

# جاودانه ایرج میرزا

و  
برگزیده آثارش



باهتمام

غلامرضا لاری

گویند: ملا چونله مار

پتمانه به دهن در قنار موخت

شبهایر کا هولره منغ

بیدار شست و خنتر لرموخت

دستم گرفت و پایه پایه

تاشیوه رله در قنار موخت

یک حرف و دو حرف بر زبانم

الفاظ کف و کهنتر لرموخت

لجنند کمال بر لب منغ

بر غنچه کفر شکفتن لرموخت

پشتر منغ هفت سر است

ما هم و هست در سر دو

« لیرج میسرزل »

## تذکار

برادرم در روزگار زندگانی در ایامی که کتب «دانشوران خراسان» و «بیست گفتار» از چاپ بیرون آمده و برای انتشار آماده بود و «نخبه‌ی آثار ایرج» برای چاپ حاضر شد، توصیه می‌کرد که در تکمیل و تجدید نظر کتب چاپ شده، مخصوصاً «دانشوران خراسان» و «نخبه‌ی آثار ایرج»، از طرف من اقدام شود. اکنون بیاد و بنام قدردانی از زحماتی که درباره‌ی تألیف کتابهای یاد شده کشید، «نخبه‌ی آثار ایرج» را با ملاحظاتی و ضمائم از نثر و نظم مرحوم ایرج تقدیم خوانندگان گرامی می‌دارد امید که مورد پسند افتد.

لازم میدانم از جناب آقای محمد روشن که در تمهید و تصحیح چاپ دوم این کتاب آنقدر لطف و محبت کرده و زحمت کشیده‌اند که زبان از تقریر و خامه از تحریر آن عاجز است، بی‌نهایت از این لطف بی‌ربای ایشان تشکر کنم.

غلام حسین ریاضی

شعبان ۱۳۹۶ - مرداد ماه ۲۵۳۵

جاودانه ایرج میرزا

و

برگزیده آثارش

جاودانه

ایرج میرزا

و

برگزیده‌ی آثارش

باهتمام :

غلامرضا ریاضی

## به نام آنکه جان را فکرت آموخت

### مقدمه

همه می‌دانند شادروان «ایرج ، جلال الممالک» از سخنورانی است که در ادب معاصر ، جایگاه مخصوصی دارد و به همان اندازه که اشعار هزل آمیز و بیرون از حدود عفت قلم قدر وی را منزل ساخته، برخی از قطعات ممتاز، مشهور خاص و عوامش نموده چنانکه در فصاحت بیان و بلاغت کلام ، از یکه‌تازان عصر جدید شناخته شده است.

دیوان وی، از طرف کتابفروشی مظفری چندین نوبت به قطع‌های مختلف چاپ شده و دیباچه حاکی بر مآقع دوران زندگی ، به قلم «خسرو» فرزند آن مرحوم نگارش یافته و لسی این چاپها اغلب مغلو ط است و عطش دوستداران ادب و علاقه-مندان به شعر زیبا و نوین را فرو نمی‌نشانند؛ ویژه آنکه به مبدأ

## ایرج جاودانه و .../۱۱

و ملت پیدایش هیچک از آثار فقید اشاره نشده؛ زیرا ایراد شان نزول و الهام بخش، بسیاری از نقاط تاریک و نکات مبهم گفته‌های شاعر را روشن می‌کند و ای بسا که اگر در حیات گوینده، و یا در دوران نزدیک به عصر زندگی او، این گام برداشته نشود، اشعار سخن سرا در ادوار بعد، دچار تاویل‌های گوناگون و ناروا گردد<sup>۱</sup>...

بهترین تألیفی که در این باره به نظر رسید، نگارش آقای هادی حائری «کوروش» است تحت عنوان: «افکار و آثار ایرج» که چاپ سوم آن ضمن دو جلد در مهرماه ۱۳۴۱ انتشار یافته و چون ایرج، نزدیک پنج سال و چهار ماه (از بهمن ماه ۱۲۹۷ تا خرداد ۱۳۰۳) در خراسان زندگی کرده و این مدت، بخشی از آخر عمر و دوره‌ی نبوغ و کمال اوست که بی‌شبهه، مثنوی معروف «عارف‌نامه» و هم چنین «انقلاب ادبی» را با قسمتی از قصاید و قطعات دیگر در این سرزمین سرود، نگارش ترجمه‌ی حال و حیات اداری و ادبی وی، ظرف این مدت، خالی از فایده نیست و موجب روشنایی فراوانی در تاریخ

---

۱- با خوشوقتی بسیار، پس از انتشار این اثر، چاپ ممتاز و نفیسی از اشعار ایرج تحت عنوان «تعمیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا و خاندان و نیاکان او» به اهتمام دکتر محمد جعفر محبوب، استاد ارجمند دانشگاه، منتشر گردید که اینک چاپ سوم آن نیز در دسترس است.

زندگانی شاعر خواهد بود ، بخصوص که پیش از آمدن وی به خراسان نیز مدارك شایان توجهی به دست آمده و مجموع این گفتار برای شناساندن يك شخصیت ادبی ، شاید سودمند واقع گردد ، تا خداوندان سخن و صاحبان قریحه بتوانند از سرگذشت يك بخش از حیات آن شاعر فحل آگاه گردند و داد سخن بدهند و نسبت به دوران کمال وی به تتبع پردازند. آنچه در اینجا گفته شده حقایقی است بی پیرایه و حتی الامکان سعی شده است که زوائد غیرمربوط به شاعر کنار گذاشته شود .



## پیش گفتار

در چاپ سوم «افکار و آثار ایرج» ، آقای  
کوروش حائری، از من خواسته بودند خاطرات خود  
را در مورد روانشاد . «ایرج ، جلال الممالک»  
بنویسم .

چون در فحص و تحقیق احوال شاعران  
عصر تجدد، هر گامی برداشته شود، روشنی بخش  
دیده و دل است ، این خواهش را به فال نیک  
گرفتم و اینک مطالب جمع آوری شده را به  
پیشگاه ادب دوستان عرضه می دارم.  
امید است در تصویر مقام ادبی شاعر، گام  
کوچکی شناخته شود.

مشهد - غلامرضا ریاضی

اردیبهشت ماه ۱۳۴۱



### انشارات آبان

- سازمان چاپ و پخش کتاب
- جاودانه ایرج میرزا و برگزیده آثارش
- باهتنام غلامرضا ریاضی
- چاپ دوم - تابستان ۲۵۳۵
- تیراژ دوهزار نسخه
- چاپ ، مسعود سعد - تهران



ایرج میرزا در جوانی



## ایرج در خراسان

ایرج ، شاهزاده‌ی قاجار ، ملقب به جلال‌الممالک موجب حکم ۳۸۲۲۵ وزارت دارایی ، در ۹ دلو (بهمن) ۱۲۹۷ با ماهی دوپست تومان حقوق به معاونت پیشکاری دارائی خراسان منصوب و پس از چند روز به مشهد وارد و مشغول کار می‌شود. معاونت وی، ابتدا مقارن است با ریاست «کرنلیس» بلژیکی، سپس با کفالت «دوبوا» در مالیه و گمرک و زمامداری مرحوم احمد قوام «قوام السلطنه» در خراسان. استاندار مزبور که زمان نخست وزیری برادرش وثوق‌الدوله بعد از مجاعه‌ی (ایلان‌نیل ۱۲۹۶) به استانداری خراسان گسیل و سه سال با قدرت بی‌حدی در این سامان فرمانروایی می‌کرد ، عصر روز ۱۳ فروردین ۱۳۰۰ هجری خورشیدی ، هنگام بازگشت از باغ احمدآباد که برای گذراندن روز سیزده میهمان رئیس‌التجار مهدوی بود ، مقابل کاروانسرای مرکز

ژاندارمری وقت، و روبروی باغ کنونی دارایی که در خیابان پهلوی مشهد واقع است به فرمان سیدضیاءالدین یزدی نخست وزیر کودتاکننده توقیف و در حجره‌های فوقانی همان سرا زندانی و پس از چندروز تحت‌الحفظ به تهران اعزام گردید. سیدضیاءالدین یزدی مدیرروزنامه‌رعد، چنانکه در تاریخ نگاشته آمده، سوم آشتی ۱۲۹۹ (سوم حوت) هجری خورشیدی در تهران کودتا کرد و کابینه‌ی وی سوم خردادماه ۱۳۰۰ خورشیدی (برابر ۱۷ رمضان ۱۳۳۹ قمری) سقوط نمود. از حوادث ناگهانی و غیرمترقب آنکه قوام‌السلطنه محبوس و اسیر، در تاریخ چهارم خردادماه ۱۳۰۰ یکسر از زندان قصر اجضار و به نخست وزیری برگزیده شد! او که در خراسان بسیار گمال قدرت فرمانروا بود و با حصول اطلاع از کودتا و روی کار آمدن سیدضیا نقشه‌ی خودمختاری خراسان را می کشید، ناگهان در تله افتاد و در آغاز زمامداری ایران، به مناسبت طبع خودخواه و کینه‌جو، در صدد انتقام برآمد. از این رو کلنل محمد تقی خان پسیان، فرمانده ژاندرمری و حاکم نظامی خراسان را که به دست وی زندانی شده بود، به تهران اجضار و دوبوای بلژیکی را از کفالت دارایی خراسان معزول نمود و بنا بسابقه‌ی آشنایی، کفالت مالیه را تا ورود پیشکار جدید، جلال الممالک و کفالت ابالت خراسان را به نجدالسلطنه‌ی معروف به وزیر

واگذار نمود. از این مقدمه چندی نگذشته بود (۷ سرطان ۱۳۰۰) که کلنل پسیان از فرمان حکومت قوام سرپیچید و عدم اطاعت وی در عزیمت بمرکز و مخالفت بنا دولت وقت، منجر به قیام او و بازگشت دوبوا - که پریاست گمرک خراسان باقی مانده بود - به تصدی دارایی و گمرک خراسان، در اول مرداد ماه (اسد) ۱۳۰۰ گردید. چون ایرج، در کفالت دارایی دست نشانده‌ی قوام بود میبایست با پیش آمدن قیام برکنار شود و در این موقع که اداره‌ی مالیه را تحویل دو بوای بلژیکی، رئیس دست نشانده و مورد اعتماد کلنل داد، این تلگراف را بمرکز مخایره نمود:

### دو تلگراف ایرج بمرکز

« مقام محترم کفالت وزارت جبهله‌ی مالیه دامت طو که جواب ۱۱۷۱۶ قبل از وصول تلگراف عالی دیروز خلع ید خود را تلگرافاً اعلام کرده بودم. امروز هم تحویل دادم و گرفتند. چون این تلگراف، دیگر نیم رسمی است، خاصه از بنده و در این موقع ضرر ندارد:

مارگیری را ماری ز سر سله بجست

گفت هل تا برود هر که بگیرد او را

۱۱۰۰۹- اول اسد ، ۱۳۰۰ - ایرج ۵۰

ایرج ، در این تلگراف با ایراد يك بيت ، خواسته است مرکزبان را بناسامانی اوضاع خراسان متوجه سازد تا درصدد چاره برآیند .

قیام کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان که منجر بتوقیف کلنل لندبرگ سوئدی کفیل تشکیلات ژاندارمری ایران و افسران ژاندارمری ایران و افسران ژاندارم اعزامی از تهران و سایر پیش آمدها گردید و در نتیجه با قتل کلنل در اول صفر ۱۳۴۰ هجری قمری پایان یافت ، داستانی است تاریخی و جای ذکر آن در این دفتر نیست، ولی برای اینکه نمونهی سبک انشاء اداری ایرج بدست داده شود وهم بطرز کار دبوای بلژیکی اشارتی شده باشد درج تلگراف زیر که بخامه و امضای ایرج ، پیش از خلع ید از کار کفالت دارایی خراسان بتهران مخابره شده بی مناسبت نیست :

« به عنوان وزارت دارایی - اگرچه درست میدانم که

---

۱- بیت بالا اقتباس از این شعر منسوب به مولانا است :

مارگیری مارش ازسله بجست      گفت هر کس کو بگیرد مزد شست

۲- قتل کلنل محمد تقی خان ، روز دوشنبه نهم میزان

۱۳۰۰ هجری خورشیدی برابر اول صفر ۱۳۴۹ قمری در نزدیکی قوچان وقوع یافته است .





کرنل محمدآلی خان پسیان

این عرض بنده سرمویی آن احساسات غیرمنصفانه را که سائق تمام این ترتیبات مضره شده تلطیف نخواهد کرد، مع هذا برای اینکه غیر از اشارات خصوصی يك نشانه‌ی رسمی هم از کمال خدمتگزاری و وطن‌خواهی بنده و بی‌قیدی و بی‌عدالتی اولیاء امور مرکزی در دوسیه‌های اداری باقیمانده باشد مکرر میکنم که بعد از این تغییرات دلبخواه چنانچه سرعت هرچه تمامتر يك پیشکارگاری جا افتاده که مخصوصاً از حیث عقل و موقع - شناسی طرف اعتماد باشد تعیین نفرمایند با این تشکیلات جدید که پیشکار سابق<sup>۱</sup> با تکیه مواظبت و فعالیت خود داده امسال دو ثلث مالیات سرگله و خانوار با نصف عایدات مزروعی خراسان به جیب این و آن خواهد رفت و اساسی ادارات که ضامن نظامات است بهم خواهد خورد والا برای بنده که هم قوه‌ی قناعت دارم و هم ممکن است با طبع و نشر تاریخچه‌ی دو سال ونیم خدمت در خراسان اسباب اشتغال خود را فراهم نمایم بیکار ماندن يك دور یا يك عمر سهل است. ایرج .»

---

۱- مقصود از پیشکار سابق ، دوبرای بلشیکمی است که مردی درست کار بود و در تاریخ خراسان برای خود جایی باز کرده است . از جمله مالیه‌های ولایتی را دوره‌ی تصدی منحل و تمام دفاتر جزء را با مالیه‌ی ایالتی رابطه‌ی مستقیم داده بود و مخالفت وی با قوام مشهور است و در جراید وقت مرکز انعکاس یافته .

## علل پیدایش دو مثنوی ایرج

دوران میان مرداد ماه ۱۳۰۰ تا پایان ۱۳۰۱ در حیات اداری و ادبی ایرج ، شایان دقت و تأمل است زیرا اقتضای زمان و تمایلات مردم و پیشامدهای دیگر ، انگیزه‌ی برای پیدایش برخی قطعات و سرودن عارفانه بجهت زیر گردید:

۱- آمدن عارف ، شاعر تصنیف ساز ملی به مشهد و بی‌اعتنائی او بایرج ، همچنین قدح عارف از قساجاریان در تقاطع باغ ملی، شاهزاده رابه گفتن مثنوی عارف‌نامه و ادار کرد.

۲- ایرج ، با داشتن سوابق هم سفری در اروپا بسا قوام السلطنه انتظار داشت بدستور وی به پیشکاری دارایی برسد ولی برخلاف توقع، مرحوم میرزا غلامحسین مستوفی معروف بمنگنه برای این پست انتخاب شد؛ از وثوق الدوله برادر قوام السلطنه نیز دل پری داشت ؛ از اینرو بسرودن ترکیب بند کذائی که شرح آن بعد خواهد آمد مبادرت نمود و ناگهان ، با قتل کلنل، رشته‌ی این افکار گسیخت و با ورود اردوی اعزامی تهران بسرکردگی میر پنج‌حسین خزاعی افسر قزاق و دستگیری هواخواهان قیام ایرج بسوی بیرجند شتافته و بمرحوم امیر شوکت‌الملک علم فرماندار قاینات و سیستان پناهنده شد و پس از چندی که اوضاع آرامش پیدا کرد بمشهد مراجعت نمود.

تشکیلات دکتر میلیسپو امریکائی برای مالیه‌ی کشور،

فروردین ماه ۱۳۰۲ خورشیدی در خراسان عملی شد. او آخر سال ۱۳۰۱ مازورملوین هال امریکائی با عنوان پیشکاری و ابتهاج السلطان محوی به معاونت دارائی خراسان زمام کار مالیه را در دست گرفتند و در سازمان جدید، ایرج را بسمت بازرسی کل (انسپکتور ژنرال) بدون انضمام کار گزینی (پرسنل) تعیین نمودند چنانکه وی در مثنوی انقلاب ادبی گوید:

رفقا رحم بحالم کردند      انسپکتور ژنرالم کردند

\* \* \*

باز شد مشغله تفتیش مرا      دارد این مشغله دلربش مرا  
کابین اداره ز چه رود ایره شد      چون یکی از شعب سایره شد  
اما باین هم اکتفا نشد، در واقع کاری باو رجوع نمی  
کردند؛ مدیری کل بازرسی ایرج؛ اسمی بلا رسم بود و برای  
اینکه با احترام و ادب روز عذر او را بخواهند اعلام نمودند که  
پرداخت مواجب و ماهانه اش موکول به گذشتن بودجه از  
مجلس شورای ملی است و بهر حال وجود وی را در سازمان  
جدید غیر ضروری تشخیص داده بودند؛ بعضی از ارباب  
اطلاع جلس می زنند که این برکناری را قطعی معروف  
دم مستشاران امریکائی باعث بوده است به این مطلع:  
نبینی خیر از دنیا علائی      رسد از آسمان بر تو بلائی

ولی در همین حال باید دانست که مردم ایران به مناسبت خدمات بیربای شوستر رئیس کل مالیه، نسبت به امریکائیان نیلند. بین بودند و آن مرد صدیق و خدمتگزار که با اولیما توم دولت تزاری روس از ایران رخت بر بست، در قلوب مردم جای شته و دارد.<sup>۱</sup>

چنانکه عارف، هنگام عزیمت وی از ایران گفته است:  
تنگ آن خانه که مهمان ز سرخوان برود

جان نثارش کن و مگذار که مهمان برود<sup>۲</sup>  
بهر حال، پس از اعلام توقف و عدم پرداخت حقوق ایرج نامه‌ی زیرین را در آن موقع به ماژور هال پیشکار دارایی خراسان نوشت و در خرداد ماه ۱۳۰۳ با دریافت هزینه‌ی سفر به تهران عزیمت نمود. چون این نامه تاحدی نمودار میزان معلومات وی در زبان فرانسه است آو ه م شود:

نامه‌ی ایرج به ماژور:

Mon Cher Maïor !  
C'est avec le plus grand étonnement  
que je reçois votre lettre du 11 courant.

---

۱- از عارف درباره‌ی شوستر قطعاتی است، به دیوانوی

رجوع شود.

۲- ص ۳۶۹ دیوان عارف - چاپ سوم.

ایرج جاودانه و ۲۱/۰۰۰

Si vous attendiez l'approbation du Medjlesse , concernant le payement de mes appointements . pour quoi me faire de fausses promesses verbales ?

Est-ce que je vous avais trahis que je méritais d'être traité de la sorte? veuillez donc me payer mes frais de voyages, afin que je puisse partir au plus vite.

Le tout humble:  
Iredj

و اینک ترجمه :

ماژور عزیزم !

نامه‌ی شماره مورخ چهارم ماه جاری با کمال تعجب دریافت کردم . اگر در مورد پرداخت حقوق من ، انتظار تصویب مجلس را داشتید چرا وعده‌های شفاهی نادرست بمن دادید.؟

آیا به شما خیانت کرده بودم تا سزاوار این رفتار باشم ؟ . بنابراین خواهشمندم خرج سفر مرا پردازید تا بتوانم زودتر حرکت کنم .  
کمترین - ایرج

## عارف نامه

پس از آنکه قوام السلطنه در تاریخ ۴ خرداد ماه ۱۳۰۰ از زندان مرکزی به فرمان آخرین شاه قاجار بر کرسی صدارت دولت نشست، میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی شاعر تصنیف ساز ملی که موقعیت خود را در تهران خوب نمی دید به خراسان آمد و در باغ خونی که جایگاه توقف کلنل محمد تقی خان زمامدار خراسان بود منزل گرفت و میهمان او بود. بعد از چند روز به دستور قهرمان قیام، در قسمت غربی باغ ملی مشهد سالی آماده نموده، نمایش تئاتری از آثار میرزاده عشقی ترتیب دادند و در پایان، کنسرتی بود که عارف در سن حضور یافته غزل معروف خویش را که مطلع و مقطعش در زیر نگاهش می شود، به آواز ملیحی در دستگاه بیات ترک خواندن گرفت:

سپاه عشق تو ملک وجود ویران کرد

بنای هستی همرم به خاک یکسان کرد

\*

چو جند بر سر ویرانه‌های شاه عباس  
نشست عارف و لعنت به گورخاقان کرد  
و پس از این غزل ، تصنیف ضربی در همان دستگاه  
بیات ترك به مطلع :

رحم ای خدای دادگر کردی نکردی

ابقا به اعقاب قجر کردی نکردی<sup>۱</sup>

با آهنگ موزون و زیبایی خوانده شد و چیزی که بر  
ملاحظت صحنه می‌افزود حضور مشیرهمایون شهردار بود که با  
نغمه‌ی پیانو به صدای عارف ، جان میداد .

ترانه‌ی عارف اثر غریبی در حضور یافتگان کرد و  
مردم که بدبختی‌های گوناگون دوره‌ی قاجاریه پیش چشمشان  
مجسم شده بود به دست زدنهای پایی پرداختند ؛ چه میدیدند  
زنجیر رقیب شاهان قاجار دارد گسیخته می‌شود و چون هنوز  
دست این دودمان از تاج و تخت ایران کوتاه نشده بود، بر طبع  
شاهزادگان سلسله ، که در مجلس نمایش حضور داشتند گران آمد.  
جلال السلطان (شریف رکنی)، سالار مظفر ، شهاب الممالک ،  
معتضد السلطنه ، جلال الممالک (ایرج)<sup>۲</sup>، غلامرضا میرزا ،

---

۱- به ص ۳۹۷ دیوان عارف ، چاپ سوم مراجعه شود.

۲- ایرج ، ضمن ماده تاریخ فوت میرزا عارف معلم فرزند



یکان یکان پس از استماع غزل و تصنیف با آهستگی  
 برخاستند و از مجلس به عنوان اعتراض بیرون رفتند بدون  
 اینکه نظم مجلس آشفته شود زیرا رهبر قیام، خود در ردیف اول  
 حضور داشت و کسی را یارای گفتگو و چون و چرا نبود .  
 ایرج که از برخورد خشک و سرد عارف در باغ ملی  
 مشهد و با بدگویی علنی به قاجاریان در مجلس تئاتر و کنسرت  
 باغ ملی ، حالت عصبی پیدا کرده بود یکسر به خانه آمد و به  
 گفتن «عارف نامه» شروع نمود . اما آشکار بود که نمی تواند از  
 دودمان قاجار با آنهمه مفاسد و فضایح ، دفاع کند و اگر از  
 این راه وارد شود در جنگ با عارف مغلوب خواهد شد ؛  
 پس فکر توانا را به کار انداخته با مراتب سخندانی و بلاغت  
 کلام، چند موضوع مبتلابه روز را پیش کشید که از همه بالاتر  
 حجاب زنان بود و در این قضیه ، پرده‌ی عفت قلم را به يك  
 سونهاد و با آنهمه شیرینی و عذوبت سخن ، بسی پروا وارد  
 میدان شد ، مع الوصف در همین مثنوی که نزد خداوندان  
 معنی چندان معقول و مقبول نیست مطالبی گنجانده که با

---

→ امیر نظام گروسی اشاره می کند که از قاجاریان است .  
 سال فوتش ایرج قاجار گفت میرزا عارف به جنت کرده جایی  
 دیوان ایرج . ص ۱۰۰

ایرج جاودانه و... / ۲۵

ادب عمومی منافات ندارد ، بلکه مطبوع هم هست و برای  
نمونه چند قطعه اینجا آورده می شود :

ملال عمر

دلَم زینِ عمر بی حاصل سرآمد  
که ریشِ عمر هم کم کم درآمد  
نه در سر عشق و نه در دلِ هوس ماند  
نه اندر سینه پاره‌ای نفس ماند  
گهی دندان به درد آید گهی چشم  
زمانی معده می آید سرخشم  
فزاید چین عارض هر دقیقه  
نخوابد موی صدغم بر شقیقه  
در ایام جوانی بُد دلَم ریش  
که می روید چرا بر عارضم ریش  
کنون پیوسته دلریش و پریشم  
که می ریزد چرا هر لحظه ریشم  
بدین صورت که بارد مویم از سر  
همانا گشت خواهم اشتر گَر  
أَلَا مَوْتُ، یَبَاعُ فَاشْتَرِبَهُ  
فهذا العیش ما لا تحیر فیہ

ببند ابرج ازین اظهار غم دم  
که غمگین می‌کنی خواننده را هم  
گرفتم يك دو روزی زود مردی  
چرا سوق کلام از یاد بردی  
که ماندست اندر اینجا جاودانی  
که می ترسی تو جاویدان نمایی؟  
ترا صحبت ز عارف بود در پیش  
عبث رفتی سر بیحالی خویش

#### در وصف گلاب

کتاب ارهست کمتر خور غم دوست  
که از هر دوستی غمخوارتر اوست  
نه غمنازی نه نمانی شناسد  
نه کس از او نه او از کس هراسد  
چو یاران دیرجوش و زودرو نیست  
رفیق پول و در بند پولو نیست  
نشینند با تو تا هر وقت خواهی  
ندارد از تو خواهش‌های واهی  
بگویند از برایت داستانها  
حکایت‌ها کند از باستانها

نه از خوی بدش دلگیر گسردی  
نه چون از عارف ، ازوی سیر گسردی

### زیبائی

ترا کان روی زیبا آفریدند  
برای دیده ما آفریدند  
به باغ جان ریاجینند نسوان  
به جای ورد و سرینند نسوان  
چه کم گردد ز لطف عارض گل  
که بروی بنگرد بیچاره بلبل  
کجا شیرینی از شکر شود دور  
پرد گر دور او صدبار زنبور  
چه پیشتر و کم شود از پرتو شمع  
که بریک شخص تا بد یا به یک جمع  
اگر پروانه ای بر گل نشیند  
گل از پروانه آسیبی نبیند

### معرفت سیاست پیشگان

سیاست پیشه مردم حیلہ سازند  
نه مانند من و تو پاکبازند

به هر تغییر شکلی مستعدند  
گاهی مشروطه گاهی مستبدند  
سیاست پیشگان در هر لباسند  
بخوبی همدگر را می شناسند  
همه داندزین فن سودشان چیست  
به باطن مقصد و مقصودشان چیست  
چو ما ازجنس این مردم سوائیم  
نشان کین و آماج بلائیم  
بزرگان وطن را از حماقه  
نباشد بر وطن يك جو علاقه  
یکی از انگلستان پند گیرد  
یکی با روسیان پیوند گیرد

### وضع تهیدستان و برزگران

تهی دستان گرفتار معاشند  
برای شام شب اندر تلاشند  
از آن گویند گاهی لفظ قانون  
که حرف آخر قانون بود نون  
اگر داخل شوند اندر سیاست  
برای شغل و کار است و ریاست

(تجارت نیست صنعت نیست ره نیست)

امیدی جز به سردار سپه نیست

رعایا جملگی بیچارگانند

که از فقر و فنا آوارگانند

(ز ظلم مالک بیدین هلاکند)

به زیرپای صاحب ملک خاکند)

کبوتر با کبوتر باز با باز<sup>۱</sup>

سر راه حکیمی فحل و دانا

شنیدم داشت يك دیوانه ماوی

بدآن دیوانه را باعقلان جنگ

سروکارش همیشه بود با سنگ

ولی چشمش که بر دانا فتادی

بر او از مهر لبخندی گشادی

از این رفتار او دانا برآشفتم

در اندیشه شد و با خوبشتم گفت

یقیناً از جنون در من نشانست

که این دیوانه بامن مهربانست

---

۱- این بیت از نظامی است :

کبوتر با کبوتر باز با باز      کندهم جنس باهم جنس پرواز

نظیر آن در عربی : الجنس مع الجنس یمیل

همانا بایدم کردن مداوا!  
که تا زائل شود جنسیت از ما  
یقیناً بنده هم گمراه گشتم  
که عارف جوی و عارف خواه گشتم  
بود ناچار مائل جنس بر جنس  
مولیتر میل می‌ورزد به هنسنس<sup>۱</sup>

### نظر آقای فرخ

در انگیزش ایرج به گفتن عارف‌نامه نوشته های  
استاد محمود فرخ شاعر بلندقدر معاصر سندیت دارد؛ بنابراین  
بخشی از آن نگارش موجود در کتابخانه‌ی ایشان که در هامش  
چاپ اول دیوان ایرج یادداشت شده نقل میشود :  
« با مرحوم ایرج که چند سال مشهد میبود از نزدیک  
حشر داشتیم و بعضی از خاطرات خود را از آن مرحوم مینگارم  
شاید آیندگان را بکار آید

چنانکه در شرح حالش نوشته شده باقوام السلطنه که  
سه سال در خراسان حکومت مطلقه داشته از قدیم ارتباط داشت  
چنانکه او را قوام السلطنه با خود بفرنگ برده بوده. قوام السلطنه

---

۱- مولیتر و هنسنس دو نفر بلژیکی و آزمایشگران وزارت دارایی

مرد متعین و خودخواه و اعیان مآب و بالطبع متکبر بود و جز معدودی اعیان شهر را از قبیل مرحوم رئیس التجار مهدوی و محمد هاشم میرزا افسر به مجلس خاص خود نمی پذیرفت . شاهزاده ایرج هم به حکم سوابق مایل بود اکنون از مقربان حضرت باشد و در کار های سوء استفاده والی محرم و شریک باشد ولی قوام السلطنه با اصطلاح برای او خود را می گرفت و در امور مادی پهلونی داد . این بود که شاهزاده ایرج با او خیلی صمیمی نبود، چنانکه وقتی کلنل محمد تقی خان رئیس ژاندارمری به دستور حکومت کودتای مرکزی ناگهانی قوام السلطنه را دستگیر کرد ، ( به تاریخ باید رجوع شود) ایرج هم به تبعیت از احساسات و کینه خود و هم به رعایت مصلحت نزدیکی با کودتاگران شروع کرد بنظاهر بر علیه قوام السلطنه محبوس . و با پیش آمد قتل کلنل ، ایرج ناچار به امیر شوکت الملك حاکم مستقل بیرجند و سیستان که طرف ملاحظه دولت ها بود پناه برد . قطعاتی که در این دیوان بنام حاج شیخ هادی بیرجندی و میر آخور دیده می شود محصول آن چند ماه است .

با مرحوم حجة الاسلام آقازاده هم ( مقصود مرحوم میرزا محمد فرزند آخوند مولی محمد کاظم خراسانی مرجع تقلید شیعیان و صاحب فتوای مشروطیت است) که از طریق هند و سیستان از مکه به خراسان مراجعت می کرد و تصادف کرد با



تنگیل و اعوانش در همان بیرجند خصوصیت یافت که بعدها هم مورد حمایت او واقع شد و توانست در مشهد بکار خود عود کند. در ایام طفیان کلنل، مرحوم عارف شاعر آزادیخواه معروف که با او دوست و اقامتش در صدارت قوام السلطنه در تهران متعسر بود به مشهد آمد و کلنل او را در خانه خود جای داد آن خانه باغی بود معروف به باغ خونی - ماها که جوان و پرشور بودیم عارف در نظرمان بسیار بزرگ میآمد و آرزوی آشنائی او را داشتیم. مرحوم ایرج می گفت: من با او خیلی دوست هستم، هزار دفعه خانه من آمده بگذارید دو سه روزی بگذرد. يك روز نهار او را دعوت می کنم هم شما را. این صحبت ها در یکی از بولوارهای باغ ملی میشد که مشغول گردش بودیم. یکدفعه از دور عارف با دو سه تن از اعوان خودش و مأمورین کلنل پیدا شد. ایرج اظهار مسترتی کرد و جلو رفت و خواست معانقه کند عارف تن نداد و جواب سردی داد و رد شد. ایرج در نظر ما خیلی خفیف و متأثر شد. موجب گردید که شاهزاده عارفنامه کذابی را شروع کرد و تا دو روز ۱۵۰ بیت از آنرا ساخته بود و بعد آنرا تاششهد بیت با کمال رسانید. مرحوم میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری در مشهد، شخصیت بارزی در ادبیات داشت و مرحوم ایرج جلب توجه آن مرد را بخوبی کرده بود و لااقل هفته یی يكروز از او در منزل پذیرائی

ابوالقاسم قاسم مقام



يحيى رihan

## ایرج جاودانه و .../۳۳

می‌کرد . دوستان دیگر را هم برای مصاحبت دعوت مینمود .  
بعد از قضایای کلنل - نظام السلطنه‌ی مافی<sup>۱</sup> والی  
خراسان شد - ایرج با او نیز سوابقی داشت و از والی بودن  
او خوشحال بود . پایان التقاط از نوشته‌ی آقای فرخ.»

### جلایر نامه

بحری که عارف نامه در آن بهرشته‌ی نظم کشیده شده  
یکی از بحور پست که بی اندازه نزدیک به نثر و برای داستان  
سرایی‌های عاشقانه بسیار مناسب است چنانکه :  
ویس و رامین . فخرالدین اسعدگر گانی ، خسرو شیرین نظامی ،  
یوسف و زلیخای عبدالرحمن جامی در این بحر منظوم شده لذا  
لازم بود بدیده‌ی تحقیق نگریسته آید که ایرج در نظم این  
مثنوی بیشتر ناظر بر کدام يك از این سخنوران بوده؟ ...  
هرچند خود به موجب این بیت‌ها در پایان گفته است :

جلایرنامه قائم مقام است

که سرمشق من اندر این کلام است

اگر قائم مقام این نامه دیدی

جلایر نامه‌ی خود را دریدی

---

۱- نظام السلطنه‌ی مافی (رضاقلیخان) روز ۲۹ صفر ۱۳۴۰ قمری

(۱۳۰۱ شمسی) بسمت استناداری خراسان به مشهد ورود نموده

### جلایر را جلایر بنده کردم

جلایر نامه را من زنده کردم

ولی گفته‌ی سخن پردازان دیگر ، بویژه مثنوی ویس و رامین در نظر او بی تأثیر نبوده و تنها جلایر نامه از لحاظ جنبه‌ی مطایبه و هزلی که دارد محل توجه شاعر قرار گرفته است .  
فخرالدین اسعد گرگانی که داستان «ویس و رامین» را از زبان پهلوی حدود سال ۴۴۶ هجری به نظم درآورده ، یکی از شاعران تمثیلی است که در روانی و انسجام گفتار و نازک‌کاری و تابلوسازی و ارسال المثل داد سخن داده و ایرج به ریزه‌کاریهای این مثنوی نظر داشته و برای اثبات مدعا امثله و شواهد بی‌شمار موجود است و سخن به درازا خواهد کشید و اگر به چند بیت پائین فخر گرگانی غور فرمایید اعتقاد بنده را در این نظر پیدا خواهید کرد:

هر آن که تر که با مهر ستیزد

چنان افتد که هرگز بر نخیزد

\* \* \*

زنان در آفرینش نا تمامند

از آن رو خویش کام و زشت نامند

دو کیهان گم کنند از بهر یک کام

چو کام آید بجویند از خرد نام

به هر حال چون ایرج جلایرنامه را سرمشق خویش دانسته لذا برای ابضاح مقصود گفته می‌شود :

مرحوم وحید دستگردی ، دیوان شادروان میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی را ضمن سال دهم مجله‌ی ارمغان منتشر ساخته و در پایان دیوان مزبور ، جلایرنامه را از ص ۱۸۶ تا ۲۴۰ درج کرده که باین دو بیت آغاز میشود :

چنین گوید غلام تو جلایر

که من رفتم ز شترا تا ملایر

بدیدم جملگی شهزادگان را

همه سرو سهی آزادگان را

عین نگارش مرحوم وحید مدیر ارمغان درپایان دیوان

قائم مقام این است :

«پس از شهادت قائم مقام و سوختن آثار نظم و نثر او

در آتش غارت و نهب - فاضل عظیم الشأن حاج فرهاد میرزای

معمدالدوله به جمع آثار نظم و نثر وی کمر همت بر بسته و با

تصحیح کامل به نام : «منشآت قائم مقام» انتشار داد .

درحقیقت، این کتاب، بنائی است برروی آن شالدهی

اصلی که به دست معمداالدوله ریخته شده و اینک بازحمت پنج

شش ماهه برای مقابله با ۱۵ نسخه‌ی خطی و افزودن هزاربیت

مثنوی «جلایرنامه» ودقت درطبع و کاغذ بنام ضمیمه‌ی سالدهم

ارمغان بخش آسمان مطبوعات فارسی میگردد .

جلایر - غلام قائم مقام است و این مثنوی را بزبان  
هزل و عامیانه بدون مراعات قواعد عروض و قوافی و لغت ، قائم  
مقام از زبان وی انتشار داده و سبب انتشار چند چیز است :  
اول- چون پس از معاهده‌ی ترکمانچای ، هیاهوی بسیار در میان  
مردم بوده و از خادم و خائن سخن میرانده اند قائم مقام در این  
مثنوی خادم و خائن را بعموم معرفی کرده است ... تا آخر « .  
باری ایرج به مناسبت توقف ممتد و اُنس بی‌سرحد  
با درباریان آذربایجان ، گفتار قائم مقام را که طرح نوی در  
نثر و نظم ریخته بود ، برای خود سرمشق قرار داده و انصاف  
آن است که از حیث رعایت قواعد نظم و اسلوب سخن ، جلایر  
نامه با عارف نامه برابر نیست و باید گفت که در مطایبه و هزل در  
عارف نامه افراط شده و ایرج که خود متوجه سخافت کلام  
بوده در پایان مثنوی با این ابیات عذر خواهی کرده است :

به شوخی گفته‌ام گر یاوه‌ای چند

مبادا دوستان از من برنجند

بیارم از عرب بیتی دو مشهور

که اهل دانشم دارند معذور

اذا شاهدت فی نظمی فتوراً

و وهناً فی بیانی للمعانی

فلا تنسب لنقصی ان رقصی

علی تنشیط ابناء الزمان

### عبرت نائینی

ضمن فحص احوال و آثار ایرج ، در کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی ، مجموعه‌ی خطی دیده شد حاوی دو جلد بنام «مدینه‌الادب» که مرحوم میرزا محمد علی عبرت مصاحب نائینی متوفی حدود بیست سال قبل ، باخط نسخ خوشی در ترجمه‌ی حال ادیبان و شاعران معاصر نگاشته <sup>۲</sup> .

مرحوم میرزای عبرت ، از شاعران متوسط معاصر شناخته می‌شود که دوره‌ی زندگانی را باعفت نفس گذرانده و دیوانش در ۱۳۱۵ هجری خورشیدی به خط خود آن مرحوم چاپ سنگی شده سبک وی عرفانی است <sup>۳</sup> و از شرحی که در مدینه‌الادب به نام : «ایرج تبریزی تهرانی» نگاشته در اینجا

۱- به صفحه‌ی ۹۴ همین کتاب مراجعه شود.

۲- مدینه‌الادب، جلد اول خطی شماره ۲۶۴۴۹ کتابخانه‌ی مجلس.

۳- عبرت مردی وارسته بود و به شغل کتابت روزگار می‌گذرانید

تذکره‌ی مدینه‌الادب او شرح حال شاعران معاصر است از ۱۳۰۰ هجری قمری بعد دیوان اشعار خودش دونوبت به چاپ رسید ، استقبالی که از این غزل خواجه حافظ کرده معروف است :

خوشا شیراز و وضع بی‌مثالش خداوندانگهدار از زوالش ←

التقاط میشود .

### زندگی ایرج به قلم عبرت

«ولادتش ، در تبریز بمه ماه رمضان ۱۲۹۰ هجری و چون سال عمرش به ۱۴ رسید امیر نظام حسنعلی خان گروسی چون در وی استعداد و حسن قریحه و ذکاوت بدید ویرا با پسرش که نزد مرحوم میرزا عارف تحصیل ادبیات و نزد مسیو لامپر فرانسوی تحصیل زبان فرانسه و بعضی از علوم مینمود همدرس کرد وهم در آن اوان یعنی در سن ۱۴ سالگی شعر نیکو میگفت وامیر نظام ویرا بگفتن اشعار امر میکرد و صله و جایزه میداد و در اخوانیات دستی بسزا داشت چنانکه در اوقاتی که در دستگاه

---

→ عبرت در مطلع گوید:

به از شیراز و وضع بی مثالش      هوای اصفهان و اعتدالش  
و در اشاره به جمال الدین عبدالرزاق و کمال الدین شاعران نامدار

اصفهان گوید :

کمال اصفهان ما دو صد ره      به است از مردم صاحب کمالش  
گرفت اندر جهان بازار دانش      کمال و رونق از فیض جمالش  
مطلع يك غزل عرفانی از وی:

چون نور که از مهر جدا هست و جدا نیست

عالم همه آیات خدا هست و خدا نیست

برای احوال وی به شرح حال ابتدای دیوانش به قلم مجید علی

احسانی طباطبایی (ص ۳۷ - چاپ آبانماه ۱۳۳۷) مراجعه شود .



مرحوم امین‌الدوله صدر اعظم سمت منشیگری داشت کلیه اخوانیات را بوی رجوع می‌کرد . علی‌الجمله چون مرحوم امیر نظام مدرسه‌ی مظفری را به ریاست مسیولامیر در تبریز افتتاح کرد ایرج میرزا در آن مدرسه سمت معاونت داشت و پس از فوت پدر در ولایت عهدی مظفرالدین شاه به لقب صدرالشعرائی ملقب شده و قصاید اعیاد را در روز بار می‌خواند و در اواخر ولیعهدی مظفرالدین شاه که ریاست معارف بامیرزا محمدنجم السلطان بود وی به نیابت منصوب بود و در دوره سلطنت شاه مزبور زمانی که پیشکاری آذربایجان به عهدی امین‌الدوله بود وی از منشیان خاص او بود و پس از آمدن امین‌الدوله به تهران در عداوتش نیز به انشاء می‌پرداخته و خاصه نوشتجات خط یزد و کرمان محول به وی بود . در آن وقت ریاست دارالانشاء با قوام السلطنه که در آن زمان، دبیر حضور ، لقب داشت بود و دبیر حضور را عارضه‌ای روی داد که علاج وی در تهران ممکن نبود. بناچار عازم فرنگستان شده ایرج میرزا را با خود برد. هنگام مراجعت به تبریز آمد . امیر نظام پیشکار بود خواست وی را در تبریز نگاه دارنده تهران آمد، و چون نظام السلطنه پیشکار تبریز شد با وی به تبریز رفت و در دارالانشاء مقام ارجمندی داشت و پس از عزل نظام السلطنه با وی به تهران آمده و چون نظام السلطنه به خمسه رفت بی‌ای سرکشی به املاک خود نیز با

وی بود. از آن پس به مناسبت اینکه شهریه‌ای در گمرک داشت و آن چنان بود که در ولایت عهد مظفرالدین شاه سالی با وی به تهران آمد قصیده‌ای در مدح میرزا علی اصغر خان اتابک گفت اتابک مقرر داشت که ماهی ده تومان از گمرک بدهند و همه ماهه دریافت می‌داشته بدین جهت وی را به گمرک خانگی کرمانشاهان فرستاده و پس از چندی به ریاست صندوق و گمرک کردستان منتخب گردید و آن زمان سالارالدوله پسر مظفرالدین شاه حاکم کردستان بود. وی در اداره‌ی گمرک تا آغاز مشروطیت باقی، آنگاه به تهران آمده بامخبر السلطنه که فرمانفرمای آذربایجان شد به تبریز رفت و در انقلاب تبریز بامخبر السلطنه به روسیه رفته از راه قفقاز به تهران آمد و پیش از آنکه به آذربایجان برود چندی رئیس کابینه‌ی معارف بود و ریاست اداره‌ی عتیقات نیز به آن ضمیمه بود. باری چون از تبریز به تهران آمد ریاست کابینه‌ی محاکمات مالیه باوی بود و از آن پس به سمت معاونت مالیه‌ی خراسان بدانجا رفته چندی بدان سمت باقی، از آن پس از آن مقام منفصل شده ریاست تفتیش مالیه‌ی آن حدود باوی بود. پس از سالی چند به تهران آمد و پس از چندی روزگارش به سرآمده بدرود جهان گفت.

در سال ۱۳۴۰ هجری که نگارنده به خراسان رفتم چندین کترب صحبتش دست داد. وی در هنگام فراغت از شغل، با ادبا و فضلا به سر می‌برد. غزل و قصیده و قطعه را

نیکو می‌سرود . بیش از چهار هزار بیت از وی ندیدم .<sup>۱</sup> از این قسمت به بعد چون اطلاعاتی که به مرحوم عبرت داده اند خدشه دار است وصحت گفته مورد اعتبار نیست به آوردن آن مبادرت نگردید از جمله مرحوم عبرت نوشته است :

« هنگامی که قوام السلطنه از بیرون به شهر می‌آمد کلنل سر راه بروی گرفته به اداره‌ی ژاندارمریش برده و امر کرد تا خانه‌ی وی را بغارتیدند و هر چه داشت به یغما بردند .<sup>۲</sup> و حال اینکه قضیه مطابق با حقیقت امر نیست. کلنل محمدتقی خان رئیس ژاندارمری وقت به موجب تلگراف رمز تهران قوام‌را توقیف کرد و اسبان ترکمنی وی را تمام داغ دولتی زد و نقدینه‌ی او را که به نظارت دو بوا جمع شده بود به دارایی داد، گو اینکه قوام السلطنه بعد، غرامت این اموال را از دولت بازستاند<sup>۱</sup> و باز مرحوم عبرت، پایان کار ایرج را اینگونه شرح می‌دهد:

« علی‌الجمله وی را بسال ۱۳۴۲ از خراسان به تهران طلبیدند و او مایل بود باز به خراسانش بفرستند دست اجل از این دو قوی تر بود ویرا به شهرستان عدم برد و از محنت ایامش برهسانید .

روز یکشنبه ۲۸ شعبان ۱۳۴۲<sup>۲</sup> هجری هنگام پسین

---

۱- به تاریخ انقراض قاجاریه به قلم شادروان ملك الشعرا بهار

نگاه کنید .

۲- برابر ۲۲ اسفند ماه ۱۳۰۴ هجری خورشیدی .

ناگاه نفس در گلویش پیچیده حالش دگرگون شد .  
یاران متوحش شده دکتر علیرضا خسان هوشی ( فیلسوف  
الدوله) را به بالینش آوردند . وی دمی رسید که شاهزاده  
در گذشته بود. روز دیگر جسدش را برده در شمیران بین تجریش  
و امامزاده قاسم پهلوی قبر ظهیرالدوله به خاک سپردند. از وی  
يك پسر و يك دختر باقیمانده . وی طبیعی مشرب بود و به حشر  
و نشر و ثواب و عقاب معتقد نبود و بقای نفس را انکار داشت و  
این طریقه را همانا در او اوسط عمر اختیار کرده بود زیرا اشعاری  
که در اوایل عمر گفته دلیل است بر اسلام و ایمانش به خدا و  
رسول . اللهم اجعل عواقب امورنا خیرا . بالنسبی و آله .»

### دو نامه ای ایرج به وثوق الدوله

در کتاب مدینه الادب میرزای عبرت ، دو نامه به خط  
ایرج موجود است که بر ظهر صفحه های مربوط به ایرج  
الصاق شده و تصور میشود این سند را برای تکمیل تذکره ی  
خود از او گرفته باشد . گراور هر دو در این کتاب گذارده شده  
تا به سبک خط زیبای ایرج آشنا شوند و چون هر دو نوشته  
اهمیت تاریخی و ادبی دارد متن آن دو در زیر آورده میشود:  
۱- نامه ای ایرج که توسط نصرت الدوله به وثوق الدوله  
رئیس الوزرای وقت نوشته و مساعده خواسته است :





دردی محترم بر فرزند مطهره شما نام در گذردی من این اسم در گذردی  
و در روز هجدهم ماه صفر سال ۱۲۰۰ در کتب خود است منی بگویند  
که این بکره حسن فرزند اوست از جنس بکره و در کتب خود است  
که عروسی مردم در نشان است و اگر کسی بخواهد با او عقد نکاح کند  
باید در روز هجدهم ماه صفر سال ۱۲۰۰ در کتب خود است  
و در روز هجدهم ماه صفر سال ۱۲۰۰ در کتب خود است

این کتب در کتب خود است  
و در روز هجدهم ماه صفر سال ۱۲۰۰ در کتب خود است  
و در روز هجدهم ماه صفر سال ۱۲۰۰ در کتب خود است

### شب ۲۳ دلو

قربانت شوم دیشب بنده صحیح و مطابق واقع عرض کردم که پس از ۲۵ سال زحمت و انس و الفت با مالکین امور این مملکت تازه امروز در پناه اقدام و امساک پسر موفقی بخیرید بك خانه‌ی خراب ناتمام غیر قابل سکونت شده‌ام و معه‌ذا اگر مساعده‌یی از شهریه‌ی اداره داده نشود که تتمه قیمت را بدهم و قباله را بگیرم بزحمتی خواهم افتاد که بالاتر از زحمت بیخانمانی خواهد بود . حضرت مستطاب‌عالی هم البته صحیح فرمودید که تا اجازه‌ی آقای رئیس الوزرا نباشد این مساعدت یا شاید اقسام این مساعدت را نمیتوانید بکنید . پس حالا چه باید کرد بنده با همه احتیاجی که دارم حق خدمت دیرینه‌ی خودم را در حضرت ذی‌رفعت این رئیس الوزرا (رئیس الوزرائی که اگر مشغله سائر جمیل اوصافش نبود کرامت نفسش از شبلی و بایزید میگذشت ) بالاتر از آن میدانم که بعد از همه خود داریهائی که کرده با انتظار هائی که دارم حال يك همچو سؤال حقیری بکنم که تفضل فرموده حقوق پنجاهه‌ی بنده را مساعده بدهید و ماهی پنجاه تومان یعنی نصف آنچه دارم بازاء آن از حقوق شهریه‌ام کسر بگذارید . پس شخص حضرت مستطاب‌عالی که همیشه بيك حال و با بنده هم تا يك درجه مساعد

و مهربان بوده و هستید اگر ممکن است که بی مزاحمت  
خاطر مبارك ایشان و در ضمن بقید - ممالك من آل موسی و  
هارون - این مساعدت را باینده بفرمایند خیلی خیلی متشکر و  
ممنون میشوم والا میفرمایند هرچه اسباب خانه دارم میفروشم  
و بخانه‌ی خراب خود میروم و همان را معرف قدردانیها و  
بزرگواریهای عصر خودمان قرار میدهم .

سبحان الله کسانی که بفرسنگها از خدمت ذیشوکت این  
بزرگوار دور بوده‌اند یا بسماحت ایشان یا بسماجت خودشان  
بمراتب عالی رسیده و رواتب کامله بردند اما بنده که از سالهای  
دراز هروقت بیکار بوده‌اند محترم‌تر از همه در خدمتشان بوده‌ام  
و هروقت با کار بوده‌اند محروم‌تر از همه از زمان وزارت سابق  
تاریاست لاحقشان مکرر عرض واسترحام کرده‌ام که این یکصد  
تومان شهریه با این گرانی ارزاق و پریشانی اوضاع کفاف معیشت  
را نمیکند. همه را شنیده‌اند ولی تا بیکار بوده‌اند که عطاشان  
موقع نداشته و تا با کار بوده‌اند که لقاشان مقدور نبوده است  
ناچار میبایست به بخش خدائی و رزق هوائی قناعت بکنم،  
بسوزم و بسازم . از مرحوم وصال است :

گرچه زین دولت (بنده عرض میکنم هیش) همه ناکامی

آمد کام ما

در فنا افتیم اگر او را فنا میخواستیم



جز قفای شاهد دولت نبیند هر که گفت

روی این فرخنده دولت را قفایم بخواستیم

جسارت کردم ، ایام عمر و عزت پاینده باد . چاکر ایرج .

این نامه چنانکه ملاحظه میشود در ظاهر خطاب به

نصرت الدوله و در معنی روی سخن با وثوق الدوله است و در

بالای صفحه ، نصرت الدوله نوشته است :

رقعه‌ی شاهزاده جلال الممالک است . مستدعی است تا

آخر ملاحظه فرمایند . قابل توجه است .

و در ذیل نامه ، وثوق الدوله با خط خود این پاسخ

را داده است :

« شاهزاده جلال الممالک بقدری این کاغذ را خوب

نوشته‌اند که واقعاً باید وزارت مالیه مساعدت نموده شهریه‌ی

ایشانرا ماه بماه بپردازد من اگر دارای این طبع دقیق و این

کمالات بودم از مساعده که سهل است از شهریه هم صرف‌نظر

می‌نمودم . »

\* \* \*

پیدا است که فیروز میرزا نصرت الدوله به ایرج مهر

می‌ورزیده و بروز ارادت شاعر حتی در عارف نامه هم با اشعار

زیر جلوه‌گر است :

بود شهزاده‌ی مرآت سلطان  
مصفی از کدورت‌های دوران  
امیدم آنکه چون در بعضی اوقات  
کند با نصرت‌الدوله ملاقات  
رساند بروی از من بندگی‌ها  
کند اظهار بس شرمندگی‌ها  
در ایران گر یکی شهزاده باشد  
همین شهزاده‌ی آزاده باشد  
جوانی کامرانی نیکنامی  
خدا دادش تمامی بالتمامی  
جز او ایران بکس نازش ندارد  
جز این یک تیر در ترکش ندارد  
پدر گزر جزء آباء لثامست  
پسر سرخیل ابناء کرامست  
شود فیروز کار ملک آن روز  
که باشد رشته‌اش در دست فیروز  
مرا او بر خراسان کرد مأمور  
از او من شاکرم تا نفخه‌ی صور  
نکرده هیچ یکدم خدمت او  
تنعم می‌کنم از نعمت او

مرا باید که دارم نعمتش پاس

پیمبرگفت من لم یشکر الناس

و باز آشکار است که نامه‌ی ایرج فاقد صنعت حسن  
طلب است و بنا به طبع زود رنج و سرکش خود در نتر نتوانسته  
است تملق بگوید و چاپلوسی کند از این رو وثوق الدوله‌ی  
متکبر و مغرور را وادار به نوشتن جواب سربالا نموده است!

### نامه‌ی دوم ایرج

این نامه هم به عنوان نصرت الدوله است :

قربانت شوم دستخط مبارك حضرت اشرف آقای  
رئیس الوزرا دامت شوکتہ را در ذیل عریضه‌ای که بحضور  
مراحم ظهور عالی عرض کرده بودم زیارت نموده بغال نیک  
گرفتم . تاکنون که مرقومات مبارکه‌ی ایشان این لهجه‌ی  
تغیر و تمسخر را نداشت حال این بود که هست . حالا که  
سبک مقاوله تغییر کرده شاید انشاء الله طرز معامله هم تغییر  
بکند . بعد از آنکه نتیجه‌ی مهمی مهربانی‌های تاکنون ایشان  
این باشد که همان روز رسیدن بر رئیس الوزرائی که بنده  
با یکدنیا شوق و ذوق برای عرض تبریک بشمیران میروم  
و مشارالملك بتصور اینکه من سابقه‌ی بندگی با آقای رئیس الوزرا  
دارم و حال ازدیدن من خوشوقت خواهند شد مرا برداشته در

حیاط درونی بحضور میبرد و آقای رئیس الوزرا بمجرد دیدن من عوض همه‌ی اظهار مرحمت‌ها فوراً میگویند:

«مشار! مایک ترتیبی داشتیم چرا ترتیب را بهم زدی»  
 یعنی چرا جلو گیری از ورود من نکردی. بعد هم که حشمة اللوله میآید و من میخوام بیرون بیایم و میایستم که آقا نگاه بکنند تعظیم کرده مرخص بشوم و آقا متعمداً بقدر ده دقیقه نگاه نمی‌کنند تا ببقدری مرا در نظر حاضرین تسجیل فرموده باشند و بالاخره هم مایوس از عطف نظر بیرون میآیم و همه‌ی این سرگرانها و خوبیها را برای این میکنند که مبادا مهربانی دیده وفاء مواعید سابقه را تقاضا کنم در صورتیکه فاقد شروط قبول آنها هستم پس باید امیدوار باشم که نامهربانیهای من بعدشان معکوساً نتایج مرغوب مطلوب خواهد بخشید و انگهی مرده از بیشتر نمیرسد. بقول متنبی: انا الغریق فما بالی من البلبل. بنده بیکارم و وقت نوشتن خیلی چیزها دارم لیکن چون وقت خواندنش را ندارید و ندارند عریضه را بهمین نکته ختم میکنم.  
 آکتورهای متأثر در آن شهوت‌ها و غضب‌های روی سن چون میدانند که یکساعت بعد باید لباسهای اصلی خود را پوشیده و لباس عاریتی را با همه تعرضات و تدافعات نفعی و ضری دور بریزند هیچ وقتی بآن پیش آمدها نداده و هیچوقت غالب از مغلوب، عاشق از رقیب و متعرض از مدافع کینه بدل نمیگیرد و

بسم الله الرحمن الرحيم  
رقعة سحره ان عبد الله بن محمد بن...

قوت در...  
حسب...  
و اسکن...  
مسعوده...

محصن...  
انسان...  
درد...  
که از...  
زمان...  
محو...  
فان...  
بن...  
بهر...  
ال...

Handwritten marginal notes in Persian script, likely providing commentary or additional instructions related to the main text.



دین کی طرف سے دیکھا گیا ہے کہ اس کی طرف سے  
تو کبھی کوئی اور بھی نہیں دیکھا گیا ہے  
یہ سبھی اس کی طرف سے دیکھا گیا ہے  
کہ وہ اس کی طرف سے دیکھا گیا ہے  
کہ وہ اس کی طرف سے دیکھا گیا ہے  
کہ وہ اس کی طرف سے دیکھا گیا ہے

یہ سبھی اس کی طرف سے دیکھا گیا ہے  
کہ وہ اس کی طرف سے دیکھا گیا ہے  
کہ وہ اس کی طرف سے دیکھا گیا ہے  
کہ وہ اس کی طرف سے دیکھا گیا ہے  
کہ وہ اس کی طرف سے دیکھا گیا ہے  
کہ وہ اس کی طرف سے دیکھا گیا ہے

ظاهر اعمال را رهزن عوالم باطن قرار نمیدهد .  
به عقیده‌ی بنده ماها هم که آکتورهای این سن هستیم  
که اسمش دنیا است و دیر یا زود باید لباس حیات عاریت را  
از تن دور کنیم خوب است حتی الامکان از اتیان بخیر و احسان  
بگیر که هر وقت باشد نتیجه‌اش را خواهد بخشید فرو گذار نکنیم.  
حال آقای رئیس‌الوزرا که عمرشان دائم و شغلشان ثابت باد  
اگر میل تغییر و تمسخر دارند یا قصد تفقد و تلافی بفرمایند  
بهر دو قادرند و بنده هم برای هر دو حاضر، مستعدی هستم و ساطت  
خیر خودتان را در تقدیم این عریضه بحضرت ذیرفتشان تکرار  
فرمائید. زیاده جسارتست ایام عمر و عزت و اقبال بردوام .  
فدوی ایرج .»

در گوشه‌ی نامه نوشته شده است .

«بعرض مبارك برسد . در موقع فراغت ملاحظه خواهند

فرمود . بتاريخ ۹۵/۱۲/۶»

در پایان عریضه - وثوق الدوله بخط خود اینطور

نگاشته است :

« اینقدر تصرف در معقولات از آقای جلال الممالک

معهود نبود . اینها همه تأثیر دقت‌داری محاکمات مالیه است و

باز هم شاگرد نیستند .»

وثوق الدوله نخست‌وزیر عاقد قرارداد ۱۹۱۹ ، در عین

خودخواهی و غرور، ذوق ادبی به سرحد کمال داشت؛ و هر چند در میدان سیاست، منفور و مردود گردید، ولی با مطالعه دیوانش که در ۱۳۳۶ به طبع رسیده میتوان بر بلندی استعداد شعری و استحکام سخنش اظهار نظر نمود. وی در زمان نخست وزیری و سیاستمداری متکی بر روزنامه‌ی «رعد» و مدیر آن سید ضیاءالدین بود که پس از توقیف، چندی، روزنامه‌ی دیگری بنام «برق» منتشر کرد.

وثوق الدوله عقیده داشت که بیگانه پرستان را پروراند و به علت قدرت قلم، بعد از قرارداد ۱۹۱۹ به امثال ملك الشعرا بهار<sup>۱</sup> شاعر توانای خراسان و صاحب روزنامه‌ی نوبهار تهران و ایرج وقعی نمی‌نهاد چنانکه مناظره‌ی وثوق با بهار مشهور است و به مناسبت، در زیر به درج آن مبادرت می‌رود:

### بهار خطاب به وثوق الدوله

قلبم به حدیثی که شنیدی مشکن  
عهدم به خطائی که ندیدی مشکن  
تیغی که بدان فتح نمودی مفروش  
جامی که به آن باده کشیدی مشکن

---

۱- برای تاریخ زندگانی شادروان بهار و آثارش به دیوان وی که در دو جلد سال ۳۵ و ۱۳۳۶ چاپ شده مراجعه شود.



### پاسخ و ثوق الدوله به بهار

ای تیغ خمیده من ترا بفروشم  
وی جام زدوده در شکستت کوشم  
دروقت جدال تیغ دیگر گیرم  
هنگام نشاط جام دیگر نوشم

### جواب جواب از بهار

ای خواجه و ثوق، گاه غرق تورسد  
هنگام خمود رعد و برق تو رسد  
جامی که شکسته ای به پای تو خلد  
تیغی که فکنده ای به فرق تورسد<sup>۱</sup>

### امیر نظام گروسی و ایرج

در کتابخانه‌ی آقای فرخ، مجموعه‌ای خطی از منشآت  
مرحوم حسنعلی خان گروسی امیر نظام موجود است که می‌رساند  
مشوق ایرج در فنون شعر و ادب بوده و یک نامه به مناسبت از  
آن نقل می‌شود:

---

۱- نقل از ص ۶۳۶ سلبینه‌ی فرخ. چاپ، ۱۳۳۰ در چاپخانه‌ی: نبرد ما،

در مشهد و ص ۴۸۳ جلد دوم دیوان بهار.

از گردستان به جناب قائم مقام مرقوم شده

« فدایت شوم رقیبجات جنابعالی همه وقت طرب -  
انگیز است و نشاط آمیز خصوصاً این رقیبہی آخری که مملواز  
ملاطفت بود . یاد گاریهای خوب و خوشبختی های ایام صحبت  
و ملاقات را مجسم می نمود .

یاد یاران یار را میمون بود

خاصه کان لیلی و این مجنون بود

از جمله چیزهایی که باید در مرکز خود قرار بگیرد و  
حق بمن له الحق برسد ، استقرار جنابعالی در بساط پیشکاری  
آذربایجان بود و از دلایل حق گذاری دولت :

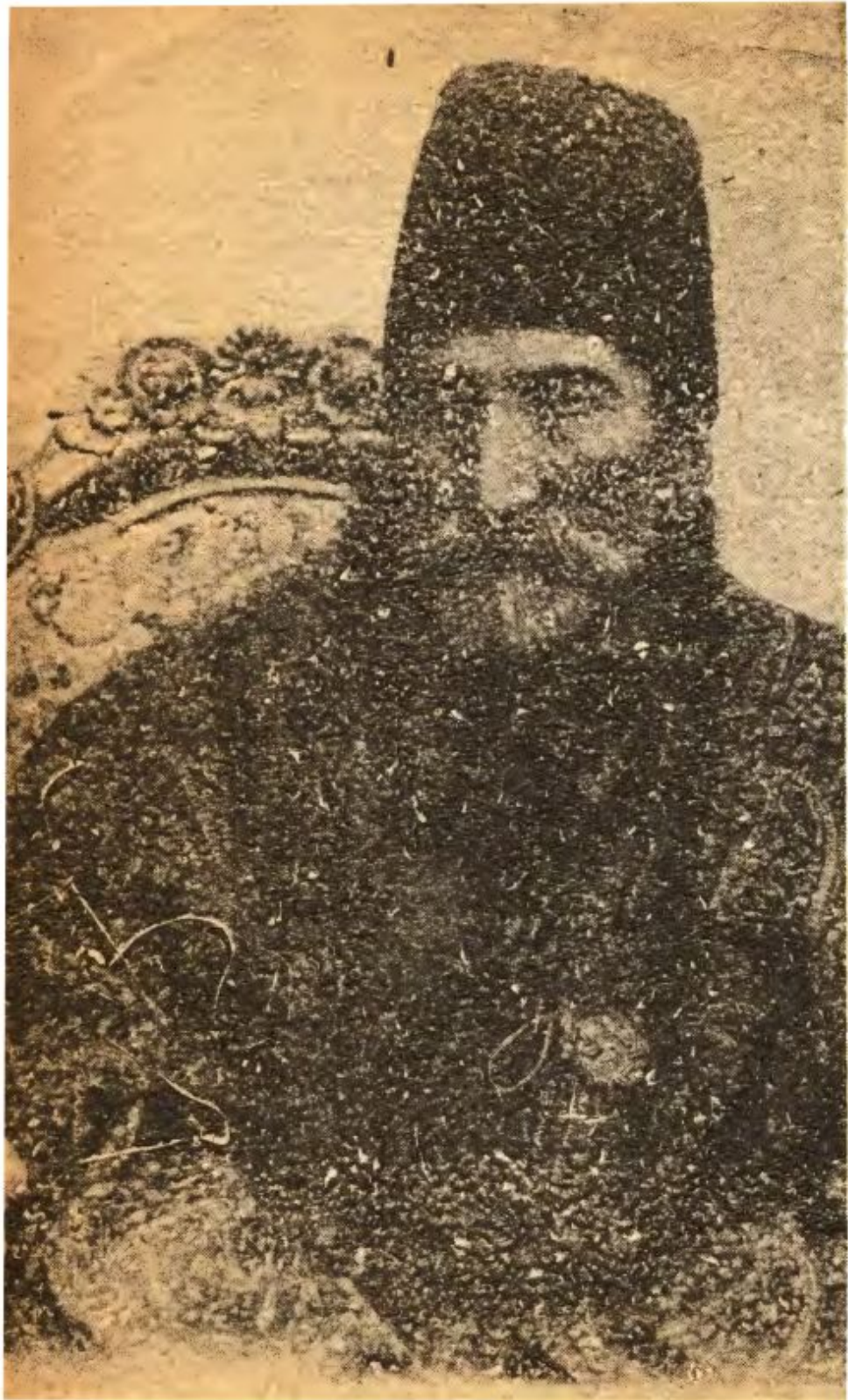
« کامروز رسانده است سزا را به سزاوار »

برفوت مرحوم صدرالشعرا متأسف و بر جانشینی  
« مسبو شو کلام یعنی نواب ایرج میرزا خوشوقت شدم . قصیده  
های او را که فرستاده بودید مکرر مطالعه کردم و لذت بردم که  
بی مبالغه و اغراق تالی قصاید فرخی است و در فصاحت و عنایت  
داد فاعری و سخنوری داده و روان صدرالشعرا مرحوم را  
شاد کرده جواب کاغذش را با بیست تومان صلہ بحوالہی طبعی -

---

۱- بیت از مولانا است . به ص ۳۲ سطر ۲۲ مثنوی معنوی چاپ

خاور مراجعه فرمایید .



حسنعلی خان امیر نظام گروسی

ایرج جاودانه و... / ۵۳

خان فرستادم و ادای کامل حق او و تکمیل لیاقت و استعداد او را  
به جناب اجل عالی رجوع می‌نمایم کسه قدر دانید و مربی و  
مشوق امثال او هستید... پایان»

ایرج به قلم رشید یاسمی

مرحوم رشید یاسمی شاعر معاصر که در تاریخ ۱۳۳۰  
شمسی درگذشته در پایان ترجمه‌ی تاریخ ادبیات ایران، از آغاز  
عهد صفویه تا زمان حاضر، به قلم پرفسور ادوارد براون تاریخ  
شاعران معاصر را ضمیمه کرده و شرح زیر از صفحه‌ی ۲۳ آن  
کتاب نقل می‌شود:

« ایرج میرزا، ملقب به جلال الممالک فرزند غلام -  
حسین میرزا در رمضان ۱۲۹۱ ه.ق در تبریز متولد شده ادبیات  
فارسی، عربی و زبان فرانسه را در آن شهر آموخت و مانند  
اکثر فضلا و هنرمندان عهد از تشویقات مرحوم حسنعلی‌خان  
امیر نظام گروسی بهره‌مند گردید.

ایرج در ۱۹ سالگی بی‌پدرمانده وارد خدمات دولتی  
شد. نخست در گمرک داخل گشته سپس به ریاست کابینه‌ی وزارت  
معارف، ریاست دفتر ایالتی آذربایجان، معاونت حکومت

---

۱- آخرین شغلش در مالیه‌ی خراسان ریاست تفتیش و شغل ماقبل  
آخر ایرج، معاونت بوده و قبل از آمدن مستشاران آمریکائی یعنی  
در ۱۲۹۷، با سمت معاونت مالیه به خراسان آمده است.

اصفهان، ریاست دفتر محاکمات مالیه، ریاست تفتیش و بالاخره معاونت مالیه خراسان نائل آمد. در اوائل جوانی لقب صدر-الشعراپی یافته و بانشاء قصاید سلام مأمور گردید. سفری هم به اروپا نمود. چندی نیز منشی مخصوص مرحوم امین اللوله شد. حادثه‌ی مهم زندگی ایرج خودکشی فرزندش جمعفر قلبی میرزا است که تاثیری عمیق در روحیات او بخشید و بعد از این واقعه بود که به خراسان رفته و مثنوی انقلاب ادبی را که مشعر بر اوضاع اداری مالیه‌ی آن زمان و آن شهر بسو: بنظم درآورد؛ در اواخر عمر منتظر خدمت گشته تهران آمد و پس از يك سال و نیم توقف، در این شهر به سکنه‌ی قلبی مبتلا شد و در شعبان ۱۳۴۴ زندگانی را بدرود گفت.

اشعار پراکنده‌ی او را فرزندش خسرو میرزا جمع‌آوری کرده و به چاپ رسانید ولی در آن مجموعه از اشعار قدیم ایرج جز مقدار کمی دیده نمی‌شود زیرا که او خود آنها را دوست نداشت و از دفتر شسته بود و در حقیقت دوره‌ی شاعری و ایام شهرت ایرج ده سال اخیر عمر اوست که سبک کهنه‌ی سابق را ترک کرده و طرز خاصی به ابیات خویش داد و چندان در سهولت بیان و سادگی گفتار، مبالغه و هنرمندی نمود که گاهی در نثر هم نمی‌توان تا آن درجه سادگی را به کار برد. و باید دانست که ایرج با وجود قدرت طبع و روانی بیان چندان در شعر گوئی اصرار

نداشته و گاهی به تفنن از خزینه‌ی طبع گوهری بر بساط سخن  
می‌نشاند. پرفسور ادوارد براون قطعه‌ی معروف:

« گویند مرا چو زاد مادر »

اورا در صدر کتاب خویش جای داده است .

کمت‌ر شعر فارسی از قدیم و جدید می‌شناسم که به این  
سرعت رایج‌گشته و ورد زبانها شده باشد و ندرتاً طفلی از نسل  
حاضر دیده میشود که آنرا از برنخواند . نگارنده در این  
خصوص گفته است :

شعر تو غم زمانه برباد دهد

ناشادانرا دل خوش و شاد دهد

مادر چو زبان گشود طفلش بسخن

« گویند مرا » به طفل خود یاد دهد

از حسن اتفاق، نگارنده ایام برومندی طبع او را درک و  
به حکم محبت خانوادگی، اکثر ایام را در محضر او می‌گذرانید  
از لطف قریحه و خیال روشن اولدت می‌برد . از عجایب امور  
ادبی این است که اگرچه ایرج در اشعار خود هزل را به منتهای  
شدت رسانیده است، محفل معاشرتش قرین حیا و ادب بود .  
گوئی ایراد الفاظ مستهجن را در پاره‌ای اشعار خود برای مُد  
و قبول عامه ضرور می‌دانست و تنها تصنعی که میتوان در اشعار  
او یافت شاید همین ایراد الفاظ هزل‌آمیز است که باخوی مؤدب

او موافق نمی‌آمد .

دیگر هرچه در اشعار اوست حاکی از نیات پاک اوست شرح‌هایی که از مجالس بزم و عیش داده همه درست و موافق با واقع بوده است و بهمین سبب در اندک مدتی گفتار او ایران‌گیر شد. دیگر از قطعات او که شهرت تمام یافته و چند سالی نقل مجالس بزم و زینت صفحات گرامافون بود، مثنوی‌ای است که به این بیت شروع می‌شود :

عاشقی محنت بسیار کشید

تالِبِ دجله به معشوقه رسید

و این اشعار ترجمه‌ی يك قطعه‌ی خارجی است که در آن تاریخ درج‌راید به مسابقه گذاشته شد و هر کسی به نحوی آن را نظم کرد .

نگارنده نیز آن معنی را در قطعه‌ای به نظم آوردم که در مجموعه‌ی منتخب اشعار درج و مقطعش این است :

بگیر این گل مکن مارا فراموش .»

(پایان نظر رشید یاسمی)

مقام ادبی ایرج .

اکنون که دوران زندگانی ادبی ایرج بقلم سه نفر شاعر معاصر و آشنای بدو توصف گردید ، مناسب است در باب

پایه و شأن وی سطری چند نگاشته آید :

نخست باید معلوم نمود مردی که بخش عمده‌ی عمرش همچون شاعری درباری میزیسته و بیشتر لب به قصاید مدحیه می‌گشوده چه شده است که از شاعران توانای عصر خویش مقامی بالاتر بدست آورده و چگونه گفتارش قبول و شهرت عام یافته است؟ وصف زیبایی و فصاحت سخن وی با آنهمه روانی و عنایت که به نمک هزل آمیخته و چاشنی بسزا یافته بنان و بیان توانایی می‌خواهد و چون این ضعیف را یارا و قدرت ورود در این میدان نیست ، همان به که در این باره به ترجمه‌ی گفتار جرجی زیدان ، صاحب آداب اللغة العربیه پردازد<sup>۱</sup> :

### ادب و انشاء فرنگیان

و آنچه در این مقام بنحو استطراد باید گفته شود ؛ مقصود از علم ادب منظور اروپائیان که آنرا لیترا تور<sup>۲</sup> نامند محدود بحدودی نیست که نزد عرب ، علم ادب نامیده میشود بلکه صرف نظر از رعایت عبارت و اسلوب آن ، نظرشان بروح انتقادیست و مراد اصلی آنان از ادبیات این است که نویسنده یا شاعر هرچه در جریان زندگی اجتماعی ، نقص و عیب مشاهده

---

۱- جرجی زیدان از نویسندگان شهیر عصر جدید است و در سال

۱۹۱۴ میلادی درگذشته .

۲- litterature



می‌کند ، خواه درحالت مردم و امیران و خواه در پادشاهان، باید مورد انتقاد قرار دهد یعنی آن عیب را به‌صفتی نقد کند که باعث تحریک عواطف و احساسات گشته بر نفس خواننده مؤثر واقع گردد و نویسندگان اروپایی در این اسلوب مهم پیشدستی می‌کردند و این طرز شباهت دارد به آنچه که از اسلاف آنان از قبیل درام به آنان رسیده است زیرا مراد اصلی از این درام‌ها مثل کردن فضایل است ، تا مردم خود را بدان بیاریند و نشان دادن رذائل است تا دیگران از آن دوری نمایند. پس نویسنده یا شاعر نزد آنان کسی است که بتواند اخلاق جمعیت‌ها و احوال مردم را بخوبی انتقاد کند بدون اینکه ناظر بر طلب رضای مردم باشد و یا این معنی را برای بدست آوردن روزی ، کسب و پیشه قرار دهد و این رویه در نزد ادبای عرب نادر است زیرا قریحه‌ی آنان در صدر دولتهای عربی متوجه به راضی نگاهداشتن خلفا و امرا بوده است که هر کس را آنان می‌خواستند شاعر بر طبق تمایل آنان مدح می‌کرده و یا ذم می‌نموده است و بهر چیزی که خلیفه و امیر را از آن خوش می‌آمده به رضای آنان راد می‌رفته‌اند تا به روزی و نعیم دنیا دست یابند . نخستین غرض از ادب عربی در دولت اموی و صدر دولت عباسی خدمت به مصالح متولیان امر بوده است در تأیید سیادت و نفوذ آنان و دل‌داری و شادمانی آنها و بیشتر از

شاعران و ادیبان - از موالی و اهل ارتزاق بوده‌اند و به این جهت قریب‌های آنان متوجه نقد اجتماعی، سیاسی یا فلسفی نبوده و تنها بآنچه که نظر خلیفه بوده نگاه می‌کرده‌اند؛ زیرا نقد با اغراض فرمانروایان ملائم نبوده بخصوص هنگامی که آزادگان و ناقدان را بنام زندقه یا اعتزال یا فلسفه بعد از عصر مأمون طرد می‌کرده‌اند و این طرد و نفی، سدی در راه آزادی فکر شد و کار به جایی رسید که شعراء غیر از آنچه که امراء می‌خواستند فکر نمی‌کردند و در صورت تفکر، جسارت بر گفتن نمی‌ورزیدند و بر فرض گفتن، به پوشیده ماندن رأی و نظر مبادرت می‌کردند تا از اتهام به کفر و بیدینی مصون بمانند.

### ابوالعلاء معری

شاید نخستین کسی که زنجیر تقلید ادبای پیشین را در این طرز تفکر درهم شکسته و گسسته است، ابوالعلاء معری، شاعر و فیلسوف باشد که در آراء خود، هیئت اجتماع و

---

۱- از قطعه‌ی زیرین برمی‌آید که ایرج نظر به افکار ابوالعلاء داشته:

قصه شنیدم که بوالعلاء به همه عمر

لحم نخورد و ذوات لحم نیآورد

در مرض موت با اشاره‌ی دستور

خادم او جوجه با، به محضر او برد

خواجه چو آن مرغ کشته دید برابر

أشك تحسر ز هر دودیده و نشرد ←

تقلیدات دینی و اعتقادات شایع را مورد انتقاد قرار داده نتیجه این شده است که مشارالیه را به کفر و زندقه منسوب ساخته و گفته اند او در زمره‌ی شعرا محسوب نمیشود و بر شاعر بودنش انکار کرده‌اند، ولی حقیقت این است که شاعری بمعنای حقیقی همین است که او رفتار کرده و روح افکار وی در جسم اجتماع خالی از تأثیر نبوده و ادیبان عرب و غیر عرب از این سبک پیروی کرده‌اند چنانکه عمر خیام به وسیله‌ی رباعیاتش به سنخ فکری معری راه رفته است<sup>۱</sup>

و اما قصاید هر چند ادیبان عرب در نظم قصاید، مبادرت بدادن پند و اندرز بشاهان کرده‌اند چنانکه شیخ عبدالرحمان در کتابی که برای صلاح الدین ایوبی نوشته همین کار را کرده

---

← گفت بطیر از چه شیر شرز به نکشتی؟

تا نتواند کست به خون کشد و خورد

مرک برای ضعیف امر طبیعی است

هر قوی اول ضعیف گشت و سپس مرد

گلشن آزادی شاعر و روزنامه نگار معاصر خراسان ضمن غزل‌ی

گفته است :

برو قوی شو اگر راحت جهان طلبی

که در نظام طبیعت ضعیف هامال است

بهر حال از قطعه‌ی بالا می‌توان بی‌برد که تا چه اندازه سبک معری

در اهرج نفوذ داشته است.

ولی رویه‌ی آنان غیر از انتقادیست که مورد نظر اروپائیان است چه ، آنها از نقد می‌خواهند همانکاری را که شکسپیر ، دانتی ، هوگو ، روسو و ولتر از نگارش‌های خود نتیجه می‌گرفته‌اند بار بیاید در صورتی که عرب به‌چنین کاری مبادرت نکرده و آنچه هم کرده از قبیل کتاب کلیله و دمنه و امثال آن تلمیحی است و اصالت عربی ندارد .

این نقص، خاص عرب نیست بلکه تمام شرقیان همین رویه را داشته‌اند و شاید سبب آن ، شدت احترامی است که نسبت بر رؤسا داشته‌اند و یا ترس از حکومت استبدادی و اضطرابشان برای ارتزاق که بگذشت روزگار و توالی دهور برای آنان عادت ثانوی شده است ؛ و اگر اشخاصی قریحه‌ی انتقاد داشته‌اند نقد خود را حصر بمنظرات لغوی و نحوی می‌کرده‌اند ؛ مانند بصریان و کوفیان در مجادلات دینی که مقصود از آن بیشتر خدمت به مصلحت متولیان، و متصدیان وقت بوده بکار می‌برده‌اند و از این راه خواسته‌اند سیادت حکومتی را بر حکومت‌های دیگر مسلم نمایند و برسانند؛ و یا مبلغان و دعائی بوده‌اند که مأمور بدعوت مردم بسیاست دولتی بوده‌اند و از این جهت در مقام هجو دیگران بر می‌آمده‌اند تا دسته‌یی را بردسته‌یی دیگر مسلط گردانند، لیکن انتقاد به آن منظوری که اروپائیان امروز دارند کمتر در میان قریح عرب پیدا می‌شده است .

خیلی از انصاف دور است که حال ادبای آن عصر را با ادبای این عصر اروپا مقایسه کنیم و یکسان بدانیم زیرا بخوبی میدانیم که این قریحه برای اروپائیان پیدا نشده است مگر پس از کشتارها و خونریزیهای فراوان که نعمت حریت را به دست آورده اند و نظام اجتماعی و احوال سیاسی آنها منقلب بوضع امروزی شده تا اینکه آزادی گفتار و افکار بدرجه‌ی امروزی رسید است.<sup>۱</sup>

باید دانست که تقاعد عرب از این سبک نقادی از عجز فطریشان نبوده چه تازیان از حیث دقت فکر و روشنی ذهن و شجاعت ادبی از بهترین مردماند چنانکه وقتی اسلام ظاهر شد شجاعت ادبی بی نظیری در میان آنان هویدا گردید و کار بجایی رسید که مردی از پای منبر بدون ترس و بیم خلیفه را انتقاد کرد و خلیفه هم در این انتقاد غرابتی ندید. حتی در عصر ترقی تمدن اسلامی، همینقدر که شاعر، نیازمندی نداشت از اینکه مانند اروپائیان امروز، در مقام نقد برآید، قصور نورزید.

و باز بمناسبت، چند سطر از موضع دیگر ترجمه دیگری

میشود:

« در عصر عباسی سوم، برای فلسفه، شأن دیگری

پیدا شد و بیشتر مردمی که عنایت به فلسفه داشتند به طب نیز

توجه تامی داشتند که پیش آهنگ آنان ابن سینا بود و فلاسفه در این عصر متهم بکفر و زندقه بودند و انتساب بفرقه مرادف بود با تعطیل دین و این قضیه از زمان مأمون پیش آمد، برای آنکه خلیفه‌ی مزبور باعث نقل فلسفه بلغت عربی شد، حتی ابن تیمیه گفت: «گمان نمی‌رود که خداوند غفلت از مأمون داشته باشد و ناگزیر او را برای ادخال فلسفه در این امت، معاقب قرار خواهد داد.» پس ناچار صاحبان فلسفه در خفا کار می‌کردند و جمعیت‌های سری تشکیل می‌دادند و مشهورترین این دسته اخوان الصفا است.<sup>۱</sup>

این گروه در پنهان گرد هم می‌نشستند و در فلسفه به مباحثه می‌پرداختند؛ حتی این رویه برای آنان طریقه و مذهب خاصی شد که عبارت از خلاصه‌ی بحث‌های فیلسوفان اسلام است؛ پس از اطلاع ایشان بر آرای اهل یونان و ایران و هند و تعدیل آن نظرات چنانکه اسلام اقتضای آنرا داشت و اساس رویه‌ی ایشان این است که شریعت اسلام بر اثر جهالات و نادانیها چرکین شده و با گمراهی‌ها مخلوط گردیده و هیچ راهی برای شست و شو و پاکی آن نیست مگر به فلسفه؛ زیرا این دانش است که اعتقاد بحق را از روی حکمت می‌شناساند و راه

اجتهاد و وصول بحقیقت را نشان میدهد و این انتظام از زمانی است که شریعت عربی با فلسفه‌ی یونانی مورد استدلال قرار گرفته و به کمال پیوسته است.<sup>۱</sup> (پایان ترجمه)

هر چند گفت و گوی درباره‌ی شعرپارسی و بحث در انواع شعر ، سخن را به اطناب میکشاند ولی با امتزاجی که ادب فارسی با ادب عرب و این دوره با ادب اروپا پیدا کرده مطالب بالا را نمی‌توان بطور کلی معترضه دانست بخصوص که از نظر شناسائی ایرج بگمانم بهترین تعریف است . چنانکه میدانند اروپائیان شعر را بر سه دسته تقسیم کرده‌اند :

۱- شعر حماسی ( رزمی ) ، قصص Epique

۲- « غنائی Lyrique

۳- « تمثیلی Dramatique

دکتر طه حسین نویسنده‌ی معاصر در تحقیق انواع شعرسازی گوید : «شعر عربی از نوع اول و سوم نیست بلکه غنائی است و گوید اقوامی که شعر قصص و تمثیلی دارند در این امر از یونانیان تقلید کرده‌اند و چون تازیان ، از شناسائی یونان ، کما هو حقه ، محروم بوده‌اند ، از این جهت این دو

۱- دریاب رسائل اخوان الصفا به ص ۳۴۲ و ۳۴۳ آداب‌اللفه‌ی

جرجی زیدان جلد دوم مراجعه فرمائید .

نوع شعر در نزد ایشان یافت نمی‌شود .»

### ادوار ادبی ایرج

از تمام مطالب پیش گفته چنین نتیجه می‌گیریم که دوران شاعری ایرج را می‌توان به بخش تقسیم نمود:

۱- بخش اول - که در آذربایجان و صفحات غرب

گذرانده و بتمام معنی شاعری درباری باهمه‌ی کیفیات آن بوده گاه به تملق می‌پرداخته، زمانی هزل و مطایبه و گاهی هم شمشیر تیزدم هجا را که در آن دوره حربه‌ی قاطع و کارآمدی بوده به دست می‌گرفته و هنگامه‌ها برپا می‌کرده است. ذوق ادبی را از پدرش صدر الشعرا میراث یافته، حسنعلی‌خان گروسی امیر نظاموی را بسیار گرامی داشته و مسیوشو کلا خطابش می‌نموده و با دادن صله به تشویق او می‌پرداخته است ... ایرج، در این دوره قصائد فراوانی در مدح امیر نظام<sup>۱</sup> و دیگر بزرگان دارد

---

۱- ایرج در مدح امیر نظام گروسی قصاید بسیار دارد از جمله

سه تصبیده به مطلع‌های زیر:

ماخریدیم به جان عشق تونی بازر و سیم

به زر و سیم خرد عشق بتان مرد لثیم

\* \* \*

امیر کرد مرا امتحان به خط و سخن

به روز غره شوال، عید روزه شکن ←



حتی مأمور به انشاد قصاید سلام در اعیاد بوده و هر چند قصاید وی از حیث عذوبت لفظ و روانی سخن با اشعار فرخی سیستانی و دیگر استادان قصیده سرا سر همسری دارد ولی در اواخر عمر از این سبک بیزاری میجسته است، چنانکه آقای فرخ ضمن یادداشت‌های خود نگاشته اند که: «ایرج هیچگاه از گذشته‌ی خویش سخن نمی‌گفت و اگر سؤالی هم می‌شد در جواب طفره می‌رفت... مکرر برای خوشامد مرحوم ادیب نیشابوری که مورد احترام و ارادت و معاشرت او بود می‌گفت: من شاعر خراسانم و هر چه دارم از محضر شما دارم.»

۲- بخش دوم - دوران اقامت و سکونت وی در تهران که بیشتر ملازم با خدمات دولتی و کیفیات آن بوده و در عین سلاست و روانی گفتار، بسبک منوچهری، خاقانی و قاضی نظر داشته از جمله هنگامی که کار نان در تهران سخت شد و شادروان ملك الشعرا بهار در روزنامه‌ی خود «نوبهار» به ممتاز الملك وزیر وقت دارایی حمله کرده بود، ایرج به دفاع برخاسته و به اقتضای منوچهری چکامه‌ای گفته است که سه بیت آن در زیر آورده می‌شود:

\*\*\*

هر کس را با سر زلف سیه افتد کارش

چون سیه کاران آشفته شود بازارش

ملکا باتو دگر دوستی ما نشود  
بعد اگر شد شده است اما حالا نشود  
بنشسته است غباری ز تو در خاطر من  
که بدین زودی از خاطر من پان شود  
دلم از طبیعت پر ریت تو سخت گرفت  
تا شکایت نکنم از تو دلسم و ان شود  
خواهی ارفع کدورت شود از خاطر من  
عذر خواهی بکن البته والا نشود  
تا آنجا که عذر خواه شده و گوید :  
غم مخور گر نبود کار جهانت بمراد  
کار دنیا به مراد دل دانا نشود  
غزلی گفتم و کلک تو مرا رسوا کرد  
گر چه هر گز هنری مردم رسوا نشود

\* \* \*

محرمانه دوسه خط زیر غزل بنو شتم  
گفتم این راز ز کلک تو هویدا نشود  
ستر من فاش نمودی تو و تقصیر تو نیست  
شاعری شاعر از این خوبتر اصلا نشود  
من جواب تو به آیین ادب خواهم داد  
تا میان من و تو معرکه برپا نشود  
تو هنرمندی و من نیز ز اهل هنرم  
در میان دو هنرمند معادا نشود

ما همیتقدرز ممتاز تمنا داریم

غافل از گندم تا آخر جوزا نشود<sup>۱</sup>

بهار این چکامه را در نوبهار درج و زیر آن نوشته بوده: «البته

فانی که حضرت والا می‌خورند خوبست .»

۳- بخش سوم - دوران نبوغ و کمال شعری ایرج است که بقول رشید یاسمی عبارت از ده سال آخر عمر اوست که سبک کهنه را ترک کرده و در راه تازه و نوینی گام برداشته است و از این مدت پیش از پنج سالش در خراسان گذشته که از محضر شادروان میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری، استاد شعر و ادب خراسان استفاده کرده و در این دوره است که نه تنها به انتقاد مفاسد اجتماعی پرداخته بلکه با گفتن اشعار ساده و روان، در عالم ادبیات پارسی مقام ممتازی پیدا کرده و سپس ودن گفتارش بدانجا رسیده که برخی از قطعات وی سردفتر کتاب ادب وستان و خاور شناسان قرار گرفته است. هنرمندی ایرج در این است که يك صفت زشت مورد ابتلای عموم را تقییح و انتقاد نموده و مقصود بویش را بامنتهای فصاحت بر کرسی نشانده است. از آنجمله همه بدانند که راه انداختن دسته های خونی در ایام عزاداری. کار غیر

---

۱- این چکامه بروزن قطعه‌ی معروف منوچهری دامغانی است به

این مطلع:

صنما بی تو دلم هیچ شکبیا نشود

وگر امروز شکبیا شد فردا نشود

ایرج جاودانه و.../۶۹

مستحسنی بود ولی احدی جرئت ابراز آنرا نداشت؛ ایرج ذر قطعی  
ژیر، دسته های شاخسین را تنقید کرد:  
بشنو که لطیفه‌ی قشنگی است

این است حقیقت اصل معنیش

در دسته‌ی شاخسین بنگر

کان ترك كفن فكنده در پیش

خواهد که کشد سنان و خولی

کوبد قمه را به کله‌ی خویش

آن ترك دگر ز سینه زنها

فریاد کنند ز سینه‌ی ریش

کوبیدن اشقیا از این به ؟

دانایی و معرفت از این بیش؟

هنگام توقف خراسان که از دوره‌ی کمال شاعر محسوبست

اندیشه‌اش این بود قصاید و اشعاری که ویرا مدیحه سرا و شاعرا

درباری معرفی می‌نموده زبانزد نشود زیرا با سرآمدن دوران

دودمان قاجار زمان قصیده گوئی دیگر سرآمده نه مادحی یافت

میشد که دهان شاعر را پر از زر و گوهر کند و نه افکار عمومی

این شیوه‌ی پوسیده را می‌پسندید . این بود که ایرج در تکاپوی

آن برآمد که خویشتن را شاعر عصر تجدد و انقلاب ادبی و

موجد سبک تازه و نوین در شعر و ادب فارسی بشناساندمیتوان گفت که در این میدان گوی سبقت را ربود . تنها نکته‌یی که در سخن ایرج ، قابل نقد و خرده‌گیریست ، همان مبالغات‌وی در گفته‌های رکبک و افراط در هزلیات است که میخواست بر روش روزگام بردارد و نتوانسته است بطبع سرکش خویش لگام زند و اگر مانند امثال انوری و سوزنی این روبه را کار نمی‌بست بیگمان در سخن سرآمد عصر بود و با اینهمه از روانی و شیرینی و سادگی بیانش نمی‌توان چشم پوشید و چنانکه دیگران گفته‌اند انصاف توان داد که سعدی آخر الزمان است<sup>۱</sup> . مرحوم ملك - الشعرا بهار در مرگ او گفته :

---

۱- ایرج در اشعارش مکرر به فصاحت و بلندی مقام خود اشاره کرده :

ختم بر من گشت شعر و شاعری چونانکه شد

بسر محمد خاتم پیغمبران پیغمبری

\*\*\*

عالم پنج زبان صاحب خط مالک ربط

جامع اینهمه اوصاف شدن آسان نیست

\*\*\*

ورزبانم لکنت آید چون کنم بروی سلام

من که مفتون می‌کنم از صحبت خود شاه را

\*\*\*

بی تورندی و نظر بازی مرد

راستی سعدی شیرازی مرد

### مدح ادیب نیشابوری

چنانکه پیش گذشت ؛ ایرج در مشهد با مرحوم ادیب  
نیشابوری معاشر بود و چندجا در شعر بستایش وی لب به سخن  
گشوده است ؛ از جمله در عارفنامه آنجا که به نارسایی اشعار  
عارف ایراد کرده گوید :

عجب اشعار زشتی ساز کردی !

عجب مشت خودت را باز کردی !

برادر جان خراسان است اینجا

سخن گفتن نه آسان است اینجا

خراسان مردمی با هوش دارد

خراسانی دو لب ده گوش دارد

همه طلاب او دارای طبعند

نه تنها پیرو قراء سبعند

---

→ گرچه در پنج زبان افصح ناسم دانند

به علی بن کسرتم شیوهی گفتار کنم

وفارسی ، عربی ، فرانسه ، ترکی ، زبانهایی که می دانسته ، ولی

بازهم به بزرگی بزرگان ادب فارسی اعتراف دارد و می گوید:

در آن محیط که باقی است نام خواجه و شیخ

چگونه اهل ادب بر من افتخار کنند

نشسته جنب هر جمعی ادیبی  
ز انواع فضایل با نصیبی  
خراسان جا چو نیشابور دارد  
که صد پیشی به پیشاور دارد  
وباز در پایان قصیده‌یی بدین مطلع :  
چندی گزیده یار زمن دوری  
افزوده شوز بخت مرا شوری  
گفته است :

چون هر دورا بغایت دارم دوست  
جان تو و ادیب نیشابوری

### استقبال

در آن عهد ، استقبال از اشعار عذب شاعران متقدم یکی از  
وسائل و اسباب تنشيط خاطر بود . مرحوم ادیب نیشابوری که  
به سبک خراسانی عنایتی داشت ، گاهی از اوقات ، قصیده‌ای  
از گفتار متقدمان را مطرح می کرد و خود او نیز شرکت می نمود  
از جمله این چکامه‌ی فرخی سیستانی به استقبال گذاشته شد :

---

۱- اشاره به اینکه مقام ادیب نیشابوری از سید احمد ادیب پیشاور  
بالاتر است. در گذشت اخیر الذکر ۳ صفر ۱۳۴۹ هجری قمری در تهران  
برای حالات ادیب به نالی مکتون تألیف زرین قلم مراجعه فرمائید.



ادیب نیشابوری



ایرج جاودانه و .../۷۳

بامدادان پگاه آمد با روی چو ماه

آنکه آراسته زوگرددهرروز سپ

ادیب نیشابوری در ۲۸ بیت پیشباز کرده مطلع و

مقطع آن این است :

ترک لشکر شکن آن ماه من و شاه سپاه

به گاه بام فراز آمد از لشکر گاه

\*\*\*

این سخن تنها نه خاص ادیب است که هست

فرخی نیز بر این گفته‌ی ستوار گواه

و ادیب در اینجا اشاره به چکامه‌ای از فرخی کرده است

که در مدح محمد فرزند سلطان محمود غزنوی سروده است :

ای ابر بهمنی نه به چشم من اندری

تن زن زمانکی و بیاسای و کم گری

\*\*\*

یاری گزیدم از همه گیتی پری نژاد

تا شد نهان ز چشم من امروز چون پری

---

۱- برخی چکامه‌ی مورد استقبال را قصیده‌ای از فرخی دانسته‌اند

که در مدح خواجه ابوبکر حصیری ندیم سلطان محمود گفته به

این مطلع :

آن سمن عارض من کرد بنا گوش سپاه

دوشب تیره بر آورده ز دو گوشه‌ی ماه

لشکر برفت و آن بت لشکر شکن برفت  
هر گز مباد کس که دهد دل به لشکری  
قصیده‌ی هائیه از طرف ایرج هم استقبال شده است:  
ای سیه چشم چه دیدی تو در این دیده گناه  
که نگاهت چو کنم خیره کنی چشم سیاه  
هر کسی با کس در کوچه شود رو باروی  
همه را چشم فتد بر رخ هم خواه نخواه  
پیش چشم تو گنه کار همین چشم من است  
وان دگر چشمان از اصل ندارند گناه؟  
تو که مستخدم نظمیه و قانون دانی  
گر خطا کار مرا دانی زینگونه نگاه  
جلب بر درگه خود کن پی استنطاقم  
بهر تحقیق نگهدار مرا در درگاه  
ساز تحت نظر خود دو سه مه توقیفم  
حبس تاریک کن اندر خم آن زلف سیاه  
بر تنم پوش از آن جامه که دزدان پوشند  
به گناهی که چرا کردم دزدیده نگاه  
شرط باشد کبه ز آزادی خود دم تزنم  
گرچه مشروطه طلب باشم و آزادیخواه  
تا آنجا که گوید :

که ترا گفت که در کوچه سلام ندهی  
که ترا گفت که بامن نروی هرگز راه؟  
آنکه گوید بگریز از من و با او منشین  
خواهد از چاله برون آئی وافتی در چاه  
آنرفیق تو ترا مصلحت خویش آموخت  
به خدا می برم از دست رفیق تو پناه  
کیست جز من که خورد باطناً از بهر تو غم  
کیست جز من که کشد واقعاً از بهر تو آه  
کیست جز من که اگر شهر پر از خوشگل بود  
او همان شخص تو را خواهد الا لله  
کیست استاد تر از من که کماهی داند  
که چه استادی در خلقت تو کرده آله  
من همان صورت زیبای تو را دارم دوست  
مطمئن باش که در من نبود قوهی باه  
به هوای تو کنم گردش باغ ملی  
به سراغ تو روم مقبره‌ی نادر شاه  
کوه سنگی را در راه تو بر سینه زدم  
سنگ بر سینه زدن بهتر ازین دارد راه؟  
حاضرم دکهی پالوده فروش دم ارگ  
با تو پالوده خورم من که نخوردم پادشاه

با درشکه برمت تا گل ختمی هر روز  
 چه کنم نیست در این شهر جز این گردشگاه  
 گر دهد ره پدر دانش و صدرالتجار  
 هم توان با تو ییاسود شبی در نوچاه  
 باش بینی که تو خود سوی من آئی با میل  
 گرچه امروز به من می گذری با اکراه  
 کج مرو لج مکن ایرج مشو آقائی کن  
 چاکرانت را نیکوتر از این دار نگاه  
 گاهی احوال مرا نیز پیرس از دم در  
 گاهی از لطف مرا نیز بین در سر راه  
 گر به دریا شوی اندر دل تحت البحری  
 یا روی در شکم زیپلین بر قلهی ماه  
 و روی در حرم قدس تحصن جویی  
 عاقبت مال منی مال من انشاءالله  
 اینکه از چکامه‌ی ۴۳ بیتی ایرج ، ۲۵ بیت مذکور افتاد  
 برای رساندن شیوایی و رسایی شعری بود . چه هر کس  
 قصیده‌ی ادیب نیشابوری را بدون علم به گوینده بخواند گمان  
 می برد از ستایشگران عهد محمود غزنوی است ؛ زیرا ترك  
 لشکرشکن و دیگر اصطلاحات لشکری از مناسبات آن روز  
 بوده است و هر کس گفتار ایرج را مطالعه نماید فوری متوجه

## ایرج جاودانه و.../۷۷

می‌شود که شعر روز است و در شهر مشهد به نظم درآمده، زیرا از خصایص شهر مزبور که عبارت از: باغ ملی، کسوه سنگی، مقبره‌ی نادرشاه، گل‌ختمی و نوچاه<sup>۱</sup> و درشکه‌ازوسایط نقلیه‌ی زمان و اصطلاحات رزمی از قبیل: تحت البحر، زیپلین و اداری روز سخن به میان آمده است.

### اقتراح

علاوه بر مسابقه و استقبال شعری، یکی دیگر از مسائلی که در عصر جدید مورد توجه جراید و مردم قرار گرفت آوردن مضامین بکر اروپائیان و تشویق سخن‌سرایان به اتیان مثل در زبان فارسی بود که پس از طرح مضمونی چند نفر مشارکت می‌کردند و اظهار نظر در مورد گفتار شرکت‌کنندگان به رأی سخن‌سنان و اگذار و برنده معرفی می‌گردید. شرکت ایرج در اقتراح زیر باعث شد که تاج زیتون شعر و ادب را بر باید و در دنیای فارسی‌زبان، وی را بر کرسی شهرت بنشاند.

### هدیه‌ی عاشق

روزنامه‌ی اقدام چاپ تهران در سال ۱۳۰۵ این مسابقه

---

۱ - نوچاه - در آن ملک بیلاقی حاج عبدالحسین تهرانی پدر آقایان دانش و صدرالتجار بود، سپس به ملکیت توکلی درآمد و یک بخش آن را وقف به آسایشگاه مسلولین کرد و اکنون سناتور یوم مشهد در آنجا واقع است.

را طرح کرد و بسیاری از سخنوران در این زمینه ورود نمودند  
که اشعار روانشادان : وحید دستگردی مدیر ارمغان ، رشید  
یاسمی ، ایرج نقل می‌شود تا به دیده‌ی مقایسه بنگرند :

### از رشید یاسمی

یکی دل‌داده با دل‌دار طنّاز  
به‌دشت اندر همی شد دوش بادوش  
به راه اندر یکی شط خروشان  
پدید آمد هنه موج وهمه‌جوش  
گلی زیبا پدید آمد بر آن آب  
فشرده دیو امواجش در آغوش  
بگفت آن شوخ کاش این گل مرا بود  
که زینت داد می‌ازوی بر و دوش  
در آب افکند عاشق خویشتن را  
همان ناگشته یار از گفته خاموش  
چو آن گل را پس از رنج فراوان  
بچنگ آورد از و شد طاقت و هوش  
سوی یارش فکند و گفت جان‌داد  
بگیر این گل مکن مارا فراموش

### از وحید دستگردی

شنیدم عاشقی هجران کشیده  
شراب از ساغر حرمان چشیده  
دمی‌دادش کنار دجله‌ای دست  
که با معشوقه پیش پای بنشست  
هواخوش بود و خالک از سبزه خرم  
خموش از آب شادی، آتش غم  
صفا باده، صبا ساقی، جهان مست  
وزین می دجله دیوانه چنان مست  
درین سرسبز گلشن آن گل ناز  
چو نرگس با تماشا بود دمساز  
ولی عاشق زهستی بی خبر بود  
به منظورش گذرگاه نظر بود  
سراپا چشم و چشم آئینه کردار  
نمایش‌خانه‌ی پا و سر یار  
قضارا در میان دجله‌ی آب  
گلی بیداهد آتش‌رنگه و شاداب  
گل ساحل نشین آن سو نظر کرد  
تمنای گل دریا گذر کرد  
هوس از دل نرفته بر زبانش  
دل آگه گشت یار مهربانش

شناگر شد چو بط در موج طوفان  
ببرد از سر حسیض و اوج طوفان  
ر بود آن گل زد دست موج گرداب  
زد ریا سوی ساحل کرد پرتاب  
چو می پیوست با دریا حبابش  
چنین گفت وز سر بگذشت آبش:  
«به یاد این گل ای سرو قباپوش  
مکن گم کرده‌ی خود در افراموش»

### سخن ایرج

متن نذنه‌ی ایرج که مسابقه را ربود این است:  
عاشقی محنت بسیار کشید  
تالب دجله به معشوقه رسید  
نشده از گل رویش سیراب  
که فلك دسته گلی داد به آب  
نازنین چشم به شط دوخته بود  
فارغ از عاشق دلسوخته بود  
دید در روی شط آید به شتاب  
نوگلی چون گل رویش شاداب  
گفت وه وه چه گل رعنائی است  
لایق دست چومن زیبائی است



حیف ازین گل که برد آب اورا  
کند از منظره نایاب اورا  
زین سخن عاشق معشوقه پرست  
جست در آب چوماهی از شست  
نخوانده بود این مثل آن مایه ناز  
که نکوئی کن و در آب انداز  
خواست آزاد کند از بندش  
اسم گل برد و بر آب افکندش  
گفت رو تا که ز هجرم برهی  
نام بی مهری بر من نهی  
مورد نیکی خاصت کردم  
از غم خویش خلاصت کردم  
باری آن عاشق بیچاره چو بط  
دل به دریا زد افتاد بشط  
دید آبی است فراوان و درست  
به نشاط آملودست از جان شست  
دست و پا کرد و گل از آب برد  
سوی دلدارش پرتاب نمود  
گفت کای آفت جان سنبل تو  
ما که رفتیم بگیر این گل تو

بکنش زیب سر ای دلبر من  
یاد آبی که گذشت از سر من  
جز برای دل من بوش مکن  
عاشق خویش فراموش مکن  
خود ندانست مگر عاشق ما  
که زخویان نتوان خواست وفا  
عاشقان را همه گر آب برد  
خویرویان همه را خواب برد  
آنها که شعرشناس و سخندانند ، با این گفته ، مقام ادبی  
ایرج را درک می کنند و به قول سعدی شیراز باید گفت :  
وصف ترا گر کنند ورنکنند اهل فضل  
حاجت مشتاطه نیست روی دلارام را  
پروفسور آربری «در نغمه‌ی گمشده» گفته است: «ایرج  
در این مسابقه شرکت کرد و برنده شناخته شد زیرا گفته‌ی شاعران،  
دیگر سر همسری باشعرا ایرج نداشت.»<sup>۱</sup>  
و همو در کتاب: «شعر جدید فارسی» گفته: «عموم ،  
ایرج را یکی از بزرگترین افراد این نسل، ختم شعرای کلاسیک  
و پیشوای مدرنیست‌ها می‌دانند.»

### استقبال از غزل حيرت قاجار

وثوق الدوله (حسن وثوق) ، در سال ۱۲۳۸ هجری قمری، غزل معروف ابوالحسن ميرزا شيخ الرئيس قاجار منخلص به حيرت را که يك بيتش اين است :

در کوی دوست معرکه کردند عاشقان  
ما از برون معرکه گردن دراز کن  
واز طرف فصیح الزمان شیرازی به مسابقه گذارده شده  
بود در مرکز استقبال کرد و اينک غزل وثوق الدوله :

ای بر قبيله‌ی دل و دین ترکماز کن  
دست جفا به خرمن دلها دراز کن  
از زلف تابدار به کارم گره فکن  
وانگه به لعل لب گره از کلرباز کن  
نازت به جان نودل بکشم زانکه از ازل  
عاشق نیاز گر بد و معشوق ناز کن  
معشوق دیده‌ام خطر عاشقان پسند  
عاشق ندیده‌ام ز خطر احتراز کن

این غزل در تهران، در مجله‌ی گل زرد به مدیریت یحیی  
ریحان مطرح شد و مورد استقبال بسیاری از شاعران قرار  
گرفت؛ از جمله شادروان ملک‌الشعرا بهار<sup>۱</sup> و عارف‌انیز بدین  
وزن و قافیه ساختند. هم‌چنین از طرف قوام السلطنه برادر  
وثوق الدوله که در آن‌زمان والی ایالت خراسان بود در مشهد  
به مسابقه گذارده شد و از جمله آقای گلشن آزادی، شاعر خراسان  
شرکت جست که مقطع غزل این است:

گلشن بدان مثابه سرود این غزل که گفت  
ای بر قبیله‌ی دل و دین ترک‌تاز کن<sup>۲</sup>  
ایرج که در آن هنگام، مشهد بود در مسابقه غزل زیر

را سرود:

آزرده‌ام از آن بت بسیار ناز کن  
پا از گلیم خویش فزونتر دراز کن  
با آنکه از رخس خط‌مشکین دمیده‌باز  
آن ترک ناز کن نشود ترک ناز کن

---

۱- مطلع غزل بهار در دیوان: جلد ۲، ص ۳۹۵ چاپ ۱۳۳۶

ای نرگست بخلق در نتنه باز کن

وی سنبل تو دست تطاول دراز کن

۲- مطلع غزل عارف - درس ۲۳۶، چاپ سوم:

ای بارگاه حسن تو محمود ایاز کن

وی خسروان به پیش ایازت نماز کن

۲- ص ۱۲۷ دیوان گلشن . ۱۳۳۳ ، چاپخانه آزادی

از چشم بد کنند همه خلق احتراز  
من گشتم ز چشم نکو احتراز کن  
رند شراب خوارم و در سینه ام دلی است  
پاکیزه تر ز جامه‌ی شیخ نماز کن  
من از زبان خویش ندارم شکایتی  
چشم است بیشتر که بود کشف راز کن  
بوئی ز بوستان محبت نبرده اند  
سالوس زاهدان حقیقت مجاز کن  
این حاجیان به حشر عنان بر عنان روند  
با اشتراک طی طریق حجاز کن  
من پروراند مت که تو با این بهاشدی  
طفلی ندیده‌ام چو تو بردایه ناز کن  
کی آرزوی سلوی و من ره دهد به دل  
آن اکتفا به نان و پنیر و پیاز کن  
آنرا که آرز نیست به شاهان نیاز نیست  
سلطان وقت خویش بود ترک آرز کن  
نه زور سود داد و نه زاری علاج کرد  
آری زر است زر گره از کار باز کن  
بعد تخلص به مدح قوام السلطنه کرده گوید :  
مارا هوای خدمت فرمانروای شرق  
هست از هوای روی بتان بی نیاز کن

فرخ قوام سلطنه کز عدل او نماند  
دست طمع به مال رعیت دراز کن  
جز ترك من که تازه کند مشق تر کتاز  
در عهد او نماند دگر تر کتاز کن

### یادداشت آقای فرخ

«این غزل را مرحوم ایرج ، باغ ملی در حضور چند نفر از دوستان می خواند و ضمن خواندن ، اشاراتی به یکی از حضار میکرد که جوانی شریف و عقیف بود و از این پیشامد متأثر شد . من غزلی به این وزن از قول آن شخص محترم همان شب گفتم :

در رنجم از تو روی به هر سو فراز کن  
بر نیکوان زبان به شناعت دراز کن  
نشیده از حقیقت بوی و مجاز گوی  
ناعاشق و فریب ده و خدعه ساز کن  
بر من همی تو کبر فروشی و طرفه است  
طالب کسی ندیده به مطلوب ناز کن  
گر خط من دمیده و نازم پسند نیست  
چندین چرا به سوی من آئی نیاز کن  
ز رهبر خویش دار و دل پاک عرضه کن  
در نزد ما دلست نه زر عقده باز کن

از چشم من که هست جلاء عیون خلق  
ای بی بصیرت آنکه بود احتراز کن  
روز بعد دادم که به مرحوم ایرج داد. یکی دو روز  
بعد مرحوم ایرج، حین عبور از خیابان، از درشکه پیاده شد و  
قطعه کاغذی که این دوبیت در آن نوشته شده بود به من داد و  
بالحجی مخصوص خود گفت: این قطعه را بده به آن شخص  
و مقصودش این بود بفهماند که فهمیده است شعر، کار کیست  
و این قطعه از شاهکارهای اوست:

گویند ماکیان را باید گرفت و کشت  
چون برخلاف رسم کند نغمه‌ی خروس  
بر گوچه بایدش کرد از شاعری کند  
شاعر پسند لعبتی آماده چون عروس<sup>۱</sup>

### آثار اجتماعی ایرج

از خصایص ایرج، گفتن قطعانی است که جنبه‌ی  
انتقادی داشته و هر نقصی را که در اجتماع آن روز مشاهده  
می‌کرده به نیکوترین بیانی انتقاد می‌نموده از جمله در مورد  
سیاست همسایگان این قطعه مشهور است:

۱- به سفیندی فرخ - ص ۳۳۷ هم مراجعه فرمائید.

قرارداد ۱۹۰۷

گویند که انگلیس با روس  
عهدی بسته است تازه امسال  
کاندر پلتیک هم در ایران  
زین پس نکند هیچ اهمال  
افسوس که کافیان این ملک  
بنشسته و فارغند ازین حال  
کز صلح میان گربه و موش  
بر باد رود دکان بقال

وزیران دیدنی

وزرا از چه دیده می نشوند  
راستی مردمان دیدنی اند  
نی غلط گفتم این معیدی ها<sup>۲</sup>  
دیدنی نه همان شنیدنی اند  
در وثاقت و نیستند در آن  
ثابت و محو چون شنیدنی اند

---

۱- این قطعه در کتب بسیاری یادداشت شده از جمله در کتاب آبر

(پیدایش مشروطیت - ص ۱۸۵)

۲- اشاره به ضرب المثل تازی: تجمع بالمعیدی خیر من از

تراه است.



ازچه در پرده و صفشان گویم

بعضی از پرده‌ها دریدنی‌اندا

### مبارزه با خرافات

بازرگان سرایی از مرحوم معاون صنایع در مشهدبازار

بزرگه واقع است به نام سرای ملائکه که بر سر در آن از گچ

تصویر زنی نقش کرده بودند. ایرج هم پیشامد واقعه را در

این قطعه تصویر کرده است:

بر سر در کاروانسرایسی

تصویر زنی به گچ کشیدند

ارباب عمائم این خبر را

از مخبر صادق شنیدند

گفتند که واشریعتا خلق

روی زن بی نقاب دیدند

آسمه سر از درون مسجد

تا بر در آن سرا دویدند

ایمان و امان به سرعت برق

می‌رفت که مؤمنین رسیدند

این آب آورد و آن یکی خاک

یک پیچه ز گل بر او بریدند

ناموس به باد رفته ای را  
بایک دو سه مشت گل خریدند  
چون شرع نبی از این خطر جست  
رفتند و به خانه آرمیدند  
غفلت شده بود و خلق وحشی  
چون شیر درنده می جهیدند  
بی پیچه زن گشاده رو را  
پا چین عفاف می دریدند  
لبهای قشنگ خوشگلش را  
مانند نبات می مکیدند  
بالجمله تمام مردم شهر  
در بحر گناه می طپیدند  
درهای بهشت بسته می ماند  
مردم همه می جهنمیدند  
می گشت قیامت آشکارا  
یکباره به صور می دمیدند  
طیراز و کرات او وحش از جحر<sup>۲</sup>  
انجم ز سپهر می رمیدند  
اینست که نزد خالق و خلق  
طیلاب علوم رو سفیدند

---

۲- جحر : عبری بضم ج لانه ای که دام ودد برای خود می سازند .

با این علما هنوز مردم

از رونق مُلك نا امیدند!

ایرج از پیشگامان مبارزه با حجاب است و در این

راه با سرودن شعرهای بسیار در بیداری مردم کوشیده است:

نقاب دارد و دل را به جلوه آب کند

نمود با الله اگر جلوه بی نقاب کند

فقیه شهر به رفع حجاب مایل نیست

چرا که هرچه کند حبله در حجاب کند

چون نیست ظاهر قرآن به وفق خواهش او

رود به باطن و تفسیر ناصواب کند

از او دلیل نباید سؤال کرد که گرگ

به هر دلیل که شد بسره را مجاب کند

کس این معما پرسید و من ندانستم

هرآنکه حل کند آن را به من ثواب کند

به خیر ملت ایران کدام جانور است

که جفت خود را نادیده انتخاب کند!

کجاست همت يك هیأتی زپردگیان

که مرد وارز رخ پرده را جواب کند

نقاب بر رخ زن سد باب معرفت است

کجاست دست حقیقت که فتح باب کند

بلی نقاب بود کاین گروه مفتی را

به نصف مردم ما مالک الرقاب کند

بمزد گربه شبیه است زهد حضرت شیخ  
نه بلکه گربه تشبه به آن جناب کند  
اگر ز آب کمی دست گربه تر گردد  
بسی تکاند و بر خشکیش شتاب کند  
به احتیاط ز خود دست تر بگیرد دور  
چو شیخ شهر ز آرایش اجتناب کند  
کسی که غافل از این جنس بود پندارد  
که آب پنجه‌ی هر گربه را عذاب کند  
ولی چو چشم حریصش فتد به ماهی حوض  
ز سینه تا دم خود را درون آب کند  
ز من مترس که خانم ترا خطاب کنم  
از او بترس که همشیره‌ات خطاب کند  
به حیرتم ز که اسرار هیپنوتیسم آموخت  
قبه شهر که بیدار را به خواب کند  
زنان مکه همه بی نقاب می‌گردند  
بگو بتازد و آن خانه را خراب کند  
به دست کس نرسد قرص ماه در دل آب  
اگر چه طالب آن جهد بی حساب کند  
تو نیز پرده‌ی عصمت پوش ورخ بفروز  
بهل که شیخ دغا عوصو کلاب کند

ایرج جاودانه و .../۹۳

به اعتدال ازین پرده‌مان رهایی نیست  
مگر مساعدتی دست انقلاب کند  
ز هم بدرد این ابرهای تیره‌ی شب  
و نایق و کوچه‌ی پراز ماه و آفتاب کند  
این قصیده، بیت‌هایی دیگر نیز داشته که از آنهاست  
که در یاد من مانده است :  
شنیده‌ام که بدریای هند جانوری است  
که کسب روزی با چشم اشکیاب کند  
بساحل آید و بیچس بروی خاک افتد  
دو دیده خیره برخسار آفتاب کند  
چواشک این حیوان است آب دیده‌ی شیخ

### رم می‌کنند

رم، یعنی جاخالی کردن دم در و تعارفات بیجا یکی از  
عادات زشت و سخیفی است که مدت‌ها در این کشور رایج بوده  
و تنها آنان که باین مسأله اعتنا داشتند مؤدب شمرده می‌شدند .  
ایرج در تقبیح این عادت مذموم و ناپسند قطعه‌ی معروفی دارد  
و آن این است:

یارب این عادت چمی باشد که اهل این دیار  
گاه بیرون رفتن از مجلس ز در رم می‌کنند  
جمله بنشینند باهم خوب و برخیزند خوش  
چون به پیش در رسند از همد گرم می‌کنند

دردم در این یکی بر چپ رود آن يك به راست  
از دو جانب دوخته بردر نظر رم می کنند  
بر زبان آرند بسم الله بسم الله را  
گوئیا جن دیده یا از جانور رم می کنند  
اینکه وقت آمد و شد بود اما این گروه  
در نشستن نیز يك نوع دگر رم می کنند  
این یکی چون می نشیند آن یکی ور می جهد  
تا دو نوبت گاه کم گاه بیشتر رم می کنند  
فرضاً اندر مجلسی گرده نفر بنشسته بود  
چون یکی وارد شود هر ده نفر رم می کنند  
گوئی اندر صحنه‌ی مجلس فتر بنشانده اند  
چون یکی پامی نهد روی فتر رم می کنند  
نام این رم را چو نادانان ادب بنهاده اند  
بیشتر از صاحبان سیم و زر رم می کنند  
از برای رنجبر رم مطلقاً معمول نیست  
تا توانند از برای گنجور رم می کنند  
گر وزیری از در آید رم منصل می شود  
دیگر آنجا اهل مجلس معتبر رم می کنند

همچو آن اسبی که برمن داده میر کامکار

بی خبر رم می کنند و با خبر رم می کنند

رم نه تنها کار این اسب سیاه مخلص است

مردم این مملکت هم مثل خر رم می کنند

مقصود از میر کامکار ، نظام السلطنه مافی است که در

آن موقع والی ایالت خراسان بوده و اهمیت این شخص از

آنرو است که در جنگ بین الملل ۱۹۱۸-۱۹۱۴ هنگام پیشامد

واقعه‌ی مهاجرت ، وی از طرف مهاجرین بریاست حکومت

موقتی نامزد گردید و پس از اختتام جنگ اول جهانی و پایان

کار مرحوم کلنل محمدتقی خان پسیان ، اردوی اعزامی از مرکز

به سرکردگی میر پنج حسین خزاعی به مشهد وارد گردید و

نظام السلطنه هم که از تاریخ ۱۳۰۱ به سمت والی ایالت خراسان

انتخاب شده بود بر کرسی فرمانفرمایی جلوس نمود . ایرج

چنانکه در همین دفتر اشاره شده با والی نامبرده سابقه داشت و

درباره‌ی خواستن اسب از او قصایدی در مشهد نظم کرده است

که به اسبیه مشهور است و برای اطلاع ، مطلع و مقطع هر یک

از قصاید مزبور در زیر آورده می شود :

اسبیه

- ۱ -

چشم سفید شد به ره انتظار اسب  
پیدا نشد ز جانب ثوران<sup>۱</sup> سوار اسب  
یارب همیشه تا سخن از اسب می رود  
بادا نظام سلطنه دایم سوار اسب

\*\*\*

اندر ردیف اسب چنین چامه کس نگفت  
مشکل بود به قافیه گشتن دچار اسب

- ۲ -

خواب دیدم که خدا بال و پری داده مرا  
در هوا قدرت سیر و سفری داده مرا

\*\*\*

صبح دیدم که به ثورانم و فرمانفرمای  
اسب با تربیت با هنری داده مرا

---

۱- ثوران یکی از آبادیهای دامن دشت و وصل به کوهپایه‌ی مشهد است که هوای خوبی دارد و نظام السلطنه تابستان را در آن می گذرانده و همین ثوران کلمه‌ای است که در ماده‌ی طبران طوس باید نزد علمای اشتقاق مورد توجه قرار گیرد .



فرمانروای شرق که عمرش دراز باد  
می‌خواست زحمت من درویش کم کند  
یا اسب را بگیرد و بخشد بدیگری  
آنکه یکی که رم ننماید گرم کند  
یا گر عطیه باز نگیرد خدایگان  
يك اسب خاصه نیز به این اسب ضم کند  
و در قلمه‌ی رم می‌کنند اشاره به اسب سیاه اهدائی  
نظام سلطنه کرده که رموك از کار در آمده بوده است .

### سجع مهر شتر

از مرسومات دوران قاجاریه، القاب کشوری و لشگری  
مورد اعتنا بوده است و خنده آور آنکه سر تیپ بی تیپ و  
سرهنگ بی‌هنگ فراوان یافت می‌شد .  
لقب هم مانند زباله همه چا ریخته بود به سجع مهر  
نیز خیلی اهمیت می‌دادند .  
در دواوین چاپ شده ی ایرج ؛ همه جا بیست زیر  
تحت عنوان : سجع مهر شتر آمده ولی معلوم نشده مربوط  
به کیست ؟

## گاه بارم خار باشد گاه در

یار حاجی عبده التراجی شتر

موتقی می گفت ، حاج مخبر السلطنه وقتی والی فارس  
شد و به شیراز ورود نمود به قصد تحیب به مدرسه‌ی شعاعیه  
رفت و داخل کلاسی شده از شاگردی پرسید میان شاعران فارسی  
زبان کدام يك بالاتراند ؟ شاگرد جواب می‌دهد : سعدی .  
مخبر السلطنه می‌گوید از اشعار وی چیزی نظرت هست ؟  
شاگرد این دو بیت را میخواند :

از من بگوی حاجی مردم گزای را

کاو پوستین خلق به آزار می‌درد !

حاجی تونیستی شتر است از برای آنک

بیچاره خار می‌خورد و بار می‌برد !

و از آن روز این سجع مهر ، نزد اهل معنی بنام

مخبر السلطنه یادداشت شد که هر وقت در جراید تعریفی داشتند  
می‌نوشتند : حاج شترچنین فرموده است .

ولی گمان می‌رود این سخن بی‌خداشه نباشد زیرا ایرج

مدتی در دستگاه وی می‌زیسته و با او هم سفر بوده و در قطعه‌ی  
دیگر توصیه می‌کند که حاجی را برای نخست وزیری در  
نظر بگیرند :

گر رئیس الوزرا خواهی و آبادی ملك

مخبر السلطنه را نیز فراموش مکن

## ایرج جاوهانه و... / ۹۹

آنچه در این باره میتوان گفت اینست که ایرج با ایراد این بیت ، سجع مهر را که عادتاً مذموم بوده ، ذم کرده است و الحمد که در زمان پادشاهی پهلوی فقید ، این آداب مذموم : القاب افتخاری اعم از کشوری و لشکری ، سجع مهر ، عناوین بیجا ، کلمه‌ی خان که از مغولستان آمده بود ، منسوخ و گمام‌های بزرگی برای ترقی ایران و ایرانی برداشته شد .

### برف در ثور

سال ۱۲۹۸ به ماه اردیبهشت ، در شهر مشهد ، برف مفصلی بارید و این رباعی ایرج در آن موقع سروده شده :

آمد به چمن برف شگرف خنکی  
در ثور که دید همچو برف خنکی  
ناگه ز دل هوا برون آمد برف  
چون از دهن ملیح ، حرف خنکی

### ترکیب بند

از زاده‌های طبع ایرج در مشهد ، ترکیب بند شیوایی است که پس از گرفتاری و حبس نخست‌وزیری قوام السلطنه گفته شد .

این ترکیب بند ، نخستین دفعه در شماره‌ی ۱۳ «بهار» مشهد مورخ ۱۱ میزان ۱۳۰۰ بمدیریت مرحوم شیخ احمد بهار

انتشاریافت . این ترکیب بند ، باقتضای اشعار است که شیخ  
احمد بالهجهی خراسانی به عنوان : «دانش غلم» گفته است که  
مطلع یکی از آنها در زیر درج میشود:

دانش غلم و از دوباره شورا به پا رفته مگن

کارداشا به علی و از رو به راه رفته مگن

دربالای ترکیب بند مندرج در شماره‌ی ۱۳ بهار، این

شرح نوشته شده است :

« ایات ذیل را شخصی متتکراً از پشت در اداره به

یکی از کارکنان داده و خودش پا به فرار گشوده است .»

و اینک دوبند دیگر از این قطعه را می آوریم:

دانش غلم اینجه نگاه کن، مو کجایم تو کجا

ترک ای جور و جفا کن ، مو کجایم تو کجا

از خودت ماره رضا کن ، مو کجایم تو کجا

کار ماره رو به را کن ، مو کجایم تو کجا

دانش غلم اینجه نگاه کن، مو کجایم تو کجا

ای بهارجان، چره سالی سه کرت بسته مری

چره داش، توی کوك ای دسته دارودسته مری

چره راهای ضرر دیده و دانسته مری

رك مگو، راسته مباش ، عاقبتش بسته مری

فکر تزویر و ریا کن، مو کجایم تو کجا

دانش غلم ، اینجه نگاه کن، مو کجایم تو کجا

ایرج جاودانه و.. / ۱۰۱

این قطعات ، بیست بند است که نه بند آن برای نمونه

درزیر آورده می شود :

### بند اول

دش غلم مرگ تو حظ کردم از اشعار تو من  
متلذذ شدم از لذت گفتار تو من  
آفرین گفتم بر طبع گهربار تو من  
به خدمات شدم در تو و گفتار تو من

وصف مرکز را کس مثل تو بی پرده نگفت

رفته و دیده و سنجیده و بی پرده نگفت

### بند چهارم

که گمان داشت که این شور به پا خواهد شد  
هرچه دزد است ز نظمیّه رها خواهد شد  
دور ظلمت بدل از دور ضیا خواهد شد  
دزد کت بسته رئیس الوزرا خواهد شد

سملکت باز همان آتش و همان کاسه شود

لعل ما سنگ شود لؤلؤ ما ماسه شود

بند پنجم

این رئیس‌الوزرا قابل قراشی نیست  
لایق آنکه تودل بسته‌ی او باشی نیست  
همتش جز پی‌اختازی و کلاشی نیست  
در بساطش بجز از مرثی و راشی نیست

گر جهان را بسپاریش جهانرا بخورد  
ور وطن لقمه‌ی نانی شود آنرا بخورد

بند ششم

از بیانات رئیس‌الوزرا با دو سه تن  
کرده یک رند تأتری و فرستاده بمن  
من هم الساعه دهم شرح بر ابناء وطن  
که کند دیده‌ی ابناء وطن را روشن

تا بدانند چه نیکو امنائی دارند  
چه وطن خواه رئیس‌الوزرائی دارند

بند دهم

ول مگو گوش به گفتار تو نادان ندهم  
من سلامی وسده را ز کف آسان ندهم<sup>۱</sup>

---

۱- سلامی وسده، از آبادهای مهم خراسان و درخواف واقع است که توام در دوره ایالت به دست آورده بود.

## ایرج جاده‌انه و ۱۰۴/۰

اسب و اسباب به ژاندارم خراسان ندهم  
من به ژاندارم اگر جان بدهم نان ندهم  
زنده باشم من و کالسکه‌ی من ضبط شود  
میزنم تا همه جاگر همه جا خبط شود

### بند نوزدهم

بکن آن کار که کرده است و ثوق الدوله  
نه دگر کج شود از بهر وطن نه چوله  
در هتل مقعد خود پاک کند با حوله  
والس می‌رقصد با مادموازل ژاکوله  
برده پولی و کنون بادل خوش خرج کند  
متصل قر دهد و فر زند و ... کند

### بند بیستم

حالیا وقت فرنگ است بجنیان تنه را  
با خودت نیز بپر معتمد السلطنه را  
از تن مالیه‌ی ملک کن این کنه را  
نیست در خارجه لدت سفر یکتنه را  
بگذار آتش افروخته خاموش شود  
ضرر اسب و سده نیز فراموش شود  
قوام السلطنه که تصمیم گرفته در آغاز نخست‌وزیری

بعد از زندان ، کلنل پسیان و دیگر دشمنان را از میان بردارد در مصاحبه‌ی با قاسم کور پیشکارش، ایرج از زبان او می گوید:

### والی خراسان

این قطعه را ایرج در خراسان گفته و به احتمال قوی در هجو قوام السلطنه است ، زیرا با وصف هم سفری اروپ ، با او برادرش و ثوق الدوله چنانکه شرح آن نگاشته شد میانه‌ی خوبی نداشته است :

این والی بی عرضه به ما اهل خراسان

دردی نفرستاد و دوا نیز نبخشید

گویند که از فرط لثامت به همه عمر

در راه خدا نان به گدا نیز نبخشید

تنها نه از او خلق خدا خیر ندیدند

تقصیر کسی را به خدا نیز نبخشید

راضی به عبائی شدم از همت عالیش

با همت عالیش عبا نیز نبخشید .

وصف قمر و مجلس بزم دوستانه

رفیق اهل و سرامن و باده نوشین بود

اگر بهشت شنیدی بساط دوشین بود



چه حال خوب و شب جمعه‌ی خوشی دیدیم  
چه بودی ار شب هر جمعه حال ما این بود  
عجب شبی به احبا گذشت و پندارم  
که چشم چرخ در آن شب بخواب سنگین بود  
جهان به دیده‌ی من ناپسند می آمد  
ولی در آن شب دیدم که دیده بدبین بود  
لوازم طرب و موجبات آسایش  
ز لطف حاج امین جمله تحت تأمین بود  
تمام حرف وفا در لب و صفا در چشم  
نه در سری هوسی بدنه دردلی کین بود  
نه از میلیسو آنجا سخن نه از نرمال  
نه ذکر آنقره نبی صحبت فلسطین بود  
نه گفتگوی فلان خان نه یاد احمد شاه  
نه فکر موتمن الملك و ذکر چایکین بود  
انار و سنب و به و پرتقال و نارنگی  
کباب بره‌ی خوب و شراب قزوین بود  
عرق به حد کمال، آب جو به حد نصاب  
گل و بنفشه فزون تر ز حد تخمین بود  
معاشران همه خوش روی و مهربان بودند  
یکی نبود که بدخوی و زشت آیین بود

جلال و حاج زکی خانو اعظم السلطان  
ادیب سلطنه و فتح بود و فوزین بود  
نگارخانه‌ی چین بود و بارنامه‌ی هند  
هزار چندان بود و هزارچندین بود  
بتول چارقلدی بر سرش زمسوجی  
که نسج آن غرض از کار گاه تکوین بود  
به گرد عارضش از زیر چارقلد بیرون  
دو قسمت متساوی زموی مشکین بود  
سفید روی و بر اطرافشان دو موی سیاه  
بنفشه بود که اندر کنار نسرین بود  
نداده بود به خود هیچ گونه آرایش  
که بکر بود و منزه ز قید تزین بود  
دلم تپید چو بر چشم او گشادم چشم  
چو صعوه‌ای که گرفتار چنگ شاهین بود  
قمرمگو که یکی از ودایع حق بود  
قمرمگو که یکی از بدایع چین بود  
به باز حله‌ی زربفت داشت پاچینی  
چه گویمت که چها در میان پاچین بود  
از ان لطافت و آن بودر و پارقم و توالث  
شبیة مادمو از لهای برن و برلین بود

ایرج جامه‌ایه و ۱۰۷/۱۰۰

مثال خوشه‌ی خرما فراز نخل بلند  
نموده جمع به سرگیسوان زرین بود  
نه‌شانه بود که آن گیسوان به هم می‌ریخت  
کلید مجلس دلهای مستمندین بود  
مرا به مهر بیوسید و من خجل گشتم  
که پیر بودم و رخسار من پراز چین بود  
دلم جوان شد و طبعم روان از آن بوسه  
مگر به لعل وی آب حیات تضمین بود  
بتول شور به مجلس فکند با ویولن  
قمر مطابق او در غنای شیرین بود  
به يك تغنی او در نشاط می‌آمد  
اگرچه قلب پدر مرده طفل مسکین بود  
زیک ترنم او شادمان شدی گر چند  
طلاق دیده زن ناگرفته کابین بود  
روان جامعه از این دوزن صفا می‌یافت  
اگر نه بر رخشان آن نقاب چرکین بود  
کشید کار در آخر به تعزیت خوانی  
که باده نوشان سرمست و باده نوشین بود  
یکی سکینه یکی مادر و هب می‌شد  
همان دو باز سنان بود و شمر بی‌دین بود

چو شمر حضرت عباس را طلب می کرد  
حکایت سپرو گرز بود و زوبین بود  
چه گویمت که چه می کرد اعظم السلطان  
حقیقتاً یکی از جمله‌ی ملاحین بسود  
جناب فرزین گه راست رفت و گاهی چپ  
همیشه این حرکت از خواص فرزین بود  
ادیب سلطنه هم بد نشد در آخر کار  
اگر چه اول شب باوقار و تمکین بود  
چونیمی از شب بگذشت سفره آوردند  
که اندران خورش قیمه بود و ته چین بود  
«شکم پرست کند التفات بر ما کول»  
بخاصه کز سر شب بار معده سنگین بود  
ادیب و فرزین بعد از دوثلث شب رفتند  
کسی که ماند به جافتح و آن خواتین بود  
جناب حاج امین باقمر به يك جاخفت  
اگر چه کثرت جا و وفور بالین بود  
بلی قمر یکی از جمله‌ی خبیثات است  
و کیل محترم ما هم از خبیثین بود  
مز و بتول به جای دگر شدیم ولی  
بتول بکر و جلال الممالک عنین بود

به یاد خلق خوش میزبان و مهمانان  
برین و بالین برمن عبیر آگین بود  
خلاصه برمن مهجور راست می خواهی  
شب‌ی که در همه‌ی عمر خوش گذشت این بود  
به یادگار شب جمعه گفتم این اشعار  
که همچو بزم سزاوار شرح چونین بود  
گمان نبود که دیگر شبی چنین بینم  
که عمر من به حدود ثلاث و خمسین بود

### نکوهش باده

شراب، در ادب عرب و زبان فارسی بایی بزرگ  
برای گویندگان باز نموده، خمریات ابونواس حسن بن هانی  
اهوازی در زبان تازی معروف است و ابن قتیبه در شرح حال  
وی گوید:

« قد سبق الی مقال فی الخمر لم یأت بها غیره »

شاعران فارسی زبان نیز به گویندگان تازی تأسی کرده‌اند  
که از جمله خمریات منوچهری دامغانی معروف است و عصاره‌ی  
تاکلی، نه تنها تکیه کلام شاعران درباری و غیر درباری بوده  
حتی آنانکه دم از مسلك تصوف و عرفان می‌زنند ضمن بیان

خودگامی به توصیف آن پرداخته‌اند و در اطراف موضوع که مقصود از ذکر می در عالم تصوف، توجه به باده‌ی خوشگوار حقیقت است تعبیرات گوناگون شده چنانکه مولانا جلال‌الدین بلخی شراب میگساران را از شراب صوفیان در مثنوی جدا کرده است<sup>۱</sup> که گفتار این زمینه را بحثی مشبع و کتابی جداگانه درخور است، اما این می‌گلرنگ که زنگ کدورت از دلها می‌زدوده و احياناً صفای باطن و درون می‌آورده چه خونها ریخته و چه جام‌ها شکسته و دودمانها بر باد داده است.

نباید چنین پنداشت که اساتید سخن دردم باده دم فرو بسته‌اند بلکه ابیات و قصاید از فردوسی استاد، نظامی، سعدی و سخن سرایان دیگر در این زمینه موجود است. سنائی عارف شهر در قدح می‌ناب، قطعه‌ای معروف دارد ولی هیچیک از آنها به لطف گفتار ایرج نیست.

وی نکوهش می‌را با همان روانی و انسجامی که چکیده‌ی طبع توانای اوست بشکل فابل‌های لافونتن فرانسوی به نظم کشیده است:

ابلیس شبی رفت به بالین جوانی

آراسته در شکل مهیبی سر و بر را

۱- از جلد ششم مثنوی ص ۳۶۳ سطر ۱۱ چاپ خساور

هر دو گر بیک نام دارد در سخن

لیک فرق است این حسن تا آن حسن

گفتا که منم مرگ، اگر خواهی زنهار  
باید بگزینی تو یکی زین سه خطر را  
یا آن پدر پیر خودت را بکشی زار  
یا بشکنی از خواهر خود سینه و سر را  
یا خود ز می ناب بنوشی دو سه ساغر  
تا آنکه بیوشم ز هلاک تو نظر را  
لرزیدازین بیم جوان بر خود و جاداشت  
کز مرگ فند لوزه به تن ضیفم نورا  
گفتا پدر و خواهر من سخت عزیزند  
هرگز نکنم ترک ادب این دو نفر را  
لیکن چوبه می دفع شر از خویش توان کرد  
می نوشم و با وی بکنم چاره و شر را  
جامی دو بنوشید و چو شد خیره زمستی  
هم خواهر خود را زد وهم کشت پدر را  
ای کاش شود خشک بن تالک و خداوند  
زین مایه‌ی شر حفظ کند نوع بشر را

## در ذم تریاک

در نکوهش تریاک هم ایرج اشعاری سروده است که  
 با بزرگواری تنقیدی از خود هم نموده :  
 شب در بساط احرار از التفات سردار  
 کنیاک بود بسیار تریاک بود بسی مر  
 هر کسی به نشوهای تاخت بانشو کار خود ساخت  
 من هم زدم به وافور از حد خود فزون تر  
 تریاک مفت دیدم ، هی بستم و کشیدم  
 غافل که صبح آن شب آید مرا چه بر سر  
 گشت از وفور وافور بیس مزاج موفور  
 چونان که صبح ماندم در مستراح مضطر  
 تریاکیان الدنگ سازند سنده را سنگ  
 چون قافیه شود تنگ و سعت فتد به مدبر  
 یک ربع مات بودم زان پس به جد فزودم  
 تا جای تو نمودم خالی من ای برادر  
 تا سیل خون نیامد، سنده برون نیامد  
 چیزی ز کون نیامد جز پشکل محجر  
 الحق که ریدن ما تریاکیان بدبخت  
 باشد جهاد با نفس یعنی جهاد اکبر



### مخضر افسر

چنانکه دانسته شد ، ایرج بیشتر به گفتن قصیده و  
قطعه می پرداخته و کمتر غزل می گفته ؛ از این رو نمی توان  
ویرا شاعر غزل سرا دانست ولی هروقت که برای نشاط خاطر  
و یا شرکت در مسابقه ای، در این میدان وارد می شد، بخوبی  
از عهده برمی آمده و گوی سبقت می ربوده ، شاهد مدعا غزل  
زیرین است که در مشهد سروده شده:

### طرب افسرده کند

طرب افسرده کند دل چو زحمت در گذرد  
آب حیوان بکشد نیز چو از سر گذرد  
من ازین زندگی يك نهج آزرده شدم  
فند اگر هست نخواهم که مکرر گذرد  
گر همه دیدن يك سلسله مکروهات است  
کاش کاین عمر گر انمايه سبکتر گذرد  
تو ازین خلعت هستی چه تفاخر داری  
کاین لباسی است که بر قامت هر خرد گذرد  
آه از آن روز که بی کسب هنر شام شود  
وای از آن شام که بی شاهد و ساغر گذرد

لحظه‌ای بیش نبود آنچه ز عمر تو گذشت  
وانچه باقی است به يك لحظه‌ی دیگر گذرد  
این همه شوکت و ناموس شهان آخر کار  
چند سطر است که بر صفحه‌ی دفتر گذرد  
عاقبت در دوسه خط جمع شود از بدونیک  
آنچه يك عمر به دارا و سکندر گذرد  
ای وطن زینهمه ابناء تو کس یافت نشد  
که به راه تو نگویم ز سر از زر گذرد  
نه شریف الوکلا بگذرد از سیم سپید  
نه رئیس الوزرا از زر احمر گذرد  
گر بمحشر هم از این جنس دو پا در کارند  
وای از آن طرز مظالم که به محشر گذرد  
ور یکی زانهمه عمال بود ایرانی  
گله‌ها بین خداوند و پیمبر گذرد  
روح پیدا کند و با تو به گفتار آید  
اگر این شعر من از محضر افسر گذرد  
عنقریب است که در عشق تو چون پیراهن  
سینه را چاک زند ایرج و از سر گذرد  
این سبک غزل به مسابقه گذاشته شده بود که بسیاری  
از سخن سرایان در آن شرکت کردند ، از جمله شادروان

ایرج جاودانه.../۱۱۵

سید حسن مشکان طبسی استقبال کرده که يك بيت آن آورده  
می شود :

آنکه آزاد بود کی بتواند دانست

که چه در حبس غزان بر سر سنجر گذرد

طبسی از دانشمندان خراسان و در تشکیلات داوری

شغل قضائی پیدا کرد و تا پایان عمر از قضات وجیه و معروف

دیوان کشور بود ، پیش از خدمت در دادگستری چندی مدیر

مدرسه متوسطه دانش و نزدیک دو سال مجله علمی دبستان

را در مشهد منتشر می نمود. در گذشت در ۱۳۲۷ هجری

خورشیدی .

در این مسابقه گفتهی ایرج بر دیگران پیشی گرفت و

چون تخلص غزل به نام افسر است معرفی منظور مناسب بنظر

رسید :

افسر کیست ؟

روانشاد محمد هاشم افسر ، فرزند نورالله جناب

سبزواری ، از بزرگان عصر تجدد ایران و پس از پایان دورهی

دوم مجلس شورای ملی به ریاست معارف خراسان منصوب و

بعد از دو سال اشتغال به خدمات فرهنگی ، هشت دوره از مشهد

و سبزواری بنماینده‌گی مجلس انتخاب شده<sup>۱</sup>. خدمت نمایان او تمرکز انجمن ادبی ایران در تهران بود که ۱۷ سال جلسات انجمن هر هفته یکبار در سرای وی منعقد می‌گردید و در ۱۸ شهریور ۱۳۱۹ هجری خورشیدی درگذشت<sup>۲</sup>.

شادروان ملك الشعرا بهار ضمن سخنرانی در مجلس رثاء وی گفته است: «پس از ابن‌یمین، هیچکس قطعه را در زبان فارسی بخوبی مرحوم افسر نسروده و قطعه‌ی خوب را معاصرین، فقط از افسر می‌شنیده‌اند»<sup>۳</sup>.

---

۱- از عارفنامه‌ی ابرج:

بگو شهزاده هاشم میرزا را

نمی‌پرسی چرا احوال ما را

وکالت گر دهد تغییر حالت

عجب چیز بنی باشد وکالت

۲- مقدمه‌ی دیوان افسر به قلم پارسا توپسر کانی شاعر معاصر

۳- برای گل‌چینی قطعات مرحوم افسر به دیوان وی رجوع

فرمایید و از جمله می‌توان قطعات زیرین را نام برد:

نکوهش قمار، برابری زن و مرد، آزادی سودمند،

نکوهش تعارفات قلمی، تنبلی و منت‌خواری، ذم‌افسانه‌خوانی و

تعارفات دروغی و خودکشی، حفظ اسرار و غیره...

يك رباعي

گر ترك و عرب آمد و گر يونانی

روس آید و انگلیس بیا عثمانی

دومین مثنوی که به طور قطع می توان گفت زاده‌ی طبع

---

بقیه حاشیه از صفحه قبل

از کوشش ما و رحمت یزدانی  
ایران باشد همیشه از ایرانی

### زیان قمار

هیچکس از قمار طرف نیست  
ز آنکه برد قمار باختست  
از سر مال خویشتن برخاست  
هر که در پای این بساط نشست  
داد بر باد گنج باد آورد  
خسروی کز قمار شد سرمست  
خود گرفتم که هیچیک نبود  
زشت ترهم از این دو کاری هست  
که بری مفت دست رنج کسان  
یا دهی دسترنج خویش از دست  
این قطعه ۱۴ بیت است و به آوردن پنج بیت آن اکتفا شد.

### برابری زن و مرد

دست چپت از راست ندارد کم و کاست  
می کرد اگر کار قوی بود چو راست  
گر زن نبود چو مرد تقصیر شماست  
از بهر زنان علم و هنر باید خواست ←

ایرج درخراسان است ، انقلاب ادبی اوست . وی این مثنوی را در سال ۱۳۰۲ در مشهد سروده و علت اینکه بدین نام موسوم گشته گفته‌ی خود اوست که ضمن ابیات ، نام انقلاب ادبی برده والا از نظر شعریت به دیگر گفته‌های وی نمی‌رسد .

آغاز مثنوی این بیتها است :

ای خدا باز شب تار آمد

نه طیب و نه پرستار آمد

باز باد آمدم آن چشم سیاه

آن سر زلف و بنا گوش چوماه

دردم از هر شب پیش افزون است

سوزش عشق ز حد بیرون است

---

### آزادی سودمند

→ ای مرغ چو آزاد بر آئی ز نفس

آزادی مطلق نکنی هیچ هوس

آزادی سودمند آن باشد و بس

کز وی نرسد زبان بآزادی کس

### نکوهش تعارفات قلمی

عادت زشتی است می‌باید قلم بروی کشید

اینکه بنویسی به مردم برخی جانته شوم

از برای آنکه یک بزهم نمی‌سازی فدا

کی سزاوارست بنویسی که قربانت شوم

تندتر گشته ز هر شب آب من

بد تر از هر شب من امشب من

ومی‌رساند که شاعر بلندقدر ، بیمار بوده و در حال تب

و هذیان لب به سخن گشوده و تصویری از زحمات گذشته و

نتایج خدمات اداریش رسم کرده است :

نه سری دارم و نه سامانی

نه دهی ، مزرعه‌ای ، دکانی

نه سروکار به بک بانک مراست

نه بیک بانک یکی دانک مراست

می‌گریزد ز من از نیمه‌ی راه

پولِ غول آمد و من بسم‌الله

کار امروزی من کار بدیست

کسار انسان قلیل‌الخردی است

و چون برخلاف قواعد دستوری ، واژه‌ی فارسی

«خرد» را با الف و لام حرف تعریف عربی جمع کرده ، عذر

خواه می‌شود و می‌گوید :

انقلاب ادبی محکم شد

فارسی بسا عربی توأم شد

دانشکده‌ی ایرج

چند بیت هم از دانشکده‌ی ایرج بشنوید :

در دانشکده ی من وا شد<sup>۱</sup>  
ادبیات شلم شوربا شد  
تا شد از شعر برون وزن و روی  
یافت کاخ ادبیات نسوی  
می کنم قافیه ها را پس و پیش  
تا شوم نابغه ی دوره ی خویش  
همه گویند که من استادم  
در سخن داد تجدد دادم  
هر ادیبی به جلالت نرسد  
هر خیری هم به وکالت نرسد  
این جوانان که تجدد طلبند  
راستی دشمن علم و ادبند  
شعر را در نظر اهل ادب  
صبر باشد و تد و عشق سبب  
شاعری طبع روان می خواهد  
نه معانی نه بیان می خواهد  
آن که پیش تو خدای ادبند  
نکته چین کلمات عربند

---

۱- بعضی مصراع اول را اینگونه نقل کرده اند :

در تجدید و تجدد وا شد



هر چه گویند از آنجا گویند  
هر چه جویند از آنجا جویند  
ای پسر مشق بکن درس بخوان  
قدر اهل هنر و فضل بدان  
اینکه در معرکه درویش شده  
صاحب سی و سه من ریش شده  
لعبتی بود ز تو زیباتر  
آیتی از همه با معنی‌تر  
مشعلی بود که از سوز افتاد  
آدمی بود و بدین روز افتاد  
تو هم آخر ز پک و پوز افتی  
سال دیگر بهمین روز افتی  
بعد در باره‌ی وضع اداری خود که معاون دارایی  
خراسان بوده و پس از آمدن مائزها ل آمریکائی از این کار افتاده  
ورئیس تفتیش شده سخن می‌گوید و این اشعار در میان  
کارکنان کشوری ویژه دارایی خراسان رایج و مصطلح است:  
من از این پیش معاون بودم  
نه غلطکار و نه خائن بودم  
چند مه رفت و مائزها ل آمد  
ششم از آمدنش حال آمد

۱۳۲ / دانشکده ی ایرج

يك معاون هم از آن كج کلهان

پرورش دیده در امعاء شهان

جسته از بینی دولت بیرون

شده افراطی افراطیون

آمد از راه و مزین بردل شد

کار اهل دل از او مشکل شد

چه کند گر متفرعن نشود

پس بگو هیچ معاون نشود

الغرض باز مرا کار افزود

که مرا تجربه افزون تر بود

چه بگویم که چه همت کردم

به ماژر هال چه خدمت کردم

بعد چون کار بسامان افتاد

ادژوان تازه به کوران افتاد

---

۱- ادژوان تازه به کوران افتاد = معاون جدید به جریان

افتاد. در این اشعار اشاره به مرحوم ابتهاج السلطان محوی است که

در اواخر سال ۱۳۰۱ با سمت معاونت مالیه ی خراسان همراه ماژر

ملوین هال آمریکائی به مشهد آمد و در تشکیلات جدید ۱۳۰۲

مرحوم جلال الممالک معاون را بسمت مدیر کل تفتیش موسوم کردند

واسمی بلا رسم بروی نهادند.

رشتهی کار به دست آوردند  
در صف بنده شکست آوردند  
دم علم کرد معاون که منم  
من در اطراف ماژور مؤتمنم  
کار با من بود از سر تا بن  
بنده گفتم به جهنم تو بکن  
داد ضمناً ماژرم دلداری  
که تو هرکار که بودت داری  
رفقا رحم به حالم کردند  
انسپکتور ژنرالسم کردند  
باز شد مشغله تفتیش مرا  
دارد این مشغله دلریش مرا  
کابین اداره زچه رو دایره شد  
چون یکی از شعب سائره شد  
اندر این دایره يك آدم نیست  
پرسنل نیز بدان منضم نیست  
شعب دایرهی من کم شد  
شیر بی یال و دم و اشکم شد

من رئیس همه بودم وقتی  
مایه ی واهمه بودم وقتی  
آن زمان شمر جلو دارم بود  
اصبوحی کاتب اسرارم بود  
رؤسا جمله مطیعم بودند  
تابع امر منیعم بودند  
حالیاً گوش به عرضم نکنند  
خود یکی چون همه فرضم نکنند  
آن کسانیکه 'بدند اذنا بسم  
کار برگشت و شدند اربابم  
با حقوق کم و با خرج زیاد  
جقته ی چو بیم از سر افتاد

\* \* \*

در بیماری و بیزاری از کار گوید:  
گفت آن چاه کن اندر بن چاه  
کای خدا تا به کی این چاه سیاه  
نه ازین دلو شود پاره رسن  
نه مرا جان به در آید ز بدن  
رفت از دست بکلسی بدنم  
تا به کی کار ، مگر من چدنم

\* \* \*

بسکه در ایور و هنگام اته  
دوسیه کردم و کارتین ترته  
سوزن آوردم و سنجاق زدم  
پونز و پنس به اوراق زدم  
هی نشستم سر ساعت پس میز  
هی تپاندم دوسیه لای شمیز  
هی پاراف هشتم و امضا کردم  
خاطر مدعی ارضا کردم  
تو بمیری ز امور افتادم  
از شر و شور و شعور افتادم  
چه کنم ز آن همه شیفر و نومرو  
نیست در دست مرا غیر زرو  
هی بده کارتین و بستان دوسیه  
هی بیار از در دکتان نسیه  
و باز در شکایت از خدمت دارایی و نوکری دولت و  
حالت خود و آثار و افکارش گوید:

---

۱- اصطلاحات و لغات فرانسوی است که در آن دوره  
مورد استعمال بوده از قبیل: ( ایور - زمستان ) ( اته - تابستان )  
( ترته - اقدام اداری روی پرونده ) ( دوسیه - پرونده ) ( شمیز - هوشه )  
( شیفر - رقم و عدد ) ( نومرو - نمره ) ( زرو - صفر، هیچ ) ( پاراف -  
امضاء کوچک ) ( کارتین - جزوه دان )

گرچه در مالیه‌ام حالیه من  
متأذی شدم از مالیه من  
حیف باشد که مرا فکر بلند  
صرف گردد به خرافاتی چند  
حیف امروز گسرفتارم من  
ورنه مجموعه‌ی افکارم من  
جهل از ملت خود بر دارم  
متنی بر سرشان بگذارم  
آنچه را گفته‌ام از زشت و نفیس  
نیست فرصت که کنم پاکنویس

\*\*\*

هر که يك لحظه برویت نگرد  
خواهد از وجد برویت ببرد  
گوش سبمین و بنا گوش سبمین  
این از آن بهتر و آن بهتر ازین

\*\*\*

این بزرگان که طلبکار منند  
طالب طبع گهربار منند  
کس نشد کم ز غم آزاده کند  
فکر حال من افتاده کند  
در دهی گوشه‌ی باغی بدهد  
گوسفندی و الاغی بدهد

نگذارد که من آزرده شوم  
با چنین ذوق دل‌افسرده شوم

### وعددهای بوقلمونی

ایرج در مشهد با حاج حسین ملک که یکی از ملاکان  
عمده و اکنون در حال حیات است<sup>۱</sup> مناظره‌ای داشته و اینکه  
گویند با حاج حسن ملک التجار برادر وی مناظره داشته عاری  
از صحت است زیرا وکیل آباد و آبادی سرتر از ساخته‌های  
حاج حسین است و سابق بر این در آبادی وکیل آباد گله‌ای از  
بوقلمون ترتیب داده بود و او نخستین کسی است که در مشهد  
مرغداری را به مردم آموخته است و اینک آن رباعیات :

### ایرج خطاب به ملک

اقوال پر از مکر و فسون تو چه شد  
الطاف زحد و عتد برون تو چه شد  
با آن همه وعده‌ها که بر من دادی  
غاز تو چه شد بوقلمون تو چه شد

### پاسخ ملک

ایرج به خراشان طلب غاز نمود  
باب طمع و آرز به من باز نمود

غافل بود او که غاز با بوقلمون  
چون دانه نبود جمله پرواز نمود

### پاسخ ایرج

حیف است که خُلف وعده آغاز کنی  
با شعر مرا از سر خود باز کنی  
با داشتن هزارها بوقلمون  
در دادن يك بوقلمون ناز کنی

### پاسخ ملك

ای آنکه سزد خوانم اگر شهبازت  
طوطی است همی كلك شکر پردازت  
چون صرفه نبردم ز توقازی همه عمر  
هرگز ندهم بوقلمون و غازت

### پاسخ ایرج

ای وعده‌ی تو تمام بوقلمونی  
یسا از آن وعده‌ی در بیرونی  
با آن همه ثروت و کیل آبادت  
يك غاز به من نمی‌دهی ای کونی!



### کار و بار

چنین رسم است که پس از هر کلمه‌ی مستعمل؛ مهملی  
بیاورند و مهمل بیشتر با حرف میم شروع می‌شود ولی مهمل کار  
باراست و این لطیفه را ایرج به نظم کشیده و نیکو بیانی کرده  
است :

ندانم از چه به هر جا که لفظ کار آمد  
ردیف آن را فی الفور لفظ بار کنند  
برای آنکه چو کاری به دستشان افتاد  
بر آن سرند که تا بار خویش بار کنند  
به جای آنکه نشینند و حرف شعرزنند  
چه خوش بود که نشینند و فکر کار کنند  
در آن محیط که باقیست نام خواجه و شیخ  
چگونه اهل ادب بر من افتخار کنند  
سخن سرایی را در دولت ذکاء الملك  
همه به ایرج بیکاره واگذار کنند

### تضمین اشعار عربی و ترجمه های ایرج

در ضمن گفته های ایرج ، به اشعار عربی بر خورد  
می کنیم که بر سبیل شاهد آورده شده ، از جمله در پایان عارف  
نامه گوید :

بیارم از عرب بینی دو مشهور  
که اعلیٰ دانشم دارند معذور  
اذا شاهدت فی نظمی فتوراً  
و وهنا فی بیانی للمعانی  
فلا تنسب لنعصی ان رقصی  
علیٰ تنشیط ابناء الزمان  
این دو بیت تازی از ابوالفتح بستی است  
و ابن خلکان در وفیات الاعیان چنین آورده است :  
اذا احسست فی لفظی فتوراً  
و خطی و البلاغة والبیان  
فلا ترتب بفهمی ان رقصی  
علیٰ مقدار ایقاع الزمان  
و باز جایی که بشکایت از پیری و بیزاری از عمر بی-  
حاصل در عارفنامه لب بسخن گشوده گفته است :  
دلم زین عمر بی حاصل سر آمد  
که ریش عمر هم کم کم در آمد  
نه در سر عشق و نه در دل هوس ماند  
نه اندر سینه یارای نفس ماند

---

۱- امثال و حکم مرحوم علی اکبر دهخدا، صفحه ۸۷۱ به نقل

از کشکول شیخ بهائی .

گهی دندان به درد آید گهی چشم  
زمانی معده می آید سر خشم  
فزاید چین عارض هر دقیقه  
نخواهد موی صدغم بر شقیقه  
در ایام جوانی دل بدم ریش  
که می روید چرا بر عارضم ریش  
کنون پیو... دل ریش و پریش  
که می ریزد چرا هر لحظه ریشم  
بدین صورت که بارد مویم از سر  
همانا گشت خواهم اشتر گسر  
الا موت یباع فاشتریه  
فهذا العیش مالا خیر فیه  
این بیت از ابو محمد مهلبی وزیر معزالدوله دیلمی  
است که پیش از رسیدن به وزارت، دست تنگ بوده، از قضا  
با کاروانی که بسوی بغداد روان بود در یکی از منازل بین راه  
رحل اقامت افکنده شد و برای ابو عبدالله صوفی که در آن  
کاروان بود خوانی رنگین گسترده. مهلبی که در کناری نشسته  
و دیده بدان خوان دوخته بود با خود زمزمه ای می کرد؛ صوفی  
وی را نزد خویش خواند و از مکنون خاطرش پرسش نمود.  
مهلبی کاغذی را که دستش بود به صوفی داد که بر روی آن  
نوشته بود:

الا موت لذیذالطعم یأتی  
یخلصنی من العیش الکربه  
الا رحم المہیمن نفس حتر  
. تصدق بالوفاة علی اخیه  
الا موت یباع فاشتریه  
فهذا العیش ما لا خیر فیہ

یعنی: آیامرگی خوشگوار پدید می آید که مرا از این  
زندگانی مکروه برهاند؛ آیا آزاد مردی پیدا می شود که  
مرگ را به برادر درمانده ای تصدق کند؛ آیا جایی مرگ  
را می فروشند که به جان خریدار آن هستم زیرا این نحو زندگی  
ارزشی ندارد و خیری در آن نیست.

صوفی که این ابیات را دید به گفته ی نظامی عروضی  
صاحب چهارمقاله که درباره ی فترخی گفته است: «شعری دید  
خوش و استادانه و آن مرد باسر و لباسی بس ناخوش و گفته ای  
بلند و شیوا». دانست که مهلبی مردی سخندان است گرفتار  
سختی معاش. لذا وسایل آسایش سفر او را فراهم ساخت و  
از پیشامدهای روزگار که باید درس عبرت آموخت اینک  
ابو عبدالله صوفی پس از چندی به مضیقه و تنگدستی افتاده و  
شنیده بود که مهلبی رفیق راهش در سفر بغداد بمنصب صدارت  
رسیده. این بود که به دربار وی روی آورد و دو بیت زیر

ایرج جاودانه و... ۱۳۳

را بر کاغذی نوشته نزد مهلبی فرستاد:

قصدت الی الوزير بلا احتشام

لاذکره زماناً قد نسیه

زماناً کان ینشدنی فقیراً

« الا موت یباع فاشتریه »

یعنی: با نداشتن جاه به سوی وزیر شتابان شدم تا به

خاطر او بیاورم روزی را که فراموش کرده است و آن زمانی

بود که در حال تنگدستی این شعر را انشا کرده و آرزوی

مرگ می نمود .

مهلبی مقدم هم سفر قدیم را گزافی داشته بر صدر

نشانید و اسباب گشایش حال او را فراهم ساخت.

بهترین ترجمه

ایرج در غزلی که به عنوان «عشق خراسان» سروده ،

بیتی گفته است که بهترین ترجمه ی این شعر عربی شناخته

می شود:

غیری جنی وانا المعاقب فیکم

فکانتی سبابة المتندم

ترجمه از ایرج به زبان شعر:

جرم از غیر و عقوبت متوجه بر من

حال سبابه ی اشخاص پشیمان دارم

شادروان ملك الشعرا بهار خراسانی نیز این معنی را  
ترجمه کرده است:

نا کرده گنه معاقبم گویی

سبابه‌ی مردم پشیمانم

و نیز در قطعه‌ی «بی‌تابی-طفل» که به مضمون شعر  
ابن الرومی نظر داشته :

دانی که چرا طفل به هنگام تولد

با ضجه و بی‌تابی و فریاد و فغان است

با آن که برون آمده از محبس زندان

و امروز در این عرصه‌ی آزاد جهان است

با آن که در آنجا همه خون بوده خوراکش

وین جاشکرش در لب و شیرش به دهان است

زان است که در لوح ازل دیده که عالم

بر عالمیان جای چه ذل وجه هوان است

داند که در این نشأه چها بر سرش آید

بیچاره از آن لحظه‌ی اول نگران است

و این است قطعه‌ی ابن الرومی (علی بن عباس بن جریر)

شاعر بزرگ عرب:

بما آذن الدنيا به من حروفها

یکون بکاء الطفل ساعة یولد

و الا فما یکیه منه و انه  
لأرحب مما كان فیہ و ارغد  
اذا ما رای الدنيا استهل كانه  
بما سوف یلقى من اذاها مهدد

### شن و طبقة

ضمن قصیده‌ی معروف هائیدی ایرج که در خراسان  
سروده و پیش‌تر به ذکر آن مبادرت رفت، بیت زیرین را اغلب  
در دیوانهای چاپ شده غلط ضبط کرده‌اند:  
باش بینی که وفاق من و توزایل کرد

مثل « وفاق شن طبقة » از افواه

شن - به فتح ش و تشدید ن ، نام یکی از اعراب با  
کمال است که در هوشیاری و فراست هم امتیاز داشته ولی تاهل  
اختیار نمی‌کرد و بر اثر گردشی که در میان قبایل عرب داشت به  
خیمه‌گ' پلر دوشیزه «طبقة» رسید و در مصاحبه سخنانی از طبقة  
پرسش د که از عهده‌ی جواب سؤال او بخوبی برآمد .  
شن که از تاهل گریزان بزد بادیدن جمال و کمال طبقة ، وی را  
از پلر خواستگاری نمود و ازدواج کرد ؛ و این عبارت :  
وفاق شن طبقة از امثال عرب قرار گرفت که در افواه است .

### علاقه و دوستی پدر نسبت به اولاد

ایرج در پند و اندرزی که به خسرو فرزندش می‌دهد  
و به این مطلع آغاز می‌گردد:  
از مال جهان ز کهنه و نو  
دارم پسری به نام خسرو  
هرچند که سن او چهار است  
پیدا است که طفل هوشیار است  
در دیده‌ی من چنین نماید  
در دیده‌ی غیر تا چه آید  
هرچند که طفل زشت باشد  
در چشم پدر بهشت باشد  
این خود مثلی است که قرّنی<sup>۱</sup>  
در دیده‌ی مادر است حسنی  
اشاره به مثل معروف زیرین عربی است:  
القرنی فی عینِ اُمّها حسنة<sup>۱</sup>  
یعنی : حشره‌ی قرنی با آن همه زشتی در چشم مادر  
نیکو است.

---

۱- قرنبا - سوسك ، حشره‌ی است سیاه‌رنگ با پاهای  
دراز و بد ترکیب که شباهت به خنفسا دارد .



ایرج جاودانه و.../۱۳۷

هان ای پسر عزیز دل‌بند  
بشنو ز پدر نصیحتی چند  
ز این گفته سعادت تو جویم  
پس یاد بگیر هر چه گویم  
می‌باش به‌عمر خود سحر خیز  
وز خواب سحر گهان پیر هیز  
اندر نفس سحر نشاطی است  
کان را باروح ارتباطی است  
در یاب سحر کنار جو را  
پا کیزه بشوی دست و رو را

با مادر خویش مهربان باش  
آماده‌ی خدمتش به‌جان باش  
با چشم ادب نگر پدر را  
از گفته‌ی او مپیچ سر را  
چون این دوشوند از تو خرسند  
خرسند شود ز تو خداوند

کم گوی و مگوی هر چه دانی  
لب دوخته دار تا توانی  
بس سر که فتاده زبان است  
با يك نقطه زبان زیان است

آن قدر رواست گفتن آن  
کاید ضرر از نهفتن آن  
نادان به سر زبان نهد دل  
در قلب بود زبان عاقل  
اندر وسط کلام مردم  
لب باز مکن تو بر تکلم  
زنهار مگو سخن بجز راست  
هر چند ترا در آن ضررهاست  
گفتار دروغ را اثر نیست  
چیزی زدروغ زشت تر نیست  
تا پیشه‌ی تست راست گوئی  
هرگز نبری سیاه رویی  
از خجالت شرمش ارشود فاش  
یاد آرد و دگر دروغ متراش  
چون خوی کند زبان به دشنام  
آن به که بریده باد از کام  
از عیب کسان زبان فرو بند  
عیش به زبان خویش مپسند  
هرچ آن که رود زدست انسان  
شاید که به دست آید آسان

جز وقت که پیش کس نیاید  
چون رفت ز کف به کف نیاید  
گر گوهری از کفت برون تافت  
در سایه‌ی وقت می توان یافت  
ور وقت رود زدست ارزان  
با هیچ گهر خرید نتوان  
هر شب که روی به جامه خواب  
کن نیک تأمل اندر این باب  
کان روز به علم تو چه افزود  
وز کرده خود چه برده‌ی سود  
روزی که در آن نکرده‌ی کار  
آن روز ز عمر خویش شمار  
این مثنوی را که ۷۰ بیت است بعضی خسرو نامه  
نام نهاده‌اند.

### عشق و حالاتش

مثنوی شاه و جام - ترجمه‌ی قطعه‌ی از فریدریک  
شیلار شاعر آلمانی است در ۹۶ بیت بدین مطلع:  
پادشهی رفت به عزم شکار  
با حرم و خیل به دریا کنار  
مقطع و پایان این مثنوی بیت زیرین است:

عشق کند جام صبوری تهی

آه من العشق و حالاته

مصراع دوم اقتباس از این بیت عبدالرحمان جامی

است که قطعه‌ی شیوایی در باب عشق دارد و در آنجا گوید :

آه من العشق و حالاته

احرق قلبی بحراراته

### قلب مادر

یکی از بهترین قطعات ایرج ، قلب مادر است که اقتباس از آثار خارجی است. مجله‌ی ایران‌شهر در برلین این موضوع را به مسابقه گذاشت و اگر چه حاج میرزا یحیی دولت آبادی برنده شناخته شد ، از جهة اینکه بیک فولکلر ایرانی جامه‌ی شعری پوشانیده است، ولی به هر تقدیر قطعه‌ی ایرج در عالم ادب انعکاس فراوان پیدا کرد و صفحه‌ی گرامافون نیز از آن گرفته شد و آن اشعار این است:

داد معشوقه به عاشق پیغام

که کند مادر تو با من جنگ

هر کجا بیندم از دور کند

چهره پر چین و جبین پر آژنگ

با نگاه غضب آلود زند

بر دل نازک من تیر خدنگ

ایرج جاودانه.../۱۴۱

از در خانه مرا طرد کند  
همچو سنگ از دهن قلما سنگ  
مادر سنگدلت تا زنده است  
شهد در کام من و تست شرنگ  
نشوم یکدل و یکرنگ ترا  
تانسازی دل او از خون رنگ  
گرتو خواهی به وصالم برسی  
باید این ساعت بی خوف و درنگ  
روی و سینه‌ی تنگش بدری  
دل برون آری از آن سینه‌ی تنگ  
گرم و خونین به منش باز آری  
تا برد ز آینه‌ی قلبم زنگ  
عاشق بسی خرد نا هنجار  
نه بل آن فاسق بی عصمت و ننگ  
حرمت مادری از یاد ببرد  
خیره از باد و دیوانه زبنگ  
رفت و مادر را افگند به خاک  
سینه بدر بدو دل آورد به چنگ  
قصه سر منزل معشوق نمود  
دل مادر به کفش چون نارنگ

از قضا خورد دم در به زمین  
واندکی رنجه شد او را آرننگ  
وان دل گرم که جان داشت هنوز  
اوفتاد از کف آن بی فرهنگ  
از زمین باز چو بر خاست نمود  
پی برداشتن آن آهننگ  
دید که آن دل آغشته به خون  
آید آهسته برون این آهننگ  
آه دست پسرم یافت خراش  
وای پای پسرم خورد به سنگ

و اینک قطعه‌ی حاجی میرزا بحیای دولت آبادی را  
می‌آوریم .

### مهر مادر

مادری پیر و پریشان احوال  
عمر او بوده فزون از پنجاه  
زن بی شوهر و از حاصل عمر  
یک پسر داشت شرور و خودخواه  
روز و شب در پی او باشی خویش  
بی خبر از شرف و عزت و جاه

ایرج جاودانه و . / ۱۴۳

دیده بود او به بر مادر پیر  
یک گره بستنی زر گاه به گاه  
شبی آمد که ستانند آن زر  
بکند صرف عملهای تباه  
مادر از دادن زر کرد ایسا  
گفت رو رو که گناه است گناه  
این ذخیره است مرا ای فرزند  
بهر دامادیت ان شاء الله  
حمله آورد پسر تا بگیرد  
آن گره بسته زر خواه نخواه  
مادر از جور پسر شیون کرد  
بود از چاره چو دستش کوتاه  
پسر افشرد گلوی مادر  
سخت چندانکه رخس گشت سیاه  
نیمه جان پیکر مادر بگرفت  
برسر دوش و بیفتاد به راه  
برد در چاه عمیقی افسکند  
کز جنایت نشود کس آگاه  
شد سرازیر پس از واقعه او  
تا نماید به ته چاه نگاه

۱۴۴ / دزدان خروس ...

از ته چاه به گوشش آمد  
نساله‌ی زار حزینی ناگاه  
آخرین گفته‌ی مادر این بود  
آه فرزند نیفتی در چاه

### دزدان خروس

در سال ۱۳۰۳ که ایرج خراسان را ترك نمود و بسوی تهران رهسپار بود آقای مجدالعلی بوستان که بعد سمت دامادی مرحوم وحید دستگردی را یافت و اکنون یکی از قضات بلند قدر دادگستری و از مستشاران دیوان کشور است مصاحب و هم سفر شاعر بوده و در بین راه تقاضای قطعه‌یی از آن مرحوم کرد که در جنگ خود بنویسد و ایرج اشعار زیر را بخاطر ایشان گفته است:

ای هم سفر عزیز من مجد  
افکار تو خنده آورنده است  
خواهی تو اگر نویسی این جنگ  
بنویس چه جای شعر بنده است  
ایسن پند که میدهم فرا گیر  
هر چند که اندکی گزنده است  
در شمر مپیچ و در فن او  
کاین کار ز کارهای گنده است





ایرج میرزا

رو هوچی و روزنامه‌چی شو  
اینست که فایده دهنده است  
امروز بهر کجا ادیبی است  
در گوشه‌ی عزلتی خزانده است  
این يك مرضی بود که آخر  
از گرسنگی ترا کشنده است  
رو تجربه‌ای ز حال من گیر  
کاین تجربه مر ترا بسنده است  
بینی تو که شعر بنده امروز  
بر طبع جهانیان پسنده است  
هر طالب شعر و صاحب ذوق  
افکار مرا بجان خرنده است  
هر شعر که بشنوند نیکوست  
هر چند که بوی خون دهنده است  
چون مختصر و سلیس و خوبست  
یا صاف و صریح و پوست کنده است  
از فرط محبتی که دارند  
گویند که شعر، شعر زنده است  
با اینهمه هیچکس نپرسد  
کاین مرد که مرده یا که زنده است

۱۳۶/درخوشامدگویی...

دزدان خروس دیگرانند  
پرهاش برون ز جیب بنده است

در خوشامدگویی دوست

وہ چه خوب آمدی صفا کردی  
چه عجب شد که یاد ما کردی  
ای بسا آرزوت می کردم  
خوب شد آمدی صفا کردی  
آفتاب از کدام سمت دمید  
که تو امروز یاد ما کردی  
از چه دستی سحر بلند شدی  
که تفقد به بینوا کردی  
قلم پا به اختیار تو بود  
یا ز سهو القلم خطا کردی  
بی وفایی مگر چه عیبی داشت  
که پشیمان شدی وفا کردی  
شب مگر خواب تازه دیدی تو  
که سحر یاد آشنا کردی  
هیچ دیدی که اندر این مدت  
از فراق به ما چها کردی

دست بردار از دلم ای شاه  
که تو این ملک را گدا کردی  
با تو هیچ آشتی نخواهم کرد  
با همان پا که آمدی برگرد

### زهره و منوچهر

این مثنوی آخرین اثر زیبا و شاهکار ایرج محسوب  
میشود. اصل داستان از ویلیام شکسپیر انگلیسی است که با  
بیان ایرج بنظم فارسی درآمده ولی تا پایان عمر موفق باتمام  
آن نشده و ۴۱۹ بیت از اوست. ۷۶ بیت باقیمانده از دو نفر  
دیگر است و مقایسه‌ی این قسمت باگفتار ایرج، درست مانند  
مقایسه‌ی شاهنامه‌ی فردوسی و گشتاسب نامه‌ی دقیقی است که  
هزار بیت از منظومه‌ی وی در شاهنامه آمده و استاد درباب ارزش  
آن اشعار چنین گفته است:

بدیدم من این نظم سست آمدم

سخنها همه نادرست آمدم

ایرج در مثنوی زهره و منوچهر، علاوه بر مراعات  
روانی و انسجام، در صنعت ارسال‌المثل اعجاز کرده و امثال  
فراوانی به ادب فارسی بخشیده است.

هیچ بنان و بیانی از عهده‌ی توصیف مثنوی مزبور  
برنمیآید. باید بدقت مطالعه کرد تا متوجه ریزه‌کارهای وی

۱۳۸/زهرة و منوچهر

گردید و با آنکه مثنوی مزبور از گلها و ریاحین شاداب است  
گلچین نمی‌توان نمود، بخشهایی کوچک به مناسبت از آن  
آورده می‌شود:

### آغاز زهرة و منوچهر

صبح نتابیده هنوز آفتاب  
وانشده دیده‌ی نرگس ز خواب  
نازه گل آتشی مشک‌بوی  
شسته‌ز شبنم به چمن دست و روی  
منتظر هولی بباد سحر  
تا که کند خشک بدان روی تر  
ماه رخی چشم و چراغ سپاه  
نایب اول به وجاهت چو ماه  
کس کرده منوچهر پسر نام او  
نازه تر از شاخ گل اندام او  
چشم بمالید و برآمد ز خواب  
با رخ تابنده تر از آفتاب  
روز چو روز خوش آدینه بود

در گل نازک  
از نازک  
از نازک  
از نازک

ایرج جاودانه و.../۱۳۹

خواست به میل دل و وفق مرام  
روز خوش خویش رساند به شام  
چون زهوس های فزون از شمار  
هیچ نبودش هوسی جز شکار  
اسب طلب کرد و تفنگ و فشنگ  
تاخت بصحرایی نخجیر و رنگ  
رفت کند هر چه مرال است و میش  
برخی بازوی توانای خویش  
از طرفی نیز در آن صبحگاه  
زهره مهین دختر خالوی ماه  
آلهی عشق و خداوند ناز  
آدمیان را به محبت گداز  
پیشهی وی عاشقی آموختن  
خرمن ابناء بشر سوختن  
خسته و عاجز شده در کار خود  
واله و آشفته چو افکار خود  
خواست که بر خستگی آرد شکست  
یک دوسه ساعت کشد از کار دست  
سیر گل و گردش باغی کند  
تازه ز گل گشت دماغی کند

کند ز بر کسوت افلاکیان  
کرد به سر مقنعه‌ی خاکیان  
خویشن آراست به شکل بشر  
سوی زمین کرد ز گیهان گذر  
آمد از آرامگه خود فرود  
رفت بدان سو که منوچهر بود

از زبان منوچهر

خوب رخان خوش روشن خیل خیل  
سوی من آیند همه همچو سیل  
عصر گذر کن طرف لاله زار  
سرو قدان بین همه لاله عذار  
هرزن و مبردی که به من بنگرد  
یک قدم از پهلوی من نگردد  
عشوه کنان بگذرد از سوی من  
تا زند آرنج به بازوی من  
گرچه جوانم من و صاحب جمال  
مهر بتان را نکنم احتمال  
زن نکند در دل جنگی مقام  
عشق زنانست به جنگی حرام  
جایگه من شده قلب سپاه  
قلب زنان را نکنم جایگاه

تا که بر این گله بزرگی کنم  
نیست سزاوار که گرگی کنم  
دیده و دانسته نیستم به چاه  
کج نکنم پای خود از شاهراه

### از زبان زهره

دید چو انکار منوچهر را  
کرد فزون در طلبش مهر را  
اینکه تو گفتی که زمهری بری  
فارغی از رسم و ره دلبری  
آن لب لعل تو هم اندر نهفت  
وصف تورا بامن اینگونه گفت  
اشك بدور مژه اش حلقه بست  
ژاله به پیراهن نرگس نشست  
اول اسم تو چه باشد منو  
هست مرا خواندن مینو نکو  
گر تو نخندی بر خیم این سفر  
بر لب خود خنده نبینی دگر  
آلهی عشق بسی زیرک است  
پیر خرد در بر او کودک است  
فکر بدیع همه دانشوران  
نغمه ی جان پرور رامشگران



جمله ز آثار شریف منند  
یکسره مصنوع ظریف منند  
بدر محبت را من داشتم  
کامده و روی زمین کاشتم  
روی زمین هرچه مرا بنده اند  
شاعر و نقاش و نویسنده اند  
گه رفائل گه میکلائل آورم  
گاه هومر گه هرودت پرورم  
گاه کمال الملك آرم پدید  
روی صنایع کنم از وی سفید  
گاه به خیل شعرا لج کنم  
خلقت فرزانه ی ایرج کنم

\* \* \*

من کلنل را کلنل کرده ام  
در وسط معرکه ول کرده ام  
دقت کامل شده در ساز او  
بی خبرم لیک ز آواز او  
پیش خود آموخته آواز را  
لیک من آموختمش ساز را

---

۱- در آن دوره دو کلنل در خراسان معروف بودند :  
محمدتقی خان پسیان، علی نقی وزیری ؛ و در این بیت مقصود ایرج  
کلنل علی نقی وزیری رئیس پیشین مدرسه ی موسیقی است .

آن که ترا این دهن تگت داد  
وان لب جان پرور گلرنگ داد  
داد که تا بوسه فشانی همی  
که بدهی گه بستانی همی  
گاه به ده ثانیه بی بیش و کم  
گیری سی بوسه زمن پشت هم  
گاه یکی بوسه بیخشی زخویش  
مدتش از مدت سی بوسه بیش  
بوسه ی اول ز لب آید به در  
بوسه ی ثانی کشد از ناف سر  
حال بین میل کدامین تراست  
هر دو هم ارمیل تو باشد رواست

منع بتان عشق فزون تر کند  
نازدل خون شده خون تر کند  
هر چه به آن دیر بود دسترس  
بیش بود طالب آن را هوس  
هر چه که تحصیل وی آسان بود  
قدر کم و قیمتش ارزان بود

زهره چو بشنید نوای فراق  
طاقتش از غصه و غم گشت طاق

دید که مرغ دلش آسیمه سر  
در قفس سینه زند بال و پر  
خواهد از آن تنگ مکان بر جهد  
بان زنان سر به بیابان نهد  
روی هم افکند دو کف از اسف  
بازسوی سینه‌ی خود برد کف  
داد بر آرامگه دل فشار  
تا نکند مرغ دل از وی فرار  
اشک به دور مژه‌اش حلقه بست  
ژاله به پیرامن نرگس نشست

زهره پی بوسه چورخصت گرفت  
بوسه‌ی خود از سرفرصت گرفت  
همچو جوانی که شبانگاه مست  
کوزه‌ی آب‌خنک آرد به دست  
جست و گرفت از عقب او را به بر  
کرد دو پا حلقه براو چون کمر

گفت بسرو کار تو را ساختم  
در رد لاقیدیت اسداختم  
بار محبت نکشیدی بسکش  
زحمت هجران نچشیدی بچش

ایرج جاودانه و.../۵۵

چاشنی وصل ز دوری بود  
مختصری هجر ضروری بود

چشم چو بگشود در آن دامنه  
دید که جا تر بود و بچه نه

آه چه غرقاب مهیبی است عشق  
مهلکه‌ی پر ز نهیبی است عشق  
غمزه‌ی خوبان دل عالم شکست  
شیردل است آن که از این غمزه‌رست

کارگر و کارفرما

از قطعات زیبا و محبوب ایرج است در ۱۶ بیت و گل-  
چینی میشود!

شنیدم کار فرمائی نظر کرد  
ز روی کبر و نخوت کارگر را  
روان کارگر از وی بیازرد  
که بس کوتاه دانست آن نظر را!

بگفت ای گنج‌ور این نخوت از چیست  
چو مزد رنج بخشی رنجبر را؟  
فشانم از جبین گوهر در این خاک

ستانم از تو پاداش هنر را

بکس چون رایگان چیزی نبخشند  
چه کبر است این خداوندان زررا؟  
چرا بر یکدگر منت گذارند  
چو محتاجند مردم یکدگر را؟

### عشق خراسان

این غزل را در تهران پس از بازگشت از خراسان

سروده :

پیرم و آرزوی وصل جوانان دارم  
خانه ویران بود و حسرت مهمان دارم  
عشق باقی بسروموی سراز غصه سپید  
زیر خاکستر خود آتش پنهان دارم  
نیست يك لحظه که از یاد تو فارغ باشم  
گرچه پیرم من و در حافظه نقصان دارم  
جرم از غیر و عقوبت متوجه بر من  
حال سبابه‌ی اشخاص پشیمان دارم  
شعر بد گفتن و نسبت به رفیقان دادن  
یادگاریست که از مردم تهران دارم  
همه یاران خراسان من اهلند و ادیب  
بی سبب نیست بسر عشق خراسان دارم

### در پیرامون عارفنامه

پس از انتشار عارفنامه ، دودسته به مخالفت برخاستند؟  
هو اخوان عارف - طرفداران حجاب .

۱- هو اخوان عارف- عارف در آن زمان به علت سرودن  
ترانه های ملی معروفیت و محبوبیت پیدا کرده بود . او با گفتن  
تصنیف های میهن پرستانه و خواندن آن در مجالس عمومی به  
دستگاههای موسیقی ایرانی شهرت عجیبی یافت و ترانه های  
وی محرك جنبش احساسات ملی می گردید . وقتی فشار دولت  
روس تزاری را به ایران می دید تصنیفی سرود که يك بيتش  
این است :

تاچ کیانی به کف نیکلابین

ملت ایران همه را پر بلا بین  
وباز وقتی می دید و ثوق الدوله گفته است : آذربایجان  
عضو شقاقلوس ایران است ، تصنیف ملی : جان برخی  
آذربایجان باد - را سرود در آن ، از روی شایستگی گفت :

هر ناکسی کاو عضوش فلج خواند

عضوش فلج گولاش زبان باد !

وبا این قبیل تصنیف های ملی که زبان عمومی ایرانیان

بود هیجان غربیی در افکار ملت ایجاد کرده بود ! سپس در قیام  
کنل هسیان به خراسان آمد و چنانکه در پیش گفته شد در کنسرت  
و تأثیر باغ ملی غزل و تصنیفی به نکوهش قاجاریان با صوت  
نیکو خواند که یکی از موجبات پیدایش عارفنامه گردید .  
در آن زمان ، یکی از نویسندگان ، با امضای م-سیاسی  
در روزنامه‌ی شفق سرخ تهران ، دفاع آتشی‌نی از عارف کرد .  
ایرج هم قطعه‌ی زیر را به اقتضای غزل معروف خواجه که  
مطالعش این است :

روشنی طلعت تو ماه ندارد

پیش تو گل رونق گیاه ندارد

سرود :

میم سیاسی کجاست تا که نگویند

عارف بیچاره داد خواه ندارد

میم سیاسی اگر قدم نهد پیش

جیم اساسی دگر پناه ندارد

هر که نگوید که عارف آدم خوب است

غامی محض است و اشتباه ندارد

روز قیامت شود به صورت خرچنگ

هر که ز عارف ادب نگاه ندارد

کیست در ایران که هر چه دارد از او نیست

یاوه چه گویی که مال و جاه ندارد

او ملکی باشد از ملایک بسالا  
هیچ ملک مرتع و میاه ندارد  
مولوی او رسد ز عالم لاهوت  
جامه مدر گر به سرکلاه ندارد  
رو تو شبی در تئاتر او که بینی  
هیچ شهی اینقدر سپاه ندارد  
آنهمه کز بهر او زنند کسان دست  
آنهمه مس زن خسوف ماه ندارد  
مجلس حالش ندیده ای که بینی  
هیچ کس این مایه دستگاه ندارد  
تا که روان دیده اشک مام وطن را  
خنده‌ی شیرین قاه قاه ندارد  
گاه به گاه او کند به روی نکومیل  
کیست که این میل گاه گاه ندارد  
عارف ما هر چه هست و نیست همین است  
هیچ در او مکر و سوسه راه ندارد  
باهمه تند و زود رنجی و تلخی  
ربط به آن آب زیر گاه ندارد  
آدم بی عیب کو؟ تو هیچ شنیدی  
باغ که گل دارد و گیاه ندارد؟



در دل من هیچ جز محبت او نیست  
حیف که این مدعا گواه ندارد !  
آه که من ره نیافتم به ذل او  
من چه کنم این خرابه راه ندارد  
هر که سعایت کند میان من و او  
هو که بینم چو من رفاه ندارد  
ساعی و نمتام روز خوب نبینند  
چاه کن آسودگی ز چاه ندارد  
بنده اگر چند شعر هزل سرودم  
این همه الفوٹ و یا اله ندارد  
وردو سه جانام عارف آمده در شعر  
وا اسفا وا مصیبتاه ندارد  
سیل روان عاقبت ز سیر بماند  
شعر روان هیچ ایستگاه ندارد  
میم سیاسی قسم به حضرت عباس  
بنده در این ماجرا گناه ندارد

۲- طرف داران حجاب - ابرج در مخالفت با این  
موضوع ، نقاب از چهره ی بسیاری از مطالب برداشته و الحق  
بی پرده و حجاب سخن گفته زیرا احدی جرئت ابراز مطلب  
را آنهم به این نحو از هزالی و سخافت نداشته ! ارباب عمایم  
که دل پری از وی داشتند، این موضوع را دست آویز ساختند



عارف قزوینی

## ایرج جاودانه و.../۱۶۱

و به گفتگو پرداختند تا آنجا که به قصد صدمه و آزار و حتی قتل وی برخاستند؛ ایرج که وضع را چنین دید بدست یکی از دوستانش، در منزل مرحوم آیت الله زاده (محمد نجفی) فرزند مرحوم آخوند مولی محمد کاظم خراسانی صاحب فتوای مشروطیت و علمدار اجتماع که نفوذ فوق العاده داشت تحصن اختیار نمود و به ذیل عنایت ایشان متوسل گردید<sup>۱</sup>. به او گفته شد باید براثت خود را از سرودن عارف نامه باگفتن قطعه‌ای در رثاء اهل بیت نمایان کنی تا به تکذیب تو اعتقاد پیدا کنند و باور کنند که عارفنامه را دیگری سروده است. ایرج این مرثیه را سرود که یکی از بهترین قطعات اوست:

رسم است هر که داغ جوان دید دوستان

رأفت برند حالت آن داغ دیده را

یک دوست زیر بازوی او گیرد از وفا

وان یک ز چهره پاک کند اشک دیده را

وان دیگری برو بچشاند گلاب و شهد

تا تقویت کند دل محنت چشیده را

یک جمع دعوتش بگل و بوستان کنند

تا برکنندش از دل خار خلیده را

---

۱- ضمن عارفنامه تعریفی از آیت الله زاده شده است:

فقط یک وقت یک آزاده بینی

یکی چون آیت الله زاده بینی

۱۶۲ / در پیرامون عارفنامه

الفصه هر کسی بطریقی ز روی مهر  
تسکین دهد مصیبت بر وی رسیده را  
آیا کسه داد تسلیت خاطر حسین  
چون دید جسم اکبر در خون طپیده را؟  
آیا که غمگساری و انده‌بری نمود؟  
لیلای داغ‌دیده و ماتم کشیده را؟  
بعد از پسر دل پدر آماج تیر شد  
آتش زدند لانه‌ی مرغ پریده را  
و نیز قطعه‌ی پائین را که تصویر پس از شهادت امام  
سوم علیه السلام در کربلاست گفته است :  
سرگشته بانوان وسط آتش خیام  
چون در میان آب نقوش ستاره‌ها  
اطفال خردسال ز اطراف خیمه‌ها  
هر سودوان چو ازدل آتش شراره‌ها  
غیر از جگر که دسترس اشقیان بود  
چیزی نماند در بر آنان ز پاره‌ها  
انگشت رفت در سر انگشتی بیاد  
شد گوشها دریده پی گوشواره‌ها  
سبط شهی که نام همایون او برند  
هر صبح و ظهر و شام فراز مناره‌ها

درخاک و خون فتاده و تازند برتنش

بانعلها که ناله برآرد ز خاها  
بهرحال، عارفنامه و قطعه‌یی که در مذمت دسته و شبیه  
در آوردن در ایام عزاداری گفته است و چند بیت از دوم آورده  
می شود :

من هم گویم یزید بد کرد  
لعنت به یزید بدکننده  
اما دگر این کتل مثل چیست  
وین دسته‌ی خنده آورنده  
تخم چه کسی برید خواهی  
با این قمه‌های نابرنده  
تو زینب خواهر حسینی  
ای نره خور سبیل گنده  
کوشمرو تو کیستی که گویی  
گل قویمه منی شمیر النده<sup>۱</sup>  
آیا تو سکینه‌ای که گویی  
سو ایسترم عمیم گلنده<sup>۲</sup>

---

۱- مصراع ترکی و ترجمه‌ی آن اینست: بیا مرا در دست شمر

نگهدار - ۲- مصراع ترکی و معنایش اینست : آب نمی خواهم تا

عمویم بیاید .

مورث رنج و کدورت فراوان شاعر شد و قطعه‌ی به مطلع زیر ،  
حکایت از این آزارها دارد:

روزگار آزرده دارد مردم آزاده را

زحمت‌سندان نمی‌باید در بگشاده را

تا مقطع که اشاره به حمایت آقا زاده (فرزند مولی  
محمد کاظم) می‌کند:

هرچه خواهد چرخ بامن کج بتابد گو بتاب

من هم اینجا دارم آخر آیت الله زاده را

داستان تکفیر به این آسانی پایان نیافت. گروهی زمان

ایالت نظام السلطنه نزد وی رفتند و تبعید ایرج را خواستار

شدند ولی والی مزبور نظر بسوابق صحبت پیشین ، قضیه را

درز گرفت و ایرج تا خرداد ماه ۱۳۰۳ در مشهد به خدمت

دارائی باقی ماند.

### خاطر حزین

آمد مرا دو هدیه چو دو قرص مهر و ماه

با نامه ای دو چون دو طبق گوهر نمین

از هیئت شریفه‌ی نسوان ری که باد

بر هیئت آفرین و بر این هیئت آفرین

یک نامه بود حاوی اشعار دلپسند

یک نامه نیز حاوی افکار دلنشین

وان هر دو هدیه قوطی و گلدان نقره‌ای  
چون سینه‌ی فرشته و چون نای حور عین  
سیگارهای نخبه در آن قوطی قشنگ  
گلهای نازنین در گلدان نازنین  
تأثیر کرده‌گفته‌ی من در دل بنات  
زان پیش تر که رخنه کند در دل بنین  
خوش گفتم آنکه گفتم که این جنس الطفند  
حساس تر شوند لطیفان علی الیقین  
جنس لطیف زود کند حس نیک و بد  
جنس لطیف پیش کند درک مهر و کین  
جنس لطیف جنس لطیف آرزو کند  
در هم دود دو نور که گردد به هم قرین  
هر چند مرد و زن ز هم آیند در وجود  
لیکن هزار فرق بود بین آن و این  
از سنگ نیز آینه زاید ولی کجاست  
در سنگ آن صفای تن و پاکی جبین  
زنبور و نحل هر دو ز یک گوهرند لیک  
زنبور نیش آورد و نحل انگبین  
این مهر ازدو مدرسه بر من طلوع کرد  
تحت مدیری دو زن عاقل متین

آن را لقب به نامه ندیم الملوك ثبت  
این درة المعالی بنوشته بر نگین  
هر دو زنان کامله‌ی باکمال و فهم  
پُرورده‌ی شهر و برآورده‌ی سنین  
تا بر درند پرده‌ی جهل از رخ بنات  
بیرون نموده دست شهادت ز آستین  
تأسیس چند باب مدارس نموده‌اند  
بی خواهش اعانه و بی منت معین  
گردند گرد جوقه‌ی اطفال روز و شب  
چون باغبان بگرد گل و سرو و یاسمین  
امیدم آنکه تا نبود نقطه در الف  
تا با سه نقطه فرق بود بین سین و شین  
از این دو پیرزن نشود خالی این اساس  
وزاین دو شیرزن نشود خالی این حرین  
و آن خواهران دینی من مادران شوند  
اندر حفاظ عصمت و اندر پناه دین  
بر زادگان دهند ز پستان علم شیر  
زان پس که بوده‌اند به بطن هنر جنین  
هم مهستی بعرضه بیارند و هم هوگو  
هم مصطفی کمال بزایند و هم لنین



ایرج جاودانه و.../۱۶۷

تا آسمان بنسازد شبها به اختران  
نازد شبانه روز به این اختران زمین  
مدح و ثنای من به عموم معلمات  
خیر و دعای من به وجوه معلمین  
بر شعر من بخند به خشکی که خواهی گفت  
کی شعر ترتر اود از خاطر حزین

### حجاب

موضوع حجاب زنان از دیر زمانی ، یعنی از آغاز  
مشروطیت، در محافل آزادیخواهان مطرح بود ؛ حتی گناه  
انحطاط ایران را بگردن محرومیت و حجاب نسوان میگذاشتند  
و اغلب، حدیث نبوی را که فرموده است:  
« الجنة تحت اقدام الامهات » شاهد گفتار قرار میدادند .  
ملك الشعرا بهار هنگامیکه نوبهار را در مشهد منتشر میکرد ،  
مقالاتی متوالی بسود آزادی نسوان تحت عنوان «زن مسلمان»  
مینوشت، در شعرش نیز میگفت:

تو پاك باش و برون از حجاب آی و مترس  
کسی بصید غرال حـرم نخواهد شد  
و باز عارف گفته است:

ترك حجاب بایدت ای ما هرو مگیر  
در گوش، و عطا و اعطایی آبرو مگیر

اما حجاب را هیچ شاعری بمثابه‌ی ایرج طرح نکرد  
تا آنجا که گفت :

اگر زن را بیاموزند ناموس  
زند بی پرده بر بام فلک کوس  
برون آیند و با مردان نشینند  
بتهدیب خصال خود بکوشند  
چو زن تعلیم دید و دانش آموخت  
روان جان بنور بینش افروخت  
بهیچ افسون ز عصمت بر نگرود  
بدریا گر بیفتد ترنگرود  
چو خور بر عالمی پرتو فشاند  
ولی خود از تعرض دور ماند  
زن رفته کلز دیده فاکولنه  
اگر آید به پیش تو دکلنه  
چو در وی عفت و آزرم بینی  
توهم در وی بچشم شرم بینی  
تمنای غلط از وی محالست  
خیال بد در او کردن خیالست

\*\*\*

در اقطار دیگر زن یار مرد است  
در این محنت سراسر بار مرد است

ایرج جاودانه ۱۶۹/۰۰۰

طرفداران حجاب بر چند دسته تقسیم میشدند و از میان مخالفان، دسته‌یی با زبان شعر به‌جوابگویی ایرج پرداختند که دونفر از آنان را میتوان نام برد :

۱- یاور اسدالله طلعت تبریزی ، که گفتار وی بنام : « انتقاد طلعت به‌عارفنامه‌ی ایرج میرزا » سال ۱۳۰۴ در تبریز چاپ شده .

۲- امیرالشعرا نادری که در خراسان، بیشتر مناظرات وی با ایرج در محافل مطرح است .

### نادری

شادروان محمد حسین نادری از خاندان افشاری است و نسب به علیشاه نادری میرساند؟. آن مرحوم پس از مهازله و جنگ با سرائی ( پورسعدی ) شاعر هجاگو به‌امیرالشعرا ملقب گردید و از سال ۱۳۲۸ هجری قمری ( ۱- بهمن ماه ۱۳۲۳ خورشیدی ) مدیحه سرای آستان قدس رضوی ع بوده و در ۸۴ سالگی در گذشته؛ مدفن فقید در آرامگاه عادلشاه افشار، ابتدای خیابان طبرسی مشهد واقع میباشد .

از آثار آن مرحوم - « نادری نامه » است حدود دوهزار بیت که به‌تشویق حاج حسین ملک ملاک خراسان سروده و خطی آن در کتابخانه‌ی ملک تهران موجود و هنوز به‌چاپ نرسیده است. این مثنوی بر وزن لیلی و مجنون نظامی است و به

این بیت آغاز میگردد :

ای داده ز ماه تا به مامی

بر هستی ذات تو گواهی

مناظره‌ی نادری و ایرج بر سر حجاب ، از مسائلی

است که در محافل ادبی روز ، نقل مجلس بوده و التاح کلام

از طرف نادری باین چند بیت آغاز میشود :

نادری - در ضرورت حجاب

ایا شهزاده‌ی پاکبزه گوهر

شده شعر روانت روح پرور

ممالکرا جلالی نیست جز تو

بملاکول ، کمالی نیست جز تو

تو ای ایرج منوچهری عصری

کلید قفل گنج نظم و نثری

نه عارف نامه را انشاد کردی

دل اهل هنر را شاد کردی

همه اشعار تو در ثمین است

ولی برخی از آن غث و سمین است

ز عارف آنچه بدگفتی بجا بود

که این عارف رفیقی بیوفابود

ولی حرف حجاب‌ای شاهزاده

ترا عزت و شرف بر باد داده

بنزد آنکه دارد ایزدی فر

حجاب‌ازبی حجابی هست بهتر

بقدح بی حجابی گفته استاد

«هر آنچه دیده بیند دل کند یاد»<sup>۱</sup>

تو ای شهزاده جان گرز اهل هوشی

کنی در امر نسوان پرده پوشی

حجاب زن که از عهد قدیم است

خدارا نص قرآن کریم است

مرنج از من دلت هر چند تنگ است

«کلوخ انداز را پاداش سنگست»<sup>۲</sup>

پاسخ ایرج به نادری

ایرج پس از شنیدن اشعار نادری پاسخ پرداخت که

چند بیت آن آورده میشود :

---

۱- مقصود این دو بیتی با باطاهر عربان همدانی است :

زدست دیده و دل هر دو فریاد

«که هر چه دیده بیند دل کند یاد»

بسازم خنجری نوکش ز هواد

زنم بر دیده تا دل گردد آزاد

۲- مصراع دوم از سعدیست که تضمین شده بامصراع اول :

جواب است ای برادر این نه جنگ است .

## ۱۷۲ / نادری در ضرورت حجاب

شنیدم یاوه گوئی هرزه پوئی  
گسدائی سفلهئی بی آبروئی  
چو اشعار حجابم را شنیده  
حجاب شرم و عفت را دریده  
زبان بگشاده بر دشنام بنده  
بزشتی یاد کرده نام بنده  
ولی من هیچ بد از اونگویم  
بجز راه ادب راهی نیویم  
گذارم امر را در پای تحقیق  
سپس خواهم ز اهل فکر تصدیق  
سخن را روی با صاحب دلانست  
نه با هر بیدل بی خانمانست  
حجاب دست و صورت هم یقین است  
که ضد نبص قرآن مبین است

### پاسخ نادری به ایرج

این قطعه چون در جای دیگر چاپ نشده تمام آن آورده

میشود :

در آئین فصاحت شاهزاده

اساس محکمی از نو نهاده

منور کرده ماه و مشتری را  
نموده زنده نسام انوری را  
بدان نظم بلند و طبع سرشار  
که نبود هیچکس را جای انکار  
بهبو ناصح خود خامه رانده  
ادیبی را گدائی سفله خوانده  
براین گفته دهد عالم گواهی  
که درویشی به است از پادشاهی  
گدایان خسرو بی تخت و تاجند  
از اینرو اهل دل را ابتهاج اند  
علی مولای درویشان مگر نیست  
نبی سر حلقه‌ی ایشان مگر نیست  
لباس فقر باشد مرد را زین  
چه گفت «الفقر فخری» شاه کنونین  
زدرویشی نباشد مرد در هم  
که درویش است ابراهیم ادهم  
ز درویشی کسی را عار ناید  
که در صد قرن چون عطار ناید<sup>۱</sup>

---

۱- مصراع دوم از این بیت شیخ محمود شبستری صاحب گلشن

راژ است :

مرا از شاعری خود عار ناید

که در صد قرن چون عطار ناید

من ارچه بیدل و افسرده عالم  
بشعر اندر نباشد کسی همالم  
بملك شعر شاهی بی نظیرم  
امیر بن الامیر بن الامیرم  
تو پنداری حجاب از من دریدی  
لباس ننگ بر قدم بریدی  
نمیدانی دریدی پرده‌ی خویش  
شدی بی ننگ و نام از کرده‌ی خویش  
چو آبادی ملك از عدل و داد است  
سخن از عدل گوید آنکه مراد است  
همان بهتر که هر دو با دل پاک  
سخن رانیم از آبادی این خاک  
سخن هیچ از حجاب زن نگوییم  
دوای درد این کشور بجوئیم  
از آن رو گفته‌ای ایران خراب است  
که زنها را نهان رخ در نقاب است  
ندانم این سخن از بخردی نیست  
نصیحت کردم ت این از بدی نیست  
پیمبر عقل کسل دانای اسرار  
خداوند رسل سرخیل ابرار  
کسی کو رحمة للعالمین است  
بر اسرار خداوندش امین است



بقای ملك را بر عدل داند  
سفیهی چون تو ردش کی تواند  
نوگفتی از حجابست این خرابی  
برو آدم شو ای مرد حسابی  
بین تاریخ و بنگر عهد هارون  
که بودی زیر حکمش ربیع مسکون  
مگر از روی نسوان پرده برداشت  
که آبادی جهانرا زیر برداشت  
چو ترکان پرده بگرفتند از روی  
حجاب از روی بفرکنند در کوی  
نماند آن اقتدار آل عثمان  
شدند از بی حجابی بس پشیمان  
چو بنمودند با بی عفتی خوی  
نماند اندر تن آن ملك نیروی  
مگر افغان که ملکش گشته آباد  
برون از پرده نسوان را فرستاد  
به نیروی عدالت ملك افغان  
کنون ساید سر رفعت به کیوان  
امان الله خدان آن شاه عادل  
امین شرع و دین سلطان عاقل

چو بنیان عدالت کسرد بنیاد  
چو ژاپون کشورش شد زود آباد  
دگر گفنی که این عیب از حجابست  
برادر گرز خواهر کامیابست  
نه این عیب از حجابست ای برادر  
برادر گرز بر آرد کام خواهر  
بود این عیب از شهوت پرستی  
که هشیاری بدل گردد به مستی  
بوقت خشم و شهوت مرد باید  
که گوی از پنجه‌ی شهوت بر باید  
دگر گفنی که مام بنده بوده  
زنی کاتدر برت وقتی غنوده  
زن شهزاده‌ای چون رخ فروزد  
کسی مام گدائی را سپوزد ؟  
دگر گفنی که ضد نص قرآن  
حجاب دست و صورت شد زنسوان  
اگر شهزاده‌جان اینست دستور  
زن خود را چرا داری تو مستور  
تو اول اندرین‌ره روی بنمای  
زروی دختر خود پرده بگشای

دراين ره تا توباشي اولين کس  
به پيش آ نا که مارا بيني ازپس  
مبلتغ چونکه تبليغي نمسايد  
نخستين خود در آنره اندرآيد  
به عارفنامه گفتي از ره پند  
که نسوان رانبايد داشت در بند  
که چون شمعي به فانوسي بسوزد  
جهانرا از فروغ خود فروزد  
چه برفردی بتابد يا که بر جمع  
نيايد هيچ نقصاني در آن شمع  
بدین برهان که از فکر عليل است  
به گفتار عليل تو دليل است  
زنترا گو که چون شمع شب افروز  
فروزد خاطر جمعی شب وروز  
بلی ما عیب دار و عیب جویم  
ولی جز عیب بدبینان نگویم  
تو خواهر گائی و بنمائی اقرار  
تو قاجاری وزین کارت نه انکار  
گرای شهزاده در کردار مردی  
دگر گرد حجاب زن نگردی

۱۷۸/باسخ نادری به ایرج

دگر حرف حجاب زن نگوئی

دگر این گل به نامردی نبوئی

بگو ایران از اینرو گشته ویران

که تخم جور در خود کشته ایران

تو خواهی گر شود این کشور آباد

جفا و جور را بر کن ز بنیاد

دریدت پرده‌ی عصمت مزین دم

نصیحت کردم ت و الله اعلم

به احتمال قوی ردبته‌ی دوم نادری پس از فوت ایرج

گفته شده زیرا نادری در آن از امان‌الله خان افغان سخن میگوید

که سال ۱۳۰۸ بایران آمد و سال ۱۳۱۰ هجری خورشیدی بچه

سقا او را از میان برداشت در حالی که ایرج اسفند ماه ۱۳۰۴

در تهران در گذشته بود .

خوش بختانه ، یکی از آمال روشن فکران در ۱۷۴۱

ماه ۱۳۱۴ به دست پهلوی کبیر و فقید ، لباس عمل پوشید .

یکی از رسالات دفاعیه‌ی، کتاب «عارف و ایرج» آقای

نصرت‌الله فتحی است که آخرین خدمت اداری او سال ۱۳۴۱

ریاست گمرک خراسان است . گرچه مقصود از این نگارش ،

جانب داری از عارف است و تحت عنوان :

« بی مهری نابخشدنی ایرج، در باب منظومه‌ی ردبه

علیه عارفنامه شرحی نگاشته آمده و در پایان سخن (ص ۳۱۳ و ۳۱۰ کتاب مزبور) مطلبی نوشته که زبان حال هر ایرانی شریف النفس میتوان دانست و عین بیان در زیر نقل میشود :

«گوینده خواسته است ضمن جوابگویی به ایرج میرزا يك نتیجه‌ی اخلاقی بگیرد و آن نکته این است که : آزادی زنان را نباید بطوری تفسیر کنیم که آنان وسیله‌ی هوس و شهوت‌رانی باشند بلکه باید دوش بدوش مردان در راه زندگی گام برداشته و عضو مفید جامعه بشوند نه عضو مضرت آن - منظور شاعر این بوده که بگوید «مرغ همسایه‌غاز نیست» و نباید اینهمه در حق اروپائیان غلو کرده و خود را از هر حیث پائین‌تر از آنها بدانیم!

درست است که در اوایل مشروطیت ، بنا به مقتضیات سیاسی، ناگزیر از غلو در باره‌ی تمدن آنها بوده ایم تا مردم خموده‌ی شرق بر سر جوش و خروش آیند و از حال خموشی و خواب خرگوشی بیرون روند ولی مسلم است که در عالم اخلاق ملل شرق ، خاصه ایران بویژه مسلمانان واقعی آن محسناتی وجود دارد که ده يك آن در اروپائیا نیست و به‌همان نوازی ، بخشش و ایثار و محبت و نگاه‌داری‌ی اولاد، مانند ملت مادر میان اروپائیان یافت نمیشود .»

«پایان»

## ایرج و علم

پیش‌گذشت که پس از قتل کلنل پسیان در نزدیکی قوچان و روی کار آمدن قوام السلطنه ، ایرج چون در زمان کودتا از وی و برادرش وثوق‌الدوله بدگویی کرده و حقایقی چند در ترکیب بند آورده بود ، نتوانست در مشهد بماند و همراه معتصم السلطنه فرخ ، کارگذار خراسان ، معاون اداری کلنل ، بسوی بیرجند رهسپار و بمرحوم امیر شوکت‌الملک علم فرماندار شهرستان قاینات پناه برد . در آنجا بر حسب خواهش امیر يك نسخه عارفنامه ، به خط خود تهیه و با گفتن قطعه‌ی زیرین تقدیم نموده است :

چو در دلو هزار و سیصد و چل  
مرا شد در خراسان کار مشکل  
توافق کرد اقبال بلندم  
گذر افتاد سوی بیرجندم  
فرود آوردم آنجا بخت مقبل  
فرود آوردن اعشی به باهل  
امیر ذرّه پرور شوکت‌الملک  
که باشد لجه‌ی افلاک را قلک  
خداوندی به بذل و جود حاتم  
به نام و زهد ابراهیم ادهم

مرا در حضرتش مهمان پذیرفت  
بصد شادی و صد احسان پذیرفت  
به جا آورد شرط میزبانی  
فرو نگذاشت هیچ از مهربانی  
شبی در خدمتش سرمست بودم  
به عارفانه خواندن لب گشودم  
چو مقبول آمدش اشعار زشتم  
به فرمانش من این دفتر نوشتم  
ولی از گفته‌ی خود شرم دارم  
که گوهر را به دریا می‌سپارم  
همانا زر به کان آورده‌ام من  
به قاین زعفران آورده‌ام من  
نوشتم گرچه طبعم شرمسار است  
زمن در حضرت او یادگار است

### روز و شب

این مثنوی از سفینه‌ی فرخ نقل می‌شود :  
باز بر تافت به عالم خورشید  
بر رخ خلق جهان تیغ کشید  
شد بر افروخته کانون فساد  
آتش فتنه در آفاق افتاد

تافت بر خوابگه عالم نور  
مارجنید و به جوش آمد مور  
روی آفاق پسر از ولوله شد  
راحت و امن از گیتی یله شد  
شیر برخاست پی صید غزال  
باز از صعوه نمود استقبال  
قحبه‌ی بخل به رخ غازه کشید  
خرچهی مفسده خمیازه کشید  
مردمان درتک و پو افتادند  
رو به هر برزن و کو بنهادند  
گشت بی عاطفتی باز شروع  
یافت حرص و ولع و جهل شیوع  
آمد از خانه برون شیرفروش  
کوزه‌ی شیر پراز آب به دوش  
کاسب دزد به بازار آمد  
طالب مزد سرکار آمد  
شد برون حضرت شیخ الاسلام  
ریش را بسته حنا از حمام  
شرکت خود را در مال یتیم  
شفقتی داند بر حال یتیم



ایرج جاودانه و.../۱۸۳

صف کشیدند پدر سوخته ها  
چشم بر منصب هم دوخته‌ها  
روز آبتن رنج و تعب است  
ای خوشا شب که فراغت بشب است  
من همه دشمن روزم که به روز  
کند انواع جنایات بروز  
ای خوشا شب که پس از ساعت پنج  
ظلم عاقل شود و خسب رنج  
مردم از شر هم آسوده شوند  
فارغ از صحبت بیهوده شوند  
و اینک عین پابرگی صفحه‌ی ۵۶۹ سفینه‌ی فرخ :  
« این قطعه جزو مثنوی هذیان نامه‌ی ایرج است در  
دیوانش چاپ نشده و از روی دفتر یادداشتهای آقای علی  
بزرگ‌نیا نقل شد. »

### پند های دبستانی

اندرزهای ایرج و سخن هایی که از زبان کودکان گفته  
بقدری روان است و رواج پیدا کرد که وزارت فرهنگ در کتب  
کلاسیک دبستانی از آن استفاده نموده و در اینجا مطلع و مقطع  
هریک از قطعات یا تمام آن آورده میشود:

## اطفال دبستان

ما که اطفال این دبستانیم  
همه از خاک پاک ایرانیم  
در ره عزت و بقای وطن  
جان و دل رایگان بیفشانیم  
این قطعه که دو بیت است با خط زیبا و نفیس ایرج  
در دیوان وی (صفحه ۷) چاپ مظفری آورده شده.

## مادر

گویند مرا چو زاد مادر  
پستان به دهن گرفتن آموخت  
پس هستی من ز هستی اوست  
تا هستم و هست دارمش دوست  
این قطعه را که ۶ بیت است علاوه بر آنکه پرفسور  
ادوارد براون خاورشناس انگلیسی در صدر کتاب ادبیات ایران  
جای داده، ورد زبانها قرار گرفته و بسیاری از شاعران به مدح  
و تحسین و تضمین آن برخاسته‌اند از جمله مرحوم ادیب آزاد  
خراسانی<sup>۱</sup> در مخمسی آن را تضمین کرده که بند اول آن

---

۱- مرحوم میرزا محمد حسین ادیب آزاد فرزند حاج ملا  
عباس اردوبادی متولد ۱۲۵۹ به سال ۱۳۳۳ هجری خورشیدی در ←

آورده می‌شود :

→ مشهد در گذشته و دیوانش هنوز چاپ نشده است. آخرین شغل وی ریاست دفتر استانداری خراسان بوده است.

پس از ورود نخستین مأموران دوائر حکومت مشروطه که در رأس آنها: ظهیر السلطان والی اہالت، علاء السلطان رئیس دفتر ایالتی، سردار سعید افشار رئیس قشون، معتمد الوزاره رئیس نظمیہ قرار گرفته بودند آزادی خواهان خراسان از آنان انتظاراتی داشتند ولی دیدند علاء السلطان بیشتر سرگرم تفریح است؛ شادروان ملک الشعرا بہار در آئزمان ترکیب بندی ساخته بود کہ معروف شد و در روزنامہی نو بہار مشهد انتشار یافت. این ترکیب بند در صفحہی ۱۹۹ جلد اول دیوان وی مندرج و بند اول این است:

اندین شهر ہدید آمدہ مادامی چند

ہستہ برہای دل خستہی ما، دامی چند

گشتہ اہام بکام دل ناکامی چند

بعد از این ما و سر زلف گل اندامی چند

نتنہ در شہر فزونست بہ ما کاری نیست

رایت امن نگونست بہ ما کاری نیست

این اشعار، مورد توجہ ادب دوستان و سخن رانان روز

قرار گرفت از جملہ مرحوم ادیب آزاد غزل زیر را کہ چند بیت آن ←

بشنو سخنی چو در و گوهر  
از در و گهر گرانبها تر  
از قدرت کردگار داور  
گویند مرا چو زاد مادر  
پستان به دهن گرفتن آموخت  
و نیز آقای محمد دانش بزرگ نیا شاعر توانا و  
مصاحب ایرج در خراسان از آن استقبال کرده بدین مطلع:  
آن صورت دلفریب ما را  
در وصف تو شعر گفتن آموخت

---

→ آورده می‌شود به اقتضای بهار سرود :

در ره عشق تو ای شوخ زدم گامی چند  
دیدم افتاده به هر گوشه ی آن دامی چند  
یباد از حور بهشت و می کوثر نکند  
هر که از باده ی عشق تو زند جامی چند  
با بدان یار مشو نام نکو زشت مکن  
تا که بد نام نگردی تو ز بد نامی چند  
دل به غیر تو ندادم به دلارام دگر  
اندرین ملک بود گر چه دلارامی چند  
پخته در گفتن اشعار نگردیده ادیب  
گاه از عشق تو گوید غزل خامی چند

### شوق درس خواندن

حمد بر کردگار پکتا باد  
که مرا شوق درس خواندن داد  
آشنا کرد چشم من به کتاب  
داده توفیق خیرم از هر باب  
در سر من هوای درس نهاد  
در دل من محبت استاد  
پدرم را عطا نمود حیات  
تا کند صرف کار من اوقات  
مادرم را تنآوری بخشید  
مهر فرزندپروری بخشید  
هر دو مقلوب خود بکار آرند  
تا مرادرس خوان به بار آرند  
عشق باشد به درس و مشق مرا  
نبود جز به این دو عشق مرا  
درس و مشقم چو ناتمام بود  
بازی از بهر من حرام بود  
در سر کارهای بی مصرف  
نکنم هیچ وقت خویش تلف

قدر استاد

گفت استاد مبر درس از یاد  
یاد باد آنچه به من گفت استاد  
یاد باد آنکه مرا یاد آموخت  
آدمی نان خورد از دولت یاد  
هیچ بادم نرود این معنی  
که مرا مادر من نادان زاد  
پدرم نیز چو استاد دید  
گشت از تربیت من آزاد  
بس مرا منت از استاد بود  
که به تعلیم من استاد استاد  
هر چه می دانست آموخت مرا  
غیر يك اصل که نا گفته نهاد  
قدر استاد نکو دانستن  
حیف! استاد به من یاد نداد  
گر بمرده است روانش پرنور  
ور بود زنده خدا یارش باد

شاگرد و معلم

چنین میگفت شاگردی به مکتب  
که این مکتب چه تاریکست یارب

ایرج جاوه‌آه و.../۱۸۹

به شاگرد و معلم بار بسیار  
به گردن هست و باید برد ناچار

حرف بزرگتر نشیندن

ای پسر لحظه‌ای تو گوش بده  
گوش بر قصه‌ی دو موش بده  
هر که حرف بزرگتر نشنید  
آن ببیند که بچه موش بدید

پسر بی هنر

داشت عباسقلی خان پسری  
پسر بی ادب بی هنری  
اسم او بود علی مردان خان  
کلفت خانه ز دستش به امان  
پشت کالسکه‌ی مردم می جست  
دل کالسکه نشین را می خست  
هر سحر گه دم در بر لب جو  
بود چون کرم به گل رفته فرو  
بسکه بود آن پسر خیره بود  
همه از او بدشان می آمد

هر چه می گفت لاله لاج می کرد  
دهنش را به لاله کج می کرد  
هر کجا لانه ی گنجشگی بود  
بچه گنجشگ در آوردی زود  
هر چه می دادند می گفت کم است  
مادرش مات که این چه شکم است  
نه پدر راضی از او نه مادر  
نه معلم نه لاله نه نوکر  
ای پسر جان من این قصه بخوان  
تو مشو مثل علی مردان خان  
آقای فرخ مینویسند این قطعه قریب ۳۰ بیت بوده  
بقیه را ندانسته حذف کرده اند .

### قدر مادر

پسر رو قدر مادر دان که دایم  
کشد رنج پسر بیچاره مادر  
برو بیش از پدر خواهش که خواهد  
تورا بیش از پدر بیچاره مادر  
زجان محبوب تر دارش که داردت  
زجان محبوب تر بیچاره مادر



نگهداری کنند نه ماه و نه روز  
تورا چون جان به بر بیچاره مادر  
از این پهلو به آن پهلو نفلند  
شب از بیم خطر بیچاره مادر  
به وقت زادن تو مرگ خود را  
بگیرد در نظر بیچاره مادر  
بشوید کهنه و آراید او را  
چو کمتر کارگر بیچاره مادر

برای این که شب راحت بخوابی  
نخوابد تا سحر بیچاره مادر  
دو سال از گریه‌ی روز و شب تو  
نداند خواب و خور بیچاره مادر  
چو دندان آوری رنجور گردی  
کشد رنج دگر بیچاره مادر  
سپس چون پاگرفتی ، تا نیفتی  
خورد غم بیشتر بیچاره مادر  
به مکتب چون روی تا بازگردی  
بود چشمش به در بیچاره مادر  
وگر يك ربع ساعت دیر آیی  
شود از خود به در بیچاره مادر

نبیند هیچ کس زحمت به دنیا  
ز مادر بیشتر، بیچاره مادر!  
تمام حاصلش از زحمت این است  
که دارد يك پسر بیچاره مادر

### رنج مادر

رنج کشد مادر از جفای پسر ليك  
آنچه کشیده است هیچ رنج نداند  
رنج پسر بیشتر کشد پسر اما  
چون پسر آدم نشد ز خویش براند  
مادر بیچاره هرچه طفل کند بد  
راندن او را ز خویش نتواند  
شیرهای جان گر بود به کاسه‌ی مادر  
زان نچشد تا به طفل خود نچشاند

### باز و جوجه و ماکیان

باز چون جوجه ماکیان بیند  
از پی صید برگشاید پسر  
پس روا باشد از کسند اطفال  
جان به قربان مهربان مادر

ایرج جاودانه و.../۱۹۳

### عید نوروز

عید نوروز و اول سال است  
روز عیش و نشاط اطفال است  
عیدی آن روز حق آن پسر است  
که نجیب و شریف و باهنر است

### پروانه‌ی خانگی

صبحدم کابن مرغ کیهان آشیان  
بال بگشاید فراز کوهسار  
دست مادر بوسد و روی پدر  
این در آغوشش کشد آن در کنار

### راه و رسم دهقانی

بچه ای با شعور و با فرهنگ  
بود با بخت خود همیشه به جنگ  
که چرا من بزرگ تر نشدم  
مثل این مردم دگر نشدم  
گشته ام پیش خلق خوار و ذلیل  
زان که نه ریش دارم و نه سیل  
در سر و پام نیست کفش و کلاه  
که چرا قد من بود کوتاه

لخت و بی برگ و بی نوا شده ام  
مثل يك بچه ی گدا شده ام  
من بکلی ز جامه عریانم  
جوجه مرغ دو روزه را مانم  
نه ام متصل کتک زُندم  
پدرم بام و عمه چک زندم  
مردمان بزرگ را در تن  
کت و سرداری است و پیراهن  
بهر خود جامه های نو بپیرند  
هر چه خواهند هر زمان بخورند  
هر کجا میلشان کشد بروند  
تابع میل هیچ کس نشوند  
پس من آیا چه وقت خان گُردم؟  
صاحب قدرت و توان گُردم؟  
من هم از خود بزرگ گُردم و مرد  
کار های بزرگ خواهم کرد  
ابتدا درس دهقنت خوانم  
تا ره و رسم دهقنت دانم  
بعد چندی کلنگ و گاله و بیل  
می کنم از برای خود تحصیل  
گوسفندی و گاو و میش و بز  
گندمی، ماشی، ارزنی، ارزی

پیش گیرم طریق دهقانی  
در کمال صفا و آسانی  
می‌کنم قطعه‌ی زمینی شخم  
از پس شخم می‌فشانم تخم  
گندم چون به بار آمد و جو  
متمول شوم به گاه درو  
بعد کم کم زمین زیاده کنم  
از زمین خود استفاده کنم  
صاحب خانه و علاقه شوم  
با حمار و بعیر و ناقه شوم  
ناز و نعمت چو در زمین باشد  
کارمن در زمین همین باشد  
کار من گیرد از زمین بالا  
می‌شوم از برای خویش آقا  
منت هیچ کس نخواهم برد  
نان بازوی خویش خواهم خورد  
در ادارات نوکری نکنم  
نوکری را به دیگری نکنم  
نوکر گاو و گوسفند شوم  
من از این کار سربلند شوم  
تا رود کار کشت از پیشم  
بنده‌ی خیش و خواجه‌ی خویشم

۱۴- مثنوی خسرو نامه

از مال جهان ز کهنه و نو  
دارم پسری به نام خسرو  
اینجا چورسی مرادعا کن  
بافاتحه روحم آشنا کن  
از قطعات بسالا بطور کلی و بخصوص از مثنوی  
نصیحتی چند که برخی آنرا خسرو نامه نام نهاده اند فراوان  
استفاده شده و در کتابهای درسی ابتدائی مورد تصویب وزارت  
فرهنگ به طبع رسیده است .

دعوت دوستانه

ناظم الدوله روز جمعی ما  
مختصر دودی و دمی داریم  
منزل حضرت کمال امروز  
دور هم جمع و عالمی داریم  
عرقی هست و چرس و تریاکی  
دمی و ماهی کمی داریم  
خان درویش هم اگر برسد  
نغمه‌ی زیری و بمی داریم

نقص در کار ما نبودن تست

ورنه عیش فراهمی داریم

در شکایت از روزگار

این قطعه‌ی خواندنی از عارفنامه اقتباس شد :

بیا عارف که دنیا حرف مفت است

گهی نازک گهی پخ گه کلفت است

جهان چون خوی تو نقش بر آب است

زمانی خوش اگر گه بد لعابست

گهی ساید سر انسان به مریخ

گهی در مقعد انسان کند میخ

گهی عزت دهد گه خوار دارد

از این بازیچه‌ها بسیار دارد<sup>۱</sup>

یکی را افکند امروز در بند

کند روز دگر او را خداوند

اگر کارش وفاقی یا نفاقی است

تمام کار عالم اتفاقی است

نه مهر هیچکس در سینه دارد

نه با کس کینه‌ی دیرینه دارد

نه مهرش را نه کینش را قرار است

---

۱- الهام از قطعه‌ی معروف قائم مقام است.

نه آتش را نه اینش را مدازاست

به دنیا نیست چیزی شرط چیزی

ز من بشنو اگر اهل تمیزی

به یونان این مثل مشهور باشد

که رب النوع روزی کور باشد

دهد بر دهخدا نعمت همان جور

که صدچندان دهد بر قاسم کور

به نادان آن چنان روزی رساند

که صد دانا در آن حیران بماند

در این دنیا به از آنجا نیایی

که باشد يك كتاب و يك حسابی

### ترجمه‌ی آثار اروپائیان

ایرج نه تنها از ادب عرب بهره‌مند بوده بلکه در

زبان فرانسه تسلطی به کمال داشته چنانکه خود در مثنوی انقلاب

ادبی گوید:

عربی چیست بکش بالانتر

شعر گویم ز هوگو والانتر

از جمله در راه خدمت به ادب فارسی، قطعات و

مثنویهای زیر را از زبان‌های خارجی اقتباس و ترجمه کرده است:



ایرج جاودانه و .../۱۹۹

از قابل‌های پیرلا فونتن فرانسوی

روباه و کلاغ

درده بیت به مطلع و مقطع زیرین :

کلاغی به شاخی شده جایگیر

به منقار بگرفته قدری پنیر

چنان چون به چربی و نطق و بیان

گرفتم پنیر ترا از دهان

خرس و شکارچی

در ۲۸ بیت به مطلع و مقطع زیره :

یکی خرس بوده است در جنگلی

درنده هیونی قوی هیکلی

چنین داد پاسخ که این گفت اوست

چو نا کشته‌ای خرس مفروش پوست

آلفره و اگوست ، نام دونفر فرانسویست که به قصد

شکار به جنگل رفته بودند .

متر مارتن - اصطلاح مخصوص فرانسویست و در این

مثنوی اشاره به خرس کرده آنجا که گوید :

بدیدند تا متر مارتن رسید

بفرید از دور چون آندو دید

ودرپایان این مثنوی که به بحر تقارب است ، این  
يك بيت معروف از شاهنامه‌ی فردوسی را تضمین کرده:  
چه خوش گفت فردوسی بی قرین  
به شهنامه در جنگ خاقان چین  
« فرستاده گفت ای خداوند رخس  
به دشت آهوی ناگرفته مبخش»

### کار ویاوری کردگار

با ۲۶ بیت به مطلع و مقطع زیرین :  
برزگری کشته‌ی خود را درود  
تاچه خود از بدو عمل کشته بود  
گفت سروشش به تقاضای کار  
کار ز تو ، یاوری از کردگار

### شاه و جام

مثنوی شاه وجام که اصل آن اثر فریدریک شیلر  
آلمانی است و ایرج به ترجمه‌ی آن پرداخته در ۹۴ بیت، چون  
ضمن تضمین اشعار عربی و ترجمه‌های ایرج اشاره به آن شده  
است اینجا مکرر نمی‌شود. مطلع و مقطع :  
پادشهی رفت به عزم شکار  
با حرم و خیل به دریا کنار

ایرج جاودانه و ۲۰۱/۰۰

عشق کند جام صبوری تهی

آه من العشق و حالاته

زهرة و منوچهر

در اطراف این شاهکار معروف و شیوای ایرج ضمن

صفحه ۱۳۵ بیانی شده و در اینجا با آوردن چند بیت قناعت میشود

صبح نتابیده هنوز آفتاب

وانشده دیده نرگس ز خواب

تازه گل آتشی مشکبوی

شسته ز شبنم بچمن دست و روی

منتظر حوله‌ی باد سحر

تا که کند خشک بران روی تر

ماهرخی چشم و چراغ سپاه

نایب اول بوجاهت چوماه

کرده منوچهر پدر نام او

تازه تر از شاخ گل اندام او

چشم بمالیدو بر آمد ز خواب

بارخ تابنده تر از آفتاب

خواست که بر نخستگی آرد شکست

یک دو سه ساعت کشد از کار دست

سیر گل و گردش باغی کند

تازه ز گلگشت دماغی کند

تازه جوان عاقبت اندیش بود

باخبر از عاقبت خویش بود

دید رسیده به لب پرنگاه

واهمه را چشم بیست از نگاه

هرچند بعضی از ارباب اطلاع را عقیده این است که ترجمه توانائی تفسیر مطلب را ندارد و احدی را قدرت ویارای آن نیست که بتواند موضوعی را بهمان اسلوبی که در زبان اصلی بیان شده ترجمه نماید و کسانی میتوانند بدین کار دست یازند که در هر دو زبان قادر و ماهر باشند و تنها بنقل مضمون قناعت نمایند و اگر مترجم توانست همان لباس زیبایی را که هنرمند و شاعر بر بیکر اصلی پوشانده است بر ترجمه بپوشاند هنر کرده است و الا همان بهتر که در این میدان وارد نشود. میگویند فیتز جerald رباعیات خیام را بشعر انگلیسی ترجمه کرده و خوب از عهده بر آمده حال در مورد اینکه اشعار ایرج در مثنوی شاه و جام اثر شیلر آلمانی، زهره و منوچهر، اثر شکسپیر انگلیسی، وافی بادای مقصود است یا بالاتر و والاتر از اصل شده؛ این مطلبی است که زبان دانان آلمانی و انگلیسی که در ادبیات فارسی هم مهارت داشته باشند میتوانند قضاوت کنند لاخیر!

## آرامگاه ایرج

ایرج در شمیران بین تجریش و امامزاده قاسم پهلوی  
قبر ظهیرالدوله بخاک سپرده شده و اشعار زیرین مدفن عشق  
که گفته‌ی خود اوست بر روی سنگ قبرش نقر شده :

ای نکویان که در این دنیا تید

یا ازین بعد به دنیا آئید

اینکه خفته است در این خاک منم

ایرجم ایرج شیرین سخنم

مدفن عشق جهان است اینجا

یک جهان عشق نهان است اینجا

عاشقی بود بدنیان من

مدفن عشق بود مدفن من

آنچه از مال جهان هستی بود

صرف عیش و طرب و مستی بود

هر کراری خوش و خوی نکوست

مرده و زنده من عاشق اوست

من همانم که در ایام حیات

بی شما صرف نکردم اوقات

بعد چون رخت ز دنیا بستم

باز در راه شما بنشستم

گرچه امروز بخاکم مأواست

چشم من باز بدنبال شماست

بنشیند بر این خاک دمی

بگذارید به خاکم قدمی

گاهی از من بسخن یاد کنید

در دل خاک دلم شاد کنید

پروفسور آربری خاورشناس انگلیسی باین قطعه نظر

داشته است<sup>۱</sup>.

نامه ای است از ایرج گویای شیوه‌ی او در اخوانیات

۱۹ شهریور ۱۳۰۴

قربانت گردم تعجب خواهید فرمود این کیست که

خود او را نمی‌شناسم و او دیگری را بمن معرفی و توصیه میکند

تعجب هم دارد اما بنده را مردم اینقدر بی‌جهت لوس و نثر

کرده‌اند که هیچ ملاحظه‌ی این حرفها را نکرده هرچه بهر کسی

دلم می‌خواهد بی‌سابقه و باسابقه مینویسم منتها قید این را هم ندارم

که حتماً هرچه نوشته‌ام همه کس بپذیرند و مقبول و محترم بدانند

خیر نشد هم نشده است و انگهی اگر بنده مستقیماً در خدمت

دیشوکت عالی شرف معروفیت ندارم بغیر مستقیم بواسطه عشق

و ارادتتی که بحضرت مستطاب آقای فاضل‌الملک دام‌افضاله دارم

---

۱- نگاه کنید به کتاب شعر جدید فارسی اثر پروفسور آربری

مرید و عاشق مخصوص حضرت تعالی هستم و بوده‌ام و خواهم بود  
بعلاوه مهمان باید خوشرو باشد صاحبخانه هرطور بود بوده  
است. نتیجه مقدمات اینکه حامل عریضه آقای غلام حسینخان  
ریاضی که از نجباء اصیل این دوره و از دوستان خراسان بنده  
هستند در یکماه ونیم قبل بقصد ملاقات بنده بطهران آمدند بنا  
بتعریف و تشویق بنده که زندگانی کنار دریا بسکلی غیر از  
زندگانی اقالیم دور از دنیا است بخیال دیدن رشت و آن صفحات  
افتاد و چون سابقه خدمتش در اداره معارف خراسان بود از  
وزارت جلیله معارف مأمور تعلیمات مدارس رشت گردید  
اینست که میاید و عریضه معجب بنده را با ارادهای مفرطی که  
دارم تقدیم حضور انور عالی میکنند این مأموریت با قلت حقوقی  
که دارد دون استحقاق مشارالیه است خواستم عرض بکنم که  
اگر احياناً در اداره جلیله قشونی یکوقت يك محل محترم بلا  
معارضی در دواير کابینه و محاسبات داشتید و احتیاجی بوجود  
يك جوان با علم آبرومند امینی پیدا کردید مشارالیه را هم که  
یکی از افراد با استحقاق این مملکت است از نظر مرحمت اثر  
دور نداشته در ارتقاء رتبه و اتساع معیشت او بذل توجه بفرمائید  
حالا آمدم و همچو محلی نه فعلاً داشتید و نه در آتیه پیدا شد  
باز چون غریب آن ولایت و طبیعه معروف بودنش در حضور  
محترم عالی اصلح بحال اوست تا مجهول ماندنش پس توصیه  
بنده باز بیجا نشده و راه غلطی نرفته‌ام خود این شناسائی حالا

و مآلاً بحال او مفید خواهد بود سپرده‌ام گاهگاهی شرفیاب  
حضور عالی بشود که هم خودش را فراموش نفرمائید و هم  
ارادتهای غائبانه بنده را و چه خوب بود که خود بنده هم در  
درک شرف خدمت عالی و درزندگانی کنار بندرپهلوی پهلوی  
او بودم و فوز عظیم می‌بردم زیاده جسارتست .

ایرج جلال الممالک

### دو ایرج

روزی در مجلس خاصی که ایرج هم حضور داشت  
جوانی خوش منظر از شاهزادگان بنام ملک ایرج میرزا که در  
وجاهت و بذله‌گوئی شهرت داشت حاضر شده بود و با بیانات  
گرم و حرکات و دلپذیرش بمجلس رونقی داده بود .  
ایرج بمناسبت این غزل را که مدرج است ساخت که يك شعر  
آن بعداً انتشار یافت :

تا بر سراست سایه شهزاده ایرجم

گوئی مگر بتاج فریدون متوجم

ماهر دو شاهزاده و ما هردو ایرجیم

اماچه ایرجی بود او من چه ایرجم

باخلقتش چو خلقت خود را کنم قیاس

گیرد ز مادر و پدر خویشتن لجم



گفتم قتیل خنجر ابروی او شوم  
آوخ که سازگار نشد طالع کجم  
این بیت را مدرج گفتم مگر کای  
رج بسپرد بخاطر بیت مدرجم

### ایرج در نظر دیگران

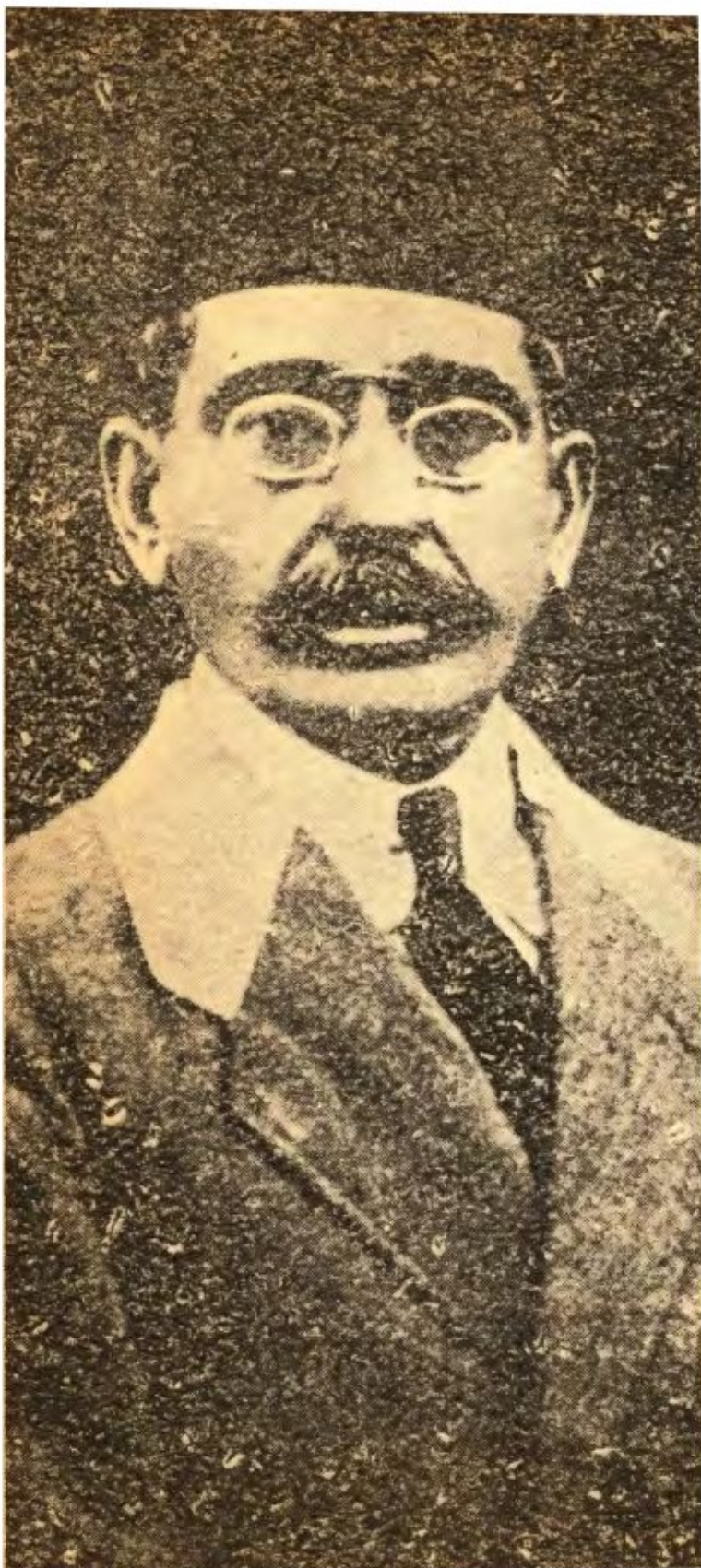
آنچه دیگران درباره‌ی ایرج گفته‌اند اگر بیاوریم  
مثنوی هفتاد من کاغذ شود ولی یک نکته را نتوان نهفت اگر  
این شاعر، که بلطف قریحه و از راه تفریح و تفنن شعر می‌گفته  
یاوه گو و هرزه درآوده چگونه در خاطر همه جا گرفته؟  
زیرا سخنگویی هزال و یاوه سرا که بروفق آمد روز  
و اخلاق اکثریت لب بگفتار گشود و از این راه در جامعه رخنه  
و نفوذ کرد نباید فرهنگ کشور که یگانه منظورش تعلیم و تربیت  
نونهالان است، گفته‌های ویرا در کتب دبستانی اذن ورود  
بدهد؛ بنا بر این زاده‌های طبع ویرا باید بردو بخشی منقسم نمود:  
نخست آن قطعانی که به قصد تهذیب خردسالان،  
ذم مفاسد اجتماعی و مبارزه‌ی باخرافات گفته که درخور سپردن  
بدهن و قابل انتشار است و بهمین جهت در صدر اشعار نثر سخن  
عصر قرار گرفته است و دیگر قصاید و قطعات و وصف حال‌های  
رکیک و مستهجن و بیرون از حدود عفت ادبی و قلمی که باید  
بدور ریخت و بخش اول است که مقام ایرج را در عالم ادب

نمایان و جلوه گز ساخته است . ملك شعرا بهار خراسانی در  
مستزادی گوید :

سر بسر تصنیف عارف نیک بود  
سبک عشقی هم بدان نزدیک بود  
شعر ایرج شیک بود  
بود ایرج پیرو قائم مقام  
کرده از او سبک و لفظ و فکر ، وام  
عارف و عشقی غوام  
ایرج و شیوه ی نو

باری ، گام اول بسوی تجدد ادبی را ایرج برداشت ،  
هنوز شعر نو به معناتی که امروز مصطلح است زاده نشده بود که وی ،  
با ترجمه ی قطعاتی از آثار شاعران و نویسندگان اروپا ، ذهن مردم را  
به سبک نوینی آشنا و بهمه حالی کرد که سرودن شعر مانند قدما  
نباید محدود به قصاید مبنی بر مدح و تشبیه های پوسیده و یا  
تغزلات غیر متعارف باشد شعری که فکر اجتماع را بسوی جهان  
دیگری بکشاند سزاوارتر است و در این باب همان بهتر که چند  
بیت از اشعار استاد نوید حبیب اللهی شاعر معاصر خراسان را  
بیاوریم :

من منکر آن کهنه پرستم که همه عمر  
راه دگری جز ره تقلید نیوید  
گاه از بت چین گوید و گاه از مه نخشب  
که گام دل از خلیج و فرخار بجوید



پروفیسر میرزا

\*\*\*

گاهی زحرم گوید گه دیر و کلیسا  
گاه از بت و بتخانه دو صد قصه سراید  
گاهی سخن از شیخ و گه از زاهد و مفتی  
گه پیر مغان را به بزرگی بستاید

\*\*\*

پس از شش بیت :  
منصور صفت گاه کند عزم سردار  
مستانه از آن روی زند لاف انا الحق  
گه دم ز تجرد زند و ترك علائق  
گه فانی فی الحق شود و واصل مطلق  
باری هر گاه بخواهند از کسانی که ایرج را در آثار  
خود نام برده اند آگاه گردند بجلد دوم آثار و افکار ایرج گرد  
آورده‌ی آقای کورش حائری مراجعه نمایند .

### در رثاء ایرج

توجه سخنوران معاصر به فوت ایرج و گفتن قطعاتی  
بنام تأثر از درگذشت او می‌رساند که تنها اجرای مراسم نبوده  
بلکه رفتن وی یاد رودکی را زنده می‌نماید که در باره‌ی رفتن  
شهید بلخی فرماید :

کاروان شهید رفت از پیش  
وان مآرفته گیر و می‌اندیش  
از شمار دو چشم يك تن کم  
وز شمار خرد هزاران بیش  
اکنون مناسب است که اشعار رثای دخترش (بانو  
ربابه مکرری) همسر سرهنگ فقید مرتضی مکرری آورده شود:

از بانو ربابه مکرری

فلك ربود و ببرد از جهان جلال مرا  
بیاد داد بیک لحظه ایده‌آل مرا  
یتیم و بی‌کس و بی‌چاره ام نمود و برید  
ز راه جور و ستم ریشه‌ی نهال مرا  
نکرد رحم بحال پریش و غربت من  
گسیخت رشته‌ی امید بی‌زوال مرا  
نهاد بر دل من آرزوی دیدن او  
برای رفتن تهران شکست بال مرا  
نبود در نظرم جز وصال روی پدر  
فکند بهر قیامت فلك وصال مرا  
خیال من که همه عمر با پدر هستم  
محال کرد به من فکر لامحال مرا

ایرج جاودانه و.../۲۱۱

برای آنکه نباشم چنین بخود مغرور  
زمانه داد نشان روز پسرملال مرا  
فکند بر سر من چادر سیاه ببین  
قضا چگونه پریشان نمود حال مرا

از ملك الشعرا بهار

سکته کسرد و مرد ایرج میرزا  
قلب ما افسرد ایرج میرزا  
بود مانند می صاف طهور  
خالی از هر درد ایرج میرزا  
سعدی نبود و چون سعدی بدهر  
شعر نو آورد ایرج میرزا  
از دل یاران باشعار لطیف  
زنگ غم بسترد ایرج میرزا  
دائما در شادی یاران خویش  
پای می افشرد ایرج میرزا  
برخلاف آخر زمرگ خویشان  
خلق را آزد ایرج میرزا

ايدريغا كانچه را آورده بود  
رفت و با خود برد ايرج ميرزا  
گور كن فضل و ادب را گل گرفت  
چون به گل بسپرد ايرج ميرزا  
سكنه كرد و از پس پنجاه و پنج  
لحظه يي نشمرد ايرج ميرزا  
مرد آسان ليك مشكل كرد كار  
بر بزرگ و خرد ايرج ميرزا  
گفت بهر سال تاريخش بهار  
«وه چه راحت مرد ايرج ميرزا»  
۱۳۴۲ ق

### از حاجي ميرزا يحيى دولت آبادى

طرف از زمان نبست رخت از جهان كشيد  
شهزاده ايرج آن مرد نكو خصال  
مادر كجا دگر زايد به مثل او  
فرزانه ي اديب فرزند باكمال  
ايرج برفت و مانند بس ياد گاراز او  
در دفتر ادب از هجر و از وصال  
از وجد و ازالم از محنت و سرور  
از انده و نشاط از شادى و ملامل

ایرج جاودانه و.../۲۱۳

فارغ شد از جهان وز شور شرآن  
آسود گوش او ازرنج قبل و قال  
پیک اجل چو برق برزد به پیکرش  
در کار خود نداد یک لحظه اش مجال  
چون مرغ روح او پرزد ز آشیان  
از فرقتش شدند یاران شکسته بال  
تا یادگار از او بنهد به داستان  
پیک خرد برفت در وادی خیال  
در سال هجریش تاریخ جست و گفت  
ایرج شد از جهان رفت از ادب جلال

۱۳۲۴

و نیز از بهار که در رثاء ایرج بسبک خود او سروده:

ایرجا رفتی و اشعار تو ماند  
کوچ کردی تو و آثار تو ماند  
چون کند قافله کوچ از صحرا  
آتشی می نهد از خویش بجا  
بار بستی تو ز سر منزل من  
آشت مساند ولی در دل من



بعد عمری دل یساران بردن  
دل ما سوختی از این مردن  
چون کبوتر بچه‌ی پروازی  
بر گشودی پر و کردی بازی  
اوج بگرفتی و بال افشاندی  
ناگهان رفتی و بالا ماندی  
روح پاک تو گذشت از افلاک  
تن زار تو فرو خفت بخاک  
سوی افلاک شد آن روح حنیف  
هر لطیفی گذرد سوی لطیف  
سکته کردی تو و از این صدمه  
یکه خوردیم و گرسیم همه  
موقع سکنه‌ات این‌دور نبود  
صحبت ما و تو این‌طور نبود  
بود در نظم جهان، صاف و صریح  
مردنت سکنه ولی غیر ملیح  
خامه پوشید سبه در غم تو  
نامه شد جامه در از ماتم تو  
شعر بی وزن شد و قافیه خوار  
سجع و ردف روی افتاد ز کار

شجر فضل و ادب بی بر شد  
فلک دانش بی اختر شد  
یافت ابیات بمصرع تقلیل  
شد مطالع به مقاطع تبدیل  
قلم شاعری از کار افتاد  
ادبیات ز مقدار افتاد  
در عزای تو قلم خون بگریست  
نتوان گفت که او چون بگریست  
دفتر از هجرت تو بی شیرازه است  
از غمت داغ مرکتب تازه است  
خامه چون شد ز عزایت خبرش  
تیغ بر سرزد و بشکافت سرش  
از سرش خون سیه بیرون ریخت  
بر ورق از بن مژگان خون ریخت  
رفت در مرگ تو قدرت ز خیال  
مزه از نکته و معنی ز امثال  
رفتی و لذت دانش بردی  
ذوقها را به دماغ افسردی  
کیف از افیون و نشاط از می شد  
دوره‌ی عشق و جوانی طی شد

اندر آهنگ دگر پویه نماند  
بر لب تار بجز مویه نماند  
فعلاتن فعل از ضرب افتاد  
ضرب هم قاعده را از کف داد  
بی تو رفت از غزلیات فروغ  
بی تو شد عاشقی و عشق دروغ  
بی تو رندی و نظر بازی مرد  
راستی سعدی شیرازی مرد  
اندر آن باغ که بر شاخه‌ی گل  
آشیان ساخته‌ای چون بلبل  
مردی و اختر ما کرد غروب  
لیک شد مرگ تو از بهر تو خوب  
مرده خوشتر که بود با هنری  
زنده در مملکت محتضری  
داشتند آرزوی صحبت تو  
مولیر و کرنی و راسین و روسو  
به تو گفتند که برخیز و بیا  
وحشی و اهلی و جامی و صبا  
گوش کردی و به یک چشم زدن  
شدی آنجا که بیایست شدن

دوستان همگی تقدیسی  
گرد هم پارسی و پارسی  
باچنان حوزه که آنجا داری  
چه غم از غمکده‌ی ما داری  
اندر آن باغ که برشاخه‌ی گل  
آشیان ساخته‌ای چون بلبل  
زیر سر کن زره مهر و وفا  
گوشه‌ای بهر پذیرایی ما

از وحید دستگردی

زود صورت در نقاب خاك ، پنهان ساختی  
از جهان جسم ، جا در عالم جان ساختی  
بود طبیعت چشمه‌ی آب حیات جاودان  
زان به ظلمات لحد رخساره پنهان ساختی  
بودی از آب و هوای ری‌چو خاقانی ملول  
ساز و برگ دوری ری دایم از آن ساختی  
زی خراسان چند سالی پیش ازین کردی سفر  
رشک فردوس برین ملک خراسان ساختی  
در خراسانت جفای اهل ری نگذاشت نیز  
تا دگر ره از خراسان جا به تهران ساختی

عاقبت بر زندگانی برگزیدی مرگ را  
سختی گیتی چنین بر خویش آسان ساختی  
هم نشین سعدی و فردوسی طوسی شدی  
رستی از غولان و خوش با حور و غلمان ساختی  
تا تو بودی خانه‌ی شعر و ادب آباد بود  
رفتی و این خانه از بنیاد ویران ساختی  
ای خوش آن روزیکه از طوس آمدی در مملکری  
شام مارا روز چون خورشید تابان ساختی  
ای خوش آن شب که می دیدم به صدر انجمن  
انجمن از شعر شیرین شکرستان ساختی  
خرم آن ساعت کز آهنگ سرودنغز خویش  
جان به رقص آورده عقل و هوش حیران ساختی  
یاد از آن دم کز شراب چامه نغزو غزل  
ذوق دانشمندان را نغز و غزلخوان ساختی  
عمر شادی سخت کوتاه است در گیتی از آن  
شاد نا کرده به هم دلها گروگان ساختی

از عباس شهری

این قطعه در بزرگداشت و تعریف هنر ایرج سروده

شده :

شد زنده سخن به نام ایرج  
ریزد شکر از کلام ایرج  
ایرج که ادیب و نکته‌دان بود  
فردوسی آخر الزمان بود  
چون سعدی و حافظ و نظامی  
خاقانی و انوری و جامی  
این شاعر نامی ستوده  
بر رونق شاعری فزوده  
در شعر رسید بر خدایی  
شد ختم بدو سخن‌سرایی  
از بسکه بیان او نکو بود  
در فن سخن یگانه او بود  
دانند سخنوران نکو داد  
طبعی که خدای او به اوداد  
با قطعه‌ی «مهر مادر» او  
گوید که سخن برابر او؟  
گنجی بود از محبت و مهر  
آن قصه‌ی زهره و منوچهر  
بر طبع لطیفش آفرین باد  
شهری سخن تو هم چنین باد

۲۲۰/ از عباس شهری

نغز و خوش و دلپسند می گفت  
ای کاش تمام پند می گفت  
اندرز اگر مراد او بود  
برتر ز همه مقام او بود  
پندش همه را به یاد می ماند  
گر پند ز اوستاد می ماند  
از خاطر اهل دانش و هوش  
آن پند نمی شدی فراموش

منسوب به نادری

به روزی دوستی از دوستانم  
که باوی بود خاطر مهربانم  
قدم بنهاد در کاشانه ی من  
چو مینو شد مصفا خانه ی من  
دل از دیدنش آرام بگرفت  
کله از سر نهاد و جام بگرفت  
بدو گفتم که ای یار وفادار  
بگو تا خود چه داری تازه اخبار  
بگفت ای ژانخای ترهاتی  
به دار الجهل ، نادان و دهاتی

سزدزین پس بپندی دم ز گفتار  
نهی یکسر به هم دیوان، اشعار  
نو آخر تا به کی رخسار دلدار  
کنی تشبیه بر ماه ده و چار  
مقوس ابروانش را به شمشیر  
مسلسل گیسوانش را به زنجیر  
سرایبی در فراق او غزلها  
مگس ها می پرانی بر عسلها  
زمن بشنو که آنها مهملاتست  
همه بی معنی و لاطایلات است  
نظر کن کز فضای غیره طوس  
چه سان ایرج زده بر بام جان کوس  
به دست آوردم ازوی نغز نامه  
یکی شیرین بیان نیکو چکامه  
برون کرد از بغل آنگه کتابی  
چو خضر از چشمه ی ظلمات آبی  
چه آبی زندگی بخش روانها  
روان بخش تن آزرده جانها  
غلط گفتم یکی باغ پر از گل  
وزان صد شور در شوریده بلبل



تو ایرج بین که باشوخی و افسون  
چه شور افکنده در ملک فریدون  
به رخسار سخن بس غازه دارد  
بیان و سبک و طرحی تازه دارد  
ز شیرین لفظی و شکر بیانی  
به پیری کرده آغاز جوانی

#### از عباس فرات

چو ایرج میرزا یار سخن شد  
ز هر سو گرم بازار سخن شد  
ممالک را جلال و حشمت از اوست  
سپهر شاعری را رفعت از اوست  
سزد کز نظم و نثر دلپذیرش  
به ملک شاعری خوانی امیرش  
هر آنکس دید عارفنامه‌ی او  
به حیرت شد فرو از خامه‌ی او  
چو مهر فکرش بر هر جهت تافت  
از او شعر و ادب رسم نوین یافت  
ز فکر نغز آشوبی پیا کرد  
به هر دل همچو مهر دوست جا کرد

تو گویی گفته‌اش آب حیات است

روان شعرو سرودش چون فرات است

ز حسن زهره و مهر منوچهر

فصاحت پرده را برداشت از چهر

روانها از شراب گفته‌اش مست

ز لطفش زنگ غم از لوح دل رستا

به هر جا شعر او ورد زبانها

مضامین خوشش دمساز جانها

بسبک خسرو شیرین نظامی است

به ملک شعر چون عطار نامی است

فلک از پرتو فکرش منور

جهان از گلشن طبعش معطر

ادب باشد بهشت جاودانه

بود جاوید مرغش را ترانه

کسی بیجا نشد در دهر مشهور

نشد کس شهره در آفاق بازور

اثر بنهفته در شیرین کلامش

از آن باقی بود در دهر نامش

جهان روشن ز مشعلداری اوست

دهان شیرین ز شیرینکاری اوست

بود آثار بگرش پای برجها  
مصون از دور چرخ باد پیمای  
به شیرش مام گیتی شکر آمیخت  
شراب شوق در پیمانهاش ریخت  
جهان را ساخت افکارش معطر  
فلک زان بر سرش بگذاشت افسر  
چو لطف پاک یزدان یار او بود  
به جنبش طبع گوهر بار او بود  
بود تابنده ز افکار بلندش  
شتابان در ره عزت سمنش  
«فرات» آثار ایرج چون بهار است  
گلستان جهان زو پرنگار است  
بهشت جاودانی جای او باد  
قصور خوشدلی ماوای او باد

### ایرج و فخری

در صفحه ۳۴ از مثنوی «ویس و رامین» فخرالدین اسعد  
گرگانی و مقایسه‌ی آن با عارفنامه سخن رانندیم و سر بسته گفتیم:  
«بگمانم ایرج، بهریزه کاریهای این مثنوی نظر داشته و برای  
اثبات مدعا، شواهد بیشمار موجود است که سخن بدرازا  
خواهد کشید.» ممکن است بگویند این ادعا بی حجت و دلیل

## ایرج جاودانه و.../۲۲۵

است و برای اینکه در پایان کلام ، این نسکه ناکفته نمانده باشد گوئیم : درروانی اشعار فخری همین اندازه بس که هر کس «ویس و رامین» را بدون سابقه بخواند دچار شگفتی میشود ؛ حتی بندرت میتوان در آن ، لغات مهجور و نامأنوس پارسی به دست آورد و در این زمینه گوی سبقت را از همگنان ربوده است . هنوز پاره‌یی از ابیات این مثنوی که در حکم امثال سائره میباشد زبانه‌زد خاص و عام است ، از آن جمله بیت زیر :

در خانه کنون بستن چه سود است

که دزدم هر چه در خانه ربوده است

هر چند نظامی ، صاحب پنج گنج ، در ریزه کاری و تابلو سازی استادیست بی نظیر ولی سلاست و روانی گفتار فخری و کمیابی لغات تازی در داستان مزبور جنبه‌ی خاصی به این مثنوی داده است .

واینک چند نمونه و شاهد :

از فخری

ترا یزدان چو این روی نکو داد

بجان من که خود از بهراو داد

از ایرج :

ترا کاین روی زیبا آفریدند

برای دیدن ما آفریدند

۱۲۲۶ / ایرج و فخری

فخری :

چرا از دوستان دل برگزفتی

چرا از دشمنان دلبر گرفتی

ایرج :

چرا باید توری از من بپوشی

مگر من گربه میباشم تو موشی

فخری :

خراسانی که چون خرم بهشت است

ترا ایزد زخاک او سرشته است

ایرج :

برادر جان خراسان است اینجا

سخن گفتن نه آسان است اینجا

فخری :

زنان در آفرینش ناتمامند

از آن رو خویش کاموزشت نامند

ایرج :

حجاب زن که نادان شد چنین است

زن مستوره‌ی محبوبه این است

از توجه به همین چند بیت دانسته می‌شود که ایرج

در گفتار فخری غور داشته و به اندازه‌ای پسند خاطرش بوده

که از افکار آن داستان دلنشین در عارفنامه انعکاس یافته است .

از آن جمله به قطعه‌ی عارفنامه که در شکایت و بیوفائی

اېرج جاودانهو ... ۲۲۷

دنيا سروده شده و در صفحه ۱۷۵ همین کتاب مندرج است برای  
مقایسه با این قطعه‌ی ویس و رامین مطالعه فرمائید.

جهان را گرچه بسیار آزماییم

نهفته بند رازش چون گشاییم

نهانی نیست از بندش نهانتر

نه چیزی از فضای او روانتر

نباشد مال او را پایداری

نه طبعش را همیشه سازگاری

نه گاه مهر نیک از بس بداند

نه مهر کس به سر بردن تواند

نماید چیزهای گونه گونه

درونش راست بیرون واژگونه

زنی پیر است پنداری نکوروی

که در چاه افکند روزی دو صد شوی

همه جویم گنجش را به صد رنج

پس آنگاهی نه ما مانیم نه گنج

مرا باری به چشم این بس شگفت است

از این اندیشه دل سودا گرفته است

ندانم چیست این گشت زمانه

وزو بر جان ما چندین بهانه ا

چند سطر از فرهنگ لغات عامیانه تألیف جمالزاده :

« در همان دوره ایرج میرزا جلال الممالک که ذکرش  
در پیش گذشت از شعرای بساذوق و جوان طبعی بود که مقام  
مخصوصی را در عالم ادب حائز گردید و میتوان گفت بانی  
اسلوب و سبک بسیار زیبا و شیوایی در شعر فارسی جدید گردید  
که یکی از ارکان آن همانا سادگی بیان و روانی زبان و آوردن  
کلمات و اصطلاحات جاریه در طی کلام بود »<sup>۱</sup>



## فهرست مطالب:

۹	پیش‌گفتار
۱۰-۱۲	مقدمه
۱۳-۱۵	ایرج در خراسان
۱۵-۱۷	دوتلگراف ایرج به مرکز
۱۸-۲۰	علل پیدایش دومثنوی ایرج
۲۰-۲۱	نامه‌ی ایرج به ماژور
۲۲-۲۵	عارف نامه
۲۵-۲۶	ملان عمر
۲۶-۲۷	در وصف کتاب
۲۷	زیبایی
۲۷-۲۸	معرفت سیاست پیشگان
۲۸-۲۹	وضع تهیدستان وبرزگران
۲۹-۳۰	کیوترباکیوترباز با باز
۳۰-۳۳	نظر آقای فرخ خراسانی
۳۳-۳۷	جلایرنامه
۳۷-۳۸	عبرت نائینی
۳۸-۴۲	زندگی ایرج به قلم عبرت
۴۲-۴۷	نامه‌ی ایرج به وثوق‌الدوله
۴۷-۵۰	نامه‌ی دوم ایرج
۵۰	بهار خطاب به وثوق‌الدوله
۵۱	پاسخ وثوق‌الدوله به بهار
۵۱	جواب جواب از بهار
۵۱	امیرنظام گروسی و ایرج
۵۲-۵۳	از کردستان به جناب قائم مقام
۵۳-۵۶	ایرج به قلم رشید یاسمی
۵۶-۷۵	مقام ادبی ایرج
۵۷-۵۹	ادب وانشاء فرنگیان
۵۹-۶۵	ابوالعلاء معری
۶۵-۷۱	ادوار ادبی ایرج
۷۱-۷۲	مدح ادیب نیشابوری



۷۷	
۷۷	هدیه‌ی عاشق
۷۸	» » » از رشید یاسمی
۷۸-۸۰	» » » وحید دستگردی
۸۰-۸۲	سخن ایرج
۸۳-۸۶	استقبال از غزل حیرت قاجار
۸۶-۸۷	یادداشت آقای فرخ
۸۷	آثار اجتماعی ایرج
۸۸	قرارداد ۱۹۰۷
۸۸-۸۹	وزیران دیدنی
۸۹-۹۳	مبارزه با خرافات
۹۳-۹۵	رم می‌کنند
۹۶-۹۷	آسیبه
۹۷-۹۹	سجع مهر شتر
۹۹	برف در ثور
۹۹-۱۰۴	ترکیب بند
۱۰۴	والی خراسان
۱۰۴-۱۰۹	وصف قمر و مجلس بزم دوستانه
۱۰۹-۱۱۲	نکوهش باده
۱۱۲	دو ذم تریاک
۱۱۳	محضرات افسر
۱۱۳-۱۱۵	طرب افسرده کند
۱۱۵-۱۱۹	افسر کیست ؟
۱۱۹-۱۲۷	دانشکده‌ی ایرج
۱۲۷	وعددهای بو قلمونی
۱۲۷	ایرج خطاب به ملک
۱۲۷-۱۲۸	پاسخ ملک
۱۲۸	پاسخ ایرج
۱۲۸	پاسخ ملک
۱۲۸	پاسخ ایرج
۱۲۹	کاروبار

۱۲۹-۱۳۳	تضمین اشعار عربی و ترجمه‌های ایرج
۱۳۳-۱۳۵	بهترین ترجمه
۱۳۵	شن و طبقه
۱۳۶-۱۳۹	علاقه و دوستی پدر نسبت به اولاد
۱۳۹-۱۴۰	عشق و حالاتش
۱۴۰-۱۴۲	قلب مادر
۱۴۲-۱۴۴	مهر مادر
۱۴۴-۱۴۶	دزدان خروس
۱۴۶-۱۴۷	درخوشامدگویی دوست
۱۴۷-۱۴۸	زهره و منوچهر
۱۴۸-۱۵۰	آغاز زهره و منوچهر
۱۵۰-۱۵۱	از زبان منوچهر
۱۵۱-۱۵۵	از زبان زهره
۱۵۵-۱۵۶	کارگر و کار فرما
۱۵۶	عشق خرامان
۱۵۷-۱۶۴	درپیرامون عارف‌نامه
۱۶۴-۱۶۷	خاطر‌حزین
۱۶۷-۱۶۹	حجاب
۱۶۹-۱۷۰	نادری
۱۷۰-۱۷۱	درضرورت حجاب
۱۷۱-۱۷۲	پاسخ ایرج به نادری
۱۷۲-۱۷۹	پاسخ نادری به ایرج
۱۸۰-۱۸۱	ایرج و علم
۱۸۱-۱۸۳	روز و شب
۱۸۳	پندهای دبستانی
۱۸۴	اطفال دبستان
۱۸۴	مادر
۱۸۷	شوق درس خواندن
۱۸۸	قدر استاد
۱۸۸-۱۸۹	شاگرد و معلم
۱۸۹	حرف بزرگتر نشنیدن
۱۸۹-۱۹۰	پسر می‌هنر

۱۹۰-۱۹۲	قبر مادر
۱۹۲	رنج مادر
۱۹۲	باز وجوده و ماکیان
۱۹۳	عید نوروز
۱۹۳	پروانه‌ی خانگی
۱۹۳-۱۹۵	راه و رسم دهقانی
۱۹۶	مثنوی خسرونامه
۱۹۶-۱۹۷	دعوت دوستانه
۱۹۷-۱۹۸	درشکایت از روزگار
۱۹۸-۱۹۹	ترجمه‌ی آثار اروپائیان
۱۹۹	روباه و کلاغ
۱۹۹-۲۰۰	خرس و شکارچی
۲۰۰-۲۰۱	کار و باوری کردگار
۲۰۰-	شاه و جام
۲۰۱-۲۰۲	زهره و منوچهر
۲۰۳-۲۰۴	آرامگاه ایرج
۲۰۴-۲۰۶	نامه‌ای از ایرج
۲۰۶-۲۰۷	دو ایرج
۲۰۷-۲۰۸	ایرج در نظر دیگران
۲۰۸-۲۰۹	ایرج و شیوه‌ی نو
۲۰۹-۲۱۰	در رثای ایرج
۲۱۰-۲۱۱	آز با نور یا بهی مگری
۲۱۱-۲۱۲	از ملک الشعرا بهار
۲۱۲-۲۱۳	از حاجی میرزا یحیی دولت آبادی
۲۱۳-۲۱۷	از بهار به سبک ایرج
۲۱۷-۲۱۸	از وحید دستگردی
۲۱۸-۲۲۰	از عباس شهری
۲۲۰-۲۲۱	منسوب به نادری
۲۲۲-۲۲۴	از عباس فرات
۲۲۴-۲۲۸	ایرج و فخری
۲۲۸	چند سطر از جمال زاده



